محمد رسول الله

محمد پیامبر و سیاستمدار



تألیف: مونتگمری وات

ترجمه: اسمعیل والی زاده

ناشر: کتابفروشی اسلامیه

BORROWER'S NO.	ISSUE DATE	BORROWER'S NO.	ISSUE DATE

BORROWER'S NO.	ISSUE DATE	BORROWER'S NO.	ISSUE DATE

محمّد
پیامبر و سیاستمدار

تألیف

پرفسور و . مونتگمری وات

رئیس بخش عربی دانشگاه ادینبورو

در دارالترجمهٔ **ایران - مك گروهیل** زیر نظر **اسماعیل والی زاده** به زبان فارسی بر گردانده شده و مقابله و تنقیح گردیده است .

از انتشارات کتابفروشی اسلامیّه

تهران - خیابان بوذرجمهری تلفن ۲۱۹۶۶

اردیبهشت ۱۳۴۴

(چاپ اسلامیه)

مقدمهٔ ناشر

برای بنگاه انتشاراتی اسلامیه مایهٔ سرافرازی است که پیوسته خدمت به نشر آثار اسلامی را وجههٔ همت خود قرار داده است و همواره در صدد است که هر کتاب خوبی را که به معرفی این دین یاری می کند در دسترس طالبان و مشتاقان بگذارد و از این راه دینی را که به دین گرامی خود دارد ادا نماید. کتاب حاضر که اینك ترجمهٔ آن انتشار می یابد کتاب سودمندی است که آقای مونتگمری وات محقق انگلیسی تألیف کرده است و بی شك در معرفی شخصیت حضرت رسول اکرم به اروپاییان تأثیر فراوان دارد و برای مسلمانان نیز خواندن آن خالی از فایده نخواهد بود. غرض ما از نشر این اثر و آثاری نظیر آن این است که مسلمانان، هم به ارزش جهانی دین خود بیشتر واقف شوند و ارج این گوهر گرانقدر را بدانند و هم از داوریهای دیگران در باب پیشوای مسلمانان آگاه شوند زیرا این گونه آگهیها مایهٔ گرایش بیشتری به سوی سازش و تفاهم خواهد بود و تعصبات ناشی از جهل رخت از میانه بر خواهد بست و دو دین بزرگ یکتاپرستی یعنی مسیحیت و اسلام در کنار هم زندگی بهتری خواهند داشت، چنانکه خواست شارع مقدس اسلام نیز همین بوده است.

نکات گفتنی در باب ارزش جهانی دین اسـلام بسیار است و امیدواریم همچنانکه آقای وات پیشنهاد کرده است محققان اسلامی نیز دست به کار شوند و آنچنانکه در خور یك محقق قرن بیستم است ،

نکات عالی و اخلاقی و حقوقی و اجتماعی اسلام را متقابلا به‌جهانیان عرضه دارند تا معلوم شود که اسلام شایستگی آن را دارد که‌یك‌دین جهانی بشود و اگر تاکنون کوتاهی شده است نقص از دین نبوده است بلکه شاید بتوان گفت که پیروان و متولیان چنانکه‌باید‌حرمت این‌امامزاده‌رانگاه نداشته‌اند و به درستی عمل نکرده‌اند. این ما هستیم که باید به زبانهای زندهٔ جهان اهمیت اسلام و اصول آن را به جهانیان بشناسانیم. ایرانیان که در زبان وادبیات عرب زمانی گوی سبقت از قوم عرب ربوده بودند فقط و فقط قصدشان از کسب تبحرو مهارت در زبان عربی خدمت به دین اسلام و گسترش حقایق آن در جهان آن روز بود. امروز هم علمای ما برای گسترش دین خود در جهان یا لااقل برای معرفی‌حقایق آن‌به دانستن کامل یکی ازز‌بانهای زندهٔ‌جهان دنیازمبرم دارندتا به‌جای آنکه یك نفر خارجی درباب دین اسلام داد‌سخن بدهد عالمان اسلامی دست به‌این کار بزنند وجهانیان را به حقایق این دین مستقیماً آشنا سازند· دیگر این کافی نیست که مسلمان کتاب برای مسلمان بنویسد امروز باید مسلمان کتاب‌برای جهـانیان و غیر مسلمانان بنویسد نه حتماً برای آنکه غیر مسلمان مسلمان بشود بلکه برای آنکه غیر مسلمان اسلام را بشناسـد با آن تفاهم پیدا کند ولی آزاد باشد در این که آن را بپذیرد یا از آن پیروی نکند. به هر حال‌امیدواریم‌این خدمت بنگاه‌انتشاراتی‌اسلامیه مورد قبول قرار گیرد و چقدر خوشحال خواهیم بود که در آینـدهٔ نزدیك‌بنوانیم آثارمورخان‌ومحققان‌معاصر‌اسلامی‌را به‌زبانهای‌زندهٔ‌دنیا چاپ کنیم و در بازار های دنیا به محققان دیگر کشور های جهان

غرضه بداریم.

در پایان این مقال لازم می‌دانیم از سازمان انتشارات‌وخدمات فرهنگی ایران ـ مك گروهیل که‌موجبات‌ترجمهٔاین کتاب‌رافـراهم آورده‌اند مخصوصاً **از زحمات‌دانشمند محترم‌حضرت آقای‌شعرانی** که این کتاب‌را مطالعه‌ونظرهایی در بعضی از موارد داده‌اندوهمچنین دانشمند گرامی **آقای اسماعیل والی زاده** که در ترجمه وتنقیح و مقابله کتاب بیش از شش ماه زحمت کشیده و رنج برده‌اند صمیمانه سپاسگزاری کنیم و توفیق همه را از درگاه احدیت خوا ستار باشیم.

«ناشر»

سخنی چند در باب این کتاب

کتاب « **محمد، پیامبر وسیاستمدار** » که اینك ترجمهٔ آن به مشتاقان تحقیق در زندگی پیغمبر اسلام تقدیم می شود تألیف و . مونتگمری وات رئیس بخش عربی دانشگاه ادینبورو حاکم نشین اسکاتلند است این کتاب سومین کتاب ازچهار کتاب مونتگمری وات است که راجع به پیغمبر اسلام نوشته و آنها را به ترتیب « محمد در مکه » و « محمد در مدینه » و « محمد پیامبر وسیاستمدار » و « اسلام و همبستگی جامعه » نام نهاده است . از مطالعهٔ دو کتاب اخیر مخصوصاً کتاب چهارم که امیدواریم توفیق گزارش آن نیز حاصل آید. وسعت اطلاع و دقت مؤلف در تحقیق و عاری بودن وی از اغراض و تعصبات چنانکه در خور یك مرد محقق است به خوبی آشکار است . مؤلف دانشمند منابع بسیار معتبر و اصیل اسلامی و همچنین مآخذ اروپایی را به دقت تمام از زیر نظر گذرانیده و با وسعت نظر و سعهٔ خاطر وظیفه‌ای را که هر حقیقت جویی در دفاع از حقوق یك انسان بزرگ در برابر مخالفان بی خبر و نا آگاه وی دارد ادا کرده است.

وی در این کتاب که نه فصل دارد علل توفیق پیغمبر اسلام را در راه هدف مقدسی که در پیش داشته تجزیه و تحلیل کرده و کوشیده است که کلیهٔ تدابیر او را برای تأسیس جامعهٔ اسلامی توجیه کند و صحیح و معتبر بودن آنها را نشان دهد.

گرچه نویسنده ، کتاب حاضر را برای مسلمانان ننوشته و فقط

دفاعی است که از خاتم النبیین در برابر همکیشان خود و برخی از محققان و مورخان کج اندیش غربی کرده است ولی به نظر ما خواندن آن، لا اقل از باب اطلاع به طرز تفکر محققان جدید اروپا دربارهٔ اسلام، برای محققان اسلامی نیز ضروری و مفید است بنابر- این اگر گاهی مطالبی در آن عنوان شده است که با تعصبات خاص و با طرز تفکر و معتقدات دینی ما سازگار نیست باید آنها را باحوصله و سعهٔ خاطر تلقی کنیم و بیش از آنچه به قال بنگریم به حال بپردازیم و نظر یك مرد مسیحی را در باب پیغمبر اسلام که در همه جا از او به نیکی یاد کرده است سرسری نگیریم.

شکی نیست که محمد یك مرد جهانی است و به هیچ‌قوم و ملت و خاندان خاصی تعلق ندارد و هر فردی می‌تواند دربارهٔ اینچنین مردی از زاویهٔ دید خودداوری کند و اورا آنچنانکه می‌بیند منعکس سازد. در اینجاست که به جای قال و مقال باید وجه مشترك این دیدهای مختلف را اتخاذ کرد و آن را اساس وحدت نظر در مسائل اجتماعی قرار داد و از بحث آنچه مایهٔ اختلاف نظر است دوری جست تا امکان سازش در این گونه مسائل بیشتر باشد. در این کتاب نیز اگر تعبیرهای نادری هست که با مذاق ما سازگار نیست در مقابل موارد بسیاری هست که نویسنده از تجلیل پیغمبر اسلام و بیان حقانیت او در تدابیر متخذه فروگذار نکرده است. مونتگمری‌وات دور از هرگونه تعصب دینی در این کتاب کوشیده است که با بیانی که برای محققان و مردم مغرب زمین و پیروان مسیح قابل فهم باشد شخصیت پیغمبر اسلام را معرفی کند و به کسانی که در طی قرون

متمادی مخصوصاً در قرون وسطا ناجوانمردانه به وی می‌تاخته‌اند و منکر رسالت او بوده‌اند جواب بگوید و نیز جماعتی را ، که‌ممکن است هنوز نسبت به این شخصیت بزرگ خدایی افکار آشفته‌ای داشته باشند، از اشتباه بیرون بیاورد. به‌نظر ما وات در این کار توفیق کامل یافته و معتقدیم که این گونه آثار به تفاهم و نزدیکی اسلام و مسیحیت که بیش از نیمی از مردم جهان از آن دو پیروی می کنند یاری مؤثری می کند و این حقیقتی است که زمان نیز مقتضی آن است .

در کتاب « محمّد ، پیامبر و سیاستمدار » قهرمان کتاب شخص رسول اکرم است و زندگی هیچ شخصیت دیگر اسلامی در آن‌مطرح نیست مگر به مناسبتی نامی از آنان برده شده باشد. دلیل اتخاذ این رویه آن است که طبعاً مؤسس هردین از بین شخصیتهای دیگر واجد اهمیت بیشتری است و پیش از شناختن او شناختن قهرمانان دیگر چندان مفید نمی‌تواند بود از این روست که مؤلف فقط شخص رسول اکرم را آنچنانکه منابع اصیل تاریخی و استنباطات یك مورخ اجازه می‌دهد معرفی نموده و خود را در اختلافات مذاهب و مکاتب داخل اسلام گرفتار نکرده است . او می خواهد محمّد را با همهٔ عظمت افکار و محاسن تدابیر او در راه تأسیس جامعهٔ اسلامی به اروپاییان بشناساند و با بیانی که در مذاق یك اروپایی مسیحی پسندیده باشد اصالت پیغمبری او را تأیید و تثبیت کند و بگوید دلایلی که برای رسالت حضرت ختمی مرتبت هست کمتر از آن‌چیزی نیست که‌برای‌رسالت موسی و عیسی پذیرفته شده است و مخصوصاً در کتاب بعدی برتری

دین اسلام را از بابت اقتصادی و بر نامه های اجتماعی و سیاسی و فرهنگی و همبستگی باآداب ورسوم وهمبستگی با زندگی عقلی و معنوی و روانی و مانند آنها بیان داشته و آن را دینی با فلسفهٔعمیق اجتماعی معرفی کرده و در این راه آنچه لازمهٔ دقت نظر و نقدو موشکافی است مرعی داشته است.

اما روش ما در ترجمهٔ کتاب حاضر آن بوده است که امانت را نگهداریم و کتاب را به مفهوم واقعی ترجمه بهفارسی برگردانیم لذا چنانکه رسم بعضی ترجمانان است از نقل به معنی ودخالت دادن قراین و استنباطات شخصی درترجمه ، و مانند آن دوری جسته ایم . کتاب کلمه به کلمه و جمله به جمله ترجمه شده واصل آیاتقرآن را که مؤلّف ترجمه آنها را آورده است از قرآن استخراج کرده و در جای خود گذاشته ایم . درپیدا کردن اسامی خاص رجالوامکنه به منابع رجوع کرده و صورت درست آنها را در جای خـود قرار دادهایم و تا آنجا که ممکن است در ترجمه به سادگی گراییدهایم فهم مطالب برای عدهٔ بیشتری از مردم مسلمان میسر باشد. کار کتاب چهارم که وعدهٔ ترجمه آن را به عنایت الهی موکول میداریم تا حدی دشوارتر است زیرا در آن کتاب بسیاری از مسائلاجتماعیو اقتصادی و حقوقی مطرح شده است که مستلزم مراجعه بیشتر به منابع فقهی و اصولی است که اگر بخواهیم حق کتاب را تضییع نکنیم ناچار زمان درازتری باید صرف آن بشود . عجالتاً این کتاب را تقدیم علاقه مندان می کنیم و امیدواریم این خدمت ما و ناشر

محترم در پیشگاه سید المرسلین مأجور باشد زیرا آن بزرگوار مرد جهان است و در پیشگاه مردان جهان هر خدمتی که به تألف قلوب و وحدت افکار جهانیان یاری کند دارای ارج وقیمتی است.

دارالترجمهٔ ایران - ملک گروهیل

فهرست مندرجات

غلطهای چاپی پایین را تصحیح فرمایید

صفحه	سطر	نادرست	درست
۵	۱۰	حفط	حفظ
۵	۱۰	عر بی	غر بی
۶	آخر	سال در	درسال
۸	٤	کرده	کرد
۱٦	۹	به بینیم	ببینیم
۳۲	آخر	که کلمه‌ای	که کلمه‌ای که
۳٤	٦	بعصی	بعضی
٤۸	۸	اعصای	اعضای
۹۲	۱۷	تجارت	تجارب
۱۱۳	۱۲	به هفتاد و پنج	هفتاد و پنج
۱۳۷	٦	مکن	ممکن
۱٤۲	۷	بیش	پیش
۱٤۲	۱٤	آن مشخص	مشخص آن
۱٤۲	۲۰	با محمد	همکاری با محمد وسیاست اورا
۱٤۳	۱٤	در ولی	ولی در
۱٤۳	۱٤	در این	این
۱۵۱	۱۸	قبلا	قلباً
۱٦٦	۱۳	شکل	مشکل
۱٦٦	۱٦	شکست	شك
۱٦۸	٤	نظر	نظایر

صفحه	سطر	نادرست	درست
۱۶۹	٤	دیگر که	دیگر
۱۷۵	۱۹	آنچه	آنجا
۱۸۷	۲۱	ولی افراد	ولی در افراد
۱۹۹	۸	که طی	که در طی
۲۰۸	آخر	نمی‌توانست	نمی دانست
۲۱٦	۱٤	یا	با
۲۲۱	شماره فصل	٦	۷
۲۲٤	۲۱	چه	که
۲۲۸	۱۷	سوریه به	سوریه به مکّه
۲۳۰	آخر	علمی	عملی
۲۳۹	اول	می‌داده	می‌داد
۲۵۲	۱۸	گشت	کشت
۲۵۸	۲۱	منصانه	منصفانه
۲٦۵	آخر	جنگیده‌اند	جنگیده است
۲٦۷	اول	تنها	نه تنها
۲۸۱	۱۳	نظام	این نظام

BORROWER'S NO.	ISSUE DATE	BORROWER'S NO.	ISSUE DATE

۱

یتیم نابغه

درسال ۶۰۰ میلادی کاروانی ازبازرگانان عرب با اشتران بار-کرده، درسوریه، زیر آفتاب سوزان یك روز تابستان، آهسته به‌سوی جنوب در حرکت بود. این کاروان چهل روز پیش، ازمکه به راه افتاده بود. کالای آن کندر عربی، ادویهٔ هندی و ابریشم و دیگر کالاهای تجملی بوده است که کاروانیان آنها را در بازارهای سوریه یا دمشق فروخته بودند و اینك باکالای دیگری به شهر ودیار خود باز می گشتند.

درنزدیکی شهر **«بُصری»** بردامنهٔ جبل **«دُروز»** برابرصومعهٔ راهب مسیحی به‌نام «بحیرا» رسیدند. مردان این کاروان پیش از آن نیز چند بار از برابر این صومعه گذشته بودند اما راهب توجهی به‌آنان نکرده بود، ولی آن روز راهب آنان را به‌جشنی فرا خواند. مردان کاروان دعوت راهب را پذیرفتند و جوانترین خود را به نگهبانـی کاروان گماردند.

اما راهب به این که یکنفر در کاروان بماند رضا نداد زیرا او

می‌خواست همهٔ کاروانیان بی‌استثنا درجشن اوشرکت کنند، او کتابی از علوم قدیمه داشت که‌ازراهبان گذشته‌دست به‌دست گشته وباورسیده بود. راهب در آن کتاب خوانده بود که در این کاروان شخصیت بزرگی هست ودیده بود که ابری و درختی اورا از آفتاب سوزان در امان میدارد ومی‌خواست بداند که این شخص دارای نشانه‌های دیگری نیز که در کتاب بدان اشاره شده هست یا خیر؟ زیرا چنین کسی در آن کتاب پیامبر بزرگی معرفی شده بود.

به اصرار راهب کاروانیان قبول کردند، که آن جوان نیزدر جشن ومهمانی وی شرکت کند. راهب می خواست دربارهٔ این جوان هرچه ممکن بود بیشتر بداند لذا از عموی او سؤالاتی کرد و سپس مدتی درازباخود جوان به گفتگوپرداخت. به‌پشت جوان نظری افکند و نشانه‌ای در میان دو شانهٔ او یافت که نشانه و مهر پیامبری بود. راهب در عقیدهٔ خود راسخ شد و چون کاروان به حرکت در آمد به عموی او گفت : برادر زادهٔ خود را به خانه ببر و خوب از او نگهداری کن ، اگر یهودیان او را ببینند و از آنچه من می دانم آگاه شوند، بی‌شك گزندی به‌اوخواهند رسانید، زیرا اودرآینده مرد بزرگی خواهد شد.

«این پسر محمد (ص) بود»

البته این داستانی است که بر اساس عقاید بدوی ساخته شده است . از نوع داستانهایی است که در میان مردمی یافته میشود که به تمام نوشته‌ها به‌نظرسحر می‌نگرند ، ولی از آن جهت مهم است که مبیّن نظرمسلمانان نسبت به‌محمد ﷺ است، که اورا مردی می‌دانند که

ازهمان جوانی وحتی پیش ازتولد باخصوصیات ونشانه‌های‌فوق طبیعی مشخص وممتاز بوده است.

نظر بعضی‌ازاروپاییان‌در بارهٔ محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله برخلاف این‌است. بدتر از همه درقرون وسطی بود که نام او به «محاوند» تحریف شده بود و آن رانام شیطان می‌دانستند. این مطلب چنانکه در بادی نظر عجیب می‌نماید چندان عجیب‌نیست. باید به‌خاطر بیاوریم که درنخستین حملهٔ عرب پس‌ازرحلت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله سرزمینهایی مانند سوریه ومصر که‌مسیحیت درآنها به وجودآمده بود، از تصرف مسیحیان بیرون‌آمد، و ازقرن هشتم به‌بعد نیز به‌مرز های مسیحیان در جنوب و جنوب شرقی دست اندازی شد. بنابراین آیا جای تعجب‌است که مسیحیان آنچه ممکن بوده‌است دربارهٔ این دشمنان خود ورهبر آنان بد گفته باشند. اگر چیزهائی را که درباره قیصر و هیتلر « البته غیر از ناپلئون » در این اواخر گفته میشود به‌خاطر بیاوریم جای تعجب نخواهد بود که چرا اروپاییان قرون وسطی فکر می کردند که دشمنانشان نیروی خود را ازمنابع شیطانی به دست‌آورده‌اند. وقتی مردم کشورهای غربی اروپا، که دارای زندگی ساده ای بودند مشاهده می کردند که حکمرانان مسلمان اسپانیا درتجمل ونعمت بسر می‌برند متعجب می‌شدند.

عقاید مسیحیان قرون وسطی دربارهٔ اسلام کمی بهترازتبلیغات زمانهای جنگ وبه‌طورمحسوسی‌دروغ بود و به مسیحیت بیش ازاسلام صدمه میزد. به مردان جنگی تبلیغ می کردند که مسلمانان ظالم و درنده خو هستند، ولی چون در برخوردهای جنگی با جمع کثیری از رزم‌آوران جوانمرد ومهرآیین اسلام روبه‌رو می‌شدند ازایمان آنان

به مسیحیت کاسته می‌شد . لذا از اواخر قرن دوازدهم دانشمندان در صدد رفع اشتباهات گذشته بر آمدند، با این همه هنوز آثاری از تبلیغات غلط و ناروای قرون وسطی درباره محمد صلی‌الله علیه و آله در اروپا باقی‌مانده و منابع تحقیقی جدید نیز به برطرف ساختن آنها قادر نشده‌اند . پس چگونه می‌توانیم نظر سالم و صحیحی راجع به شخصیت محمد صلی‌الله علیه و آله به‌دست آوریم. اگر او نه پیامبر خدا بوده و نه (چنانکه یکی از علمای انگلستان در سال ۱۶۹۷ گفته است) مردی گزافه گوی کهنه کار ، پس چه بوده است؟ جواب این سؤال آسان نیست زیرا نه تنها باید در باره اطلاعات مستند داوری کرد بلکه این داوری باید شامل مسائل اخلاقی والهیات نیز باشد. قسمت اعظم این کتاب برای آنکه مورد پذیرش عامه واقع شود ، به‌ارائه حقایقی مربوط خواهد بود که داوری غایی باید براساس آنها استوار باشد .

رقابت قدرتهای بزرگ :

داستان بحیرای راهب اگرچه از اصل افسانه‌ای بیش نیست ، ولی نوع دنیایی را که محمد صلی‌الله علیه و آله میزیسته است به‌خوبی آشکار می کند. محمد صلی‌الله علیه و آله درمکه متولد شد و بیشتر پنجاه سال اول زندگی خود را در آنجا گذرانید . مردم مکه تاجر بودند و کاروانها را به سوریه می‌فرستادند وشك نیست که محمد صلی‌الله علیه و آله حد اقل چند بار با این کاروانها همراه شده ، و به احتمال قوی به‌اتفاق عموی خود، سفر کرده است. در اینجا یك حقیقت پرمعنا و قابل توجهی است و آن این است که مکه شهر کوچکی در بیابانها یا جلگه های نزدیك ساحل غربی عربستان بوده ولی به‌هیچ وجه ازامپراتوریهای بزرگ آن روز جدا نبوده است.

در بعضی از منابع آمده است که اسلام در این شهر کوچك ظهور کرد و مطالعات دقیقتر نشان می‌دهد که سرتاسر عربستان در شبکهٔ سیاستهای قدرتهای بزرگ روز محصور بوده است.

یکی‌ازاین‌قدرتهای بزرگ امپراتوری بیزانس‌بود. هنگامی که بازرگانان مکه کالای خود را به دمشق یا غزه حمل می کردند ناچار بودند ازقلمرو بیزانس‌بگذرند. این‌امپراتوری که به‌نام‌امپراتوری روم یاروم شرقی نیزشناخته شده است باقیماندهٔ امپراتوری روم قدیم بود. روم غربی‌درقرن پنجم‌مورد تاخت‌وتاز بربرها قرار گرفته‌ومضمحل‌شده بوداما روم شرقی که‌پایتخت آن‌قسطنطنیه بود نه تنها مرزهای خود رااز هجوم بربرها حفظ کرده بود بلکه قسمتی از امپراتوری روم غربی‌را نیز از تصرف‌بربرها پس گرفته‌بود. درسال«۶۰۰»میلادی‌امپراتوری بیزانس که شامل آسیای صغیر، سوریه، مصر، و اروپای جنوب شرقی تا حدود رود دانوب بود. همچنین علاوه برنظارت بر جزایر مدیترانه و قسمتهایی‌ازایتالیا، اندك تسلطی نیز بر سواحل آفریقای‌شمالی‌داشت.

امپراتوری بیزانس رقیب بزرگی داشت و آن ایران بود که ساسانیان برآن حکومت می کردند. قلمرو این حکومت از سر زمین های حاصلخیز عراق تا افغانستان و رود جیحون کشیده می شد. برای عربستان این دودولت، قدرت‌بزرگ زمان بشمارمیرفتند. رقابت آن دو درنیمهٔ دوم قرن ششم منجر به یك‌رشته جنگهایی شد که صلح وآرامش آن دوره‌های بسیار کوتاهی داشت. شدت این‌جنگها تقریباً در سالهای آخر زندگی محمد ﷺ بود. ایرانیان دولت بیزانس را

شگست دادند. سوریه ومصر را متصرف شدند و در سال ٦١٤ میلادی به اورشلیم درآمدند وصلیب مسیحرا به غنیمت بردند. امپراطوران روم با شکیبایی بسیار کوششها کردند تااین شکست را جبران کننـد و عاقبت نزاعهای داخلی که درخاندان سلطنتی ایران شیوع داشت رومیان را در حصول این آرزو یاری کرد. در سال «٦٢٨» میلادی ایرانیان پیشنهاد صلح دادند و ایالات بیزانس را که تصرف کرده بودند تخلیه نمودند ودرسال «٦٣٠» صلیب مقدس را به اورشلیم باز گردانیدند.

این جنگها و کشمکشهای طولانی این دودولت نیرومند در وضـع عربستان بی‌تأثیر نبود. ایرانیان منطقهٔ نفوذی در خلیج فارس وسواحل جنوبی عربستان داشتند، تمام امیرنشینها وشیخ نشینهای کوچك به نوعی تابع ایران بودند و اغلب، یکی از قبایل واحزاب به حمایت ایران به قدرت می‌رسید. ازقرن چهارم به بعد نفوذ ایرانیان دریمن نیزافزایش یافت و در سال «٥٧٠» نیروی دریایی عظیمی برای تصرف آنجـا فرستادند، وپس ازآن سعی کردند تجارت یمن را از طریق خشکی تا عراق توسعه دهند.

علاقهٔ رومیان به راههای تجارتی عربستان غربی ازلشکر کشی آنان درسال ٢٤ پیش ازمیلاد که باناکامی وشومی همراه بود به‌خوبی آشکار است. درسال «٣٥٦» نیز یکی از امپراتوران بیزانس برای خنثی کردن نفوذ ایرانیان اسقفی به یمن فرستاد تا مسیحیت را در آنجا نشر دهد، امپراتوران بیزانس به اندازه‌ای برای این قسمت از عربستان اهمیت قایل بودند که ~~سال~~ «٥٢١» امپراتور بیزانس پادشاه
در سال

حبشه را تشویق و وادار کرد که یمن را تصرف کند ، حال آنکه بین امپراتور بیزانس و پادشاه حبشه اختلاف دینی و سیاسی وجودداشت . رومیان، مسیحیت خودرا ارتدکس می‌نامیدند و حبشیها را رافضی و یك ذاتی (کسی که عقیده دارد مسیح دارای یـك ذات است و بس) می‌دانستند ولی همین رافضیهارا بر ایرانیان و کشورهای تحت‌حمایت آن برتری می نهادند. درسال «۵۷۰» ایرانیان حبشیهارااز یمن بیرون راندند وسیاست‌روم باشکست روبه‌روشد . کمی بعد (درحدود سال ۵۷۰) دولت بیزانس درصدد بر آمد که باروی کار آوردن عمالی ازطرفداران خود مکه راتحت تسلطو نفوذ خویش در آورد،هرچند رابطهٔ مردم مکه با بیزانس بهتر ازرابطهٔ آنان باایران بودولی میل نداشتندتحت نفوذو تسلط هیچیك‌ازاین‌دوقدرت‌درآیندلذاهردو را ازسرزمین‌خود بیرون راندند.

دولت بیزانس و ایران هیچیك مستقیماً در صدد مطیع کردن طوایف عرب بر نیامدند زیرا باآن وسایل ارتباطی و اسلحه‌ای که در دسترس بود انجام دادن این‌کار حتی از عهدهٔ یك امپراتوری بزرگ بیرون‌بود. روشی که‌هردوامپراتوری به‌کارمی بردند آن بود که‌ازیکی‌از امرای مرزنشین بین بادیه و رودخانهٔ سون حمایت می کردند تا مانع هجوم اعرابیان به‌ساکنان جزیره بشود. ایرانیان از سلسلهٔ لخمیان، که درحیره نزدیك فرات می‌زیستند وپیروانی‌ازطوایف بدوی داشتند، حمایت می کردند . دولت بیزانس نیز از سال «۵۲۹» به حمایت از شاهزادگان غسانی بـرخاست ، که بر ناحیهٔ شرقی اردن و شام تسلط داشتند .

در عربستان علاوه‌بر نفوذسیاسی نفوذ فرهنگی ودینی‌نیزدارای

اهمیت بود. غسانیان از مدتها پیش به‌دین مسیح گرویده بودند و در اواخر قرن ششم میلادی پادشاه لخمی نیز به‌دین مسیح در آمدودراثر تشویق و تبلیغ قدرتهای بزرگ، مسیحیت در میان طوایف چادرنشین توسعه پیدا کرد، درزمان محمد ﷺ عده‌ای ازافراد این‌طوایف به‌دین مسیح گرویده‌و بعضی ازقبایل نیز یکجا مسیحی شده بودند امّا تعیین اندازهٔ تعلق خاطر واقعی آنان به مسیحیت موضوعی است که بیان‌آن دشوار است، آنچه مسلم است بین دین و سیاست پیوستگیهایی وجود داشته است. از مذاهب وفرق مسیحیت ارتدکس و یك ذاتی ازلحاظ سیاست با نظریات بیزانس وفق می‌داده است و به‌طوری که گفته شد امپراتوران بیزانس ارتدکس وشاهزادگان غساني وحبشه تابع‌مذهب یك ذاتی بودند، در برابر آنها نسطوریان (کسانی که عیسی را دارای دو ذات جداگانه می‌دانند) نیز که از بیزانس رانده شده ودر عراق مریدانی‌به‌دست‌آورده بودند، باسیاست ایران‌پیوستگی داشتند. علاوه براین عده‌ای یهودی نیز در عربستان می زیستند که گروهی ازآنان از قتل عام گریخته بودند و گروهی دیگر عربهایی بودند که دین یهود را پذیرفته بودند، به عللی نامعلوم که شاید یکی ازآنها مخالفت مسیحیان بیزانس بوده است یهودیان بیشترطرفدار ایرانیان بوده‌اند.

احتمال قوی می‌رود که بازرگانان مکه از سیاستی کـه در پیرامون آنان جریان داشته اطلاع‌کافی نداشته‌اند. باهمهٔ این جمعی به سوریه و گروهی به عراق مسافرت می کرده‌اند وناچار به‌اوضاع و احوال‌آشنا بوده‌اند. وهمچنین به‌رقابت ایران وروم پی برده بودند و

ازسازش روم وحبشه نیز آگاهی داشته‌اند و وابستگی دین وسیاست از نظر آنان دور نبوده است. برای فهم ودرك زندگی محمد ﷺ این نکات را باید همیشه درنظرداشت .

زندگی در مراکز بازرگانی

گفته شده است که محمد ﷺ درعام‌الفیل ولادت یافت. این‌سالی بود که شاهزادهٔ حبشی که نایب‌السلطنه یمن بود، با سپاهی که شامل فیلهایی نیز بود تا مکّه پیش رفت ، محققان ، عام الفیل را در حدود «۵۷۰» میلادی می‌دانستند ولی کشفیات اخیر درجنوب عربستان نشان می‌دهد که در همین سال بود که ایرانیان حکومت حبشیها را در یمن بر انداختند، بنابراین تاریخ لشکر کشی حبشیان یك یادو سال پیش ازین تاریخ بوده است ، بی‌شك تجار مکه که محمد ﷺ نیز در آنجا بزرگ شد خود را با موقعیتی که ایرانیان در اثر تصرف یمن به وجود آورده بودند مطابقت می‌دادند وازآن استفاده می کردند .

پدر محمد ﷺ ، عبدالله پیش ازتولد او در گذشته بودونگهداری اوبرعهدهٔ جدش عبدالمطلب رئیس بنی‌هاشم افتاده بود . شکی نیست که محمد ﷺ بیشترسالهای کودکی‌خودرا بامادرش گذرانیده است ولی بنابرعادت بسیاری ازخانواده‌های مکّه یك یا دوسال، اورا برای آشنا شدن بازندگی بادیه به‌خارج ازمکّه فرستاده ، وپرستاری از طوایف بدوی به‌نگهداری او گمارده‌اند . محمد شش ساله بود که مادرش نیز در گذشت و کاملاً تحت پرستاری پدر بزرگش در آمد که او نیز دو سال بعد زندگی را وداع گفت و عمویش ابوطالب رئیس جدیدقبیلهٔ بنی‌هاشم سرپرستی‌اورا به‌عهده گرفت.

در قرن ششم میلادی در مکّه، اطفال یتیم موجودات خوشبختی نبودند. گرچه بنابر آداب و اصول قدیم چادرنشینی، رئیس هر قبیله نسبت به بینوایان مسؤلیتهایی داشت، اما در آن هنگام در مکه هر کسی در فکر منافع خصوصی خود بود، و رؤسای قبایل به مسؤلیتهای اخلاقی که به حکم رسوم وسوابق به عهدهٔ آنان گذاشته شده بود اعتنا وتوجهی نداشتند. توجه سرپرستان محمّد صلی الله علیه وآله ازوی فقط به اندازه‌ای بود که اواز گرسنگی تلف نشود و بیش از آن برای آنان مقدور نبود، زیرا ثروت و منزلت رئیس قبیلهٔ بنی‌هاشم در آن زمان رو بتنزل بود. طفلی یتیم و بی سرپرست، که کسی توجه بمسائل مورد علاقهٔ او نداشت، زندگی بازرگانی خودرا با فقر و بیچارگی آغاز کرد و این تنها راهی بود که می‌توانست انتخاب کند. محمّد صلی الله علیه وآله در مسافرتهایی که درمعیّت ابو- طالب به سوریه کرد تجربه‌هایی اندوخت ولی استفاده ازاین تجارب بی‌داشتن سرمایه ممکن نبود.

دانش ما، دربارهٔ وضع مکه، درزمان کودکی وآغاز جوانی محمّد صلی الله علیه وآله کم است، و از اطلاعات آنچه دردست است با افسانه آمیخته است و جدا کردن تاریخ ازافسانه کار دشواری است، این داستانها فقط تصویر شهری راارائه می‌دهد که تجارت آن به‌طور روزافزون در توسعه وقدرت آن رو به‌افزایش بوده است.

کمی پیش از سال «۵۹۰» دو واقعهٔ مهم رخ داد که تا اندازه‌ای با محمّد صلی الله علیه وآله بی‌ارتباط نبوده است. نخستین حادثه وقوع رشته جنگهایی است که به جنگ فجار معروف است که محمّد صلی الله علیه وآله همراه عموی خوددر آنها حضور داشته است ولی معلوم نیست که در آن شرکت مؤثـری

گرده باشد . این جنگ با منازعه بین دو طایفهٔ بزرگ آغاز گردید که یکی از آن دو کاروانی را که از عراق می آمد، ازسرزمین دیگر عبور می‌دادتا به‌بازار بزرگ و بیست ویك روزهٔ عکاظ درنزدیك مکه، برساند.

این بازاری بود که همه ساله تشکیل می شد . از مدتها پیش مردم مکه‌وطوایفی که با آنان‌متحدبوده‌اند نقش‌متجاوزداشتند وطوایف دیگر که به هوازن معروفند درطرف دیگربودند . پس ازچند شکست سرانجام مردم مکه فاتح شدند و این موجب توسعهٔ روابط وگسترش کارهای بازرگانی آنان گردید و نظارت بر بازار عکاظ وشهر مجاور آن طایف را به‌دست گرفتند. این شهر رقیب مکه بود ومایل بود که بیشتر باایرانیان سودا کند .

شکی‌نیست که این‌موفقیت‌اثرات گوناگون درروابط گروههای مختلف مردم مکه داشته است . ظاهراً اندکی پس‌ازآن بود که‌یکی‌از تجاربزرگ‌مکه‌ازدادن‌قرض به‌یکی‌از تجار یمن که‌به‌مکه آمده بودامتناع کرد وعلت آن بیشتر مربوط به مسائل اصولی‌بود نه مسائل‌تجارتی و هدف اصلی آن ممانعت از آمدن تجار یمنی به مکّه و دخالت آنان در کارهای تجارتی آنجا بوده است یا به بیان دیگر می‌خواستند در تجارت ، آنان را به‌همان یمن محدود کنند ، در صورتی که تشکیلات کاروانها را تجار مکّه کاملا در دست داشتند.

این اقدام واکنش شدیدی در فرق مختلف درمکه داشته‌وآنان را وادار به تشکیل اتحادیه‌ای از رؤسای قبایل کرده است که آن را اتحادیهٔ، پرهیزکاران وپاکان بایدنام نهاد هرچنداسامی دیگری(مراد پیمان حلف‌الفضول است) نیز به‌آن داده‌اند. درجلسه‌ای که این‌پیمان

بسته شد محمد صلی الله علیه و آله حضور داشت و حتی در آخر عمر خود نیز از آن به‌نیکی یاد کرده است. هدف این اتحاد، یك هدف تجارتی بوده ولی بدان وسیله می‌خواسته اند مانع دخالت تجار یمنی در بازار مکه بشوند و قبایلی که این اتحادیه را تشکیل دادند آنهایی بودند که خود قدرت فرستادن کاروان به‌یمن نداشتند؛ با آنکه حرفه وشغل آنها بازرگانی در مکه وسوریه بوده است.

جای تأسف است که اطلاع بیشتری در بارهٔ اتحادیه «حلف الفضول» نداریم درصورتی که سهم مؤثری درزندگی مکه داشته است و قسمت اعظم آن برضد مردان و سیاستهایی هدایت شده است که بعدها محمد صلی الله علیه و آله خود را با آنها مواجه دید، مخصوصاً هنگامی که قبیلهٔ محمد صلی الله علیه و آله یعنی بنی‌هاشم رهبری اتحادیه را به‌عهده گرفتند. علاوه بر مسائل دینی، نظریات سیاسی بنی‌هاشم و قبایل همدست آن نیز سبب شد که از محمد صلی الله علیه و آله حمایت کنند.

باوجود تفرقه‌ای که در اثر این واقعه در مکه ظاهر شد منافع تجارتی موجب گردید که بین آنها اتحاد بر قرار شود. هیچ چیز ناگوارتر از جنگهایی نبود که موجب تفرقه درجامعهٔ مدینه شد و این واقعه پیش از سال ۶۲۲ میلادی که محمد صلی الله علیه و آله در آنجا اقامت گزید، رخ داد. اهالی مکه به حلم معروف بودند که ترکیبی ازرشد وخویشتن داری وخلاف تندخویی و غرور وبیباکی اعراب است. به عبارت دیگرمردم مکه می‌توانستند براحساسات خود هرجا که به‌منافع آنان لطمه می‌زد غالب آیند.

در چنین دنیا و جامعهٔ تاجرپیشه و فاقد اصول اخلاقی، جوان

یتیمی هر چقدر نابغه هم که باشد چگونه می‌توانست راه خود را پیدا کند؟ یکی از طرق کامیابی چنانکه معمول بود یافتن زن ثروتمندی بود که با او ازدواج کند و در کارهای تجارتی شریك او باشد. وضع و موقعیت زنان مکه در آن زمان تاریك است جز آنکه در کارهای تجارتی و امور اجتماعی به نام معدودی از زنان برمی‌خوریم که توانسته‌اند استقلالی به‌دست آورند و ثروتی به‌هم رسانند و با پول خود تجارت کنند طلاق در مکه رواج داشت و مرگ زودرس مردان که فراوان رخ می‌داد موجب می‌شد که زنی سه یا چهار بار ازدواج کند و این رسم کار زنان مستعد را در تحصیل آزادی بسیار آسان می‌کرد.

احتمال دارد که محمد صلی‌الله علیه و آله در جستجوی چنین زنی بر آمده باشد فهرستی از زنان در دست است که سخن ازدواج محمد صلی‌الله علیه و آله با یکی از آنان برسر زبانها می گذشته است و درمیان آنان نام زنی است که به سال از وی بزرگتر بوده است و پیش از آنکه محمد صلی‌الله علیه و آله اصلا درصدد ازدواج بر آید تصور زناشویی او با آن زن می‌رفته است و اگر این ازدواج سر می گرفت حاصلی از آن به‌دست نمی‌آمد. درعوض باخدیجه که زنی ثروتمند و مستقل بود ازدواج کرد، خدیجه پیش از ازدواج با محمد صلی‌الله علیه و آله دوشوهر دیگر کرده بود. وی پیش از آنکه به‌ازدواج محمد صلی‌الله علیه و آله درآید درصدد آزمایش او بر آمد و او را به‌عنوان نمایندهٔ خویش با کاروانی به‌سوریه فرستاد. چون محمد صلی‌الله علیه و آله مأموریت خود را با موفقیت به‌انجام رسانید، خدیجه به‌او پیشنهاد ازدواج کرد. محمد صلی‌الله علیه و آله در آن‌زمان ۲۵ سال بیش نداشت لذا این ازدواج در سال «۵۹۵» میلادی صورت گرفته است. گفته شده‌است که خدیجه چهل سال داشته ولی احتمال

دارد که این سن صحیح نباشد و چند سالی جوانتر بوده است زیراوی چهار دختر و دو پسر آورد که یکی از پسران در همان کودکی در گذشت .

این ازدواج اهمیت بسیاری برای محمد صلی‌الله علیه و آله داشته‌است زیراموجب تقویت روحی او شد و به‌او فرصت داد که نبوغ خود را تنها در راهی که مورد توجه مردم مکه بود یعنی در تجارت به کار اندازد. او وخدیجه سرمایه کافی داشتند ومی‌توانستند به کارهای سودمند دست بزنند. اطلاعی درباره این که آیا محمد صلی‌الله علیه و آله پس ازازدواج مجدداً به‌سوریه رفته‌است یا خیر دردست نیست ولی احتمال دارد که به‌این سفر نرفته باشد .

خدیجه پسرعمی داشت به‌نام ورقه « ورقة‌بن نوفل » که به‌دین مسیح گرویده بود و گفته می‌شود ازهنگامی که محمد صلی‌الله علیه و آله معتقد شده بود که به‌اومانند پیامبران سلف وحی می‌رسد ورقه‌ازوی حمایت و پشتیبانی می کرده است. همچنین محمد صلی‌الله علیه و آله هر گاه که تنها می‌ماند ودرمأموریت خود برای پیامبری دچار تردید می‌شد به‌خدیجه روی می آورد ، پس، ازدواج باخدیجه نقطهٔ تحول بزرگی درزندگی محمد صلی‌الله علیه و آله بود و بدین‌سبب است که تازمانی که خدیجه حیات داشت وی زن دیگری نگرفت.

از حوادث متعاقب این واقعه، تا پانزده سال، خبری در دست نیست. گفته می‌شود که محمد شهرتی درامانت ودرستی به‌دست آورده و به لقب «امین» معروف شده بود. دختران خودرا به‌ازدواج اشخاص نسبتاً مهم در آورده بود که همه از جهتی با او یا باخدیجه خویشی و بستگی داشته‌اند و در بعضی از کارها نیز برادر زادهٔ شوهر دوم خدیجه به او یاری می کرده است . بدین ترتیب در این مدت یك دورهٔ آرامی را

گذرانده، اما هنوزاحساس‌می کرده که ازنبوغ‌وی چنانکه‌بایداستفاده نشده است. او دارای استعداد اداری فوق العاده‌ای بود که می‌توانست بزرگترین کارهای مکه را اداره کند ، ولی تجار بزرگ مکه اورا به جمع خود راه نمی‌دادند . لذا نا رضایی خود وی اورا به‌جنبه هـای ناراضی کننده زندگی در مکه متوجه ساخت، و در همین سالهـای گوشه گیری و اختفاء بوده است که درباره اینگونه مسائل مطالعـه می کرده و آنچه را در مغزخود می پرورانیده بعد ها آشکار ساخته است .

۲

دعوت به پیامبری

« قُمْ فَأَنْذِرْ »

به خوبی آشکاراست که نهضت دینی اسلام زاییدهٔ اوضاع وشرایط مکه درزمان محمد است یك دین جدید بی انگیزه ومحرك به‌وجود نمی آید تجربهٔ محمّد صلی الله علیه و آله و پیروان اولیهٔ او نیازمندیهایی را نشان می‌داده که با اعمال واحکام دین نارس وناقص ارضا و بر آورده می شده است این نیازمندیهای ارضا نشده و شرایط نامساعد چه بوده است موضوعی است که عقایدو نظریات مختلف در بارهٔ آنها اظهارشده است. پیش‌ازآنکه وارد این بحث بشویم لازم است به‌بینیم چه وقایعی دعوت به پیامبری‌را در بر گرفته و نخستین پیامهای قرآن چه بوده است.

توجه محمد صلی الله علیه و آله به آشفتگیها واضطرابات مکه موجب شد که‌وی گوشه گیری اختیار کند . در یکی از تپه‌های سنگی و بایر مجاور غاری بود که گاهی چندین شب بآنجا می‌رفت تا تنها باشد و به عبادت

و تفکر بپردازد . در این ایام انزوا و شب زنده داریها بود که تجارب عجیبی به دست آورد که نخستین آنها تجارب رؤیا مانندی بود که دوتا از آنها اهمیت بسیار دارد و اطلاعاتی دربارهٔ آنها دردست است که در قرآن (سورهٔ ۵۳ آیات ۱۸ـ۱ و سورهٔ ۸۱ آیات ۲۵ ـ ۱۵) آمده است. در شهود نخستین، موجود باشکوهی در نظر وی مجسم شد که راست در اوج آسمان نزدیك به افق ایستاده بود، سپس پایین آمد وچندان به او نزدیك شد که فقط به اندازهٔ دو کمان یا کمتر باوی فاصله یافت . آنگاه وحیی بر او فروخواند که موضوع چند صفحه از قرآن است.

در شهود رؤیا مانند دیگر نیز، همان موجود باشکوه بود که اورا، در نزدیکی درخت کنّاری به کنار باغی دید، و آن درخت به طرز شگفت انگیزی پوشیده شده بود.

این باید نشانه و دلیل معتبری از تجارب اساسی محمد صلی الله علیه و آله باشد. بدین گونه بود که وی وقتی به گذشته نگاه کرد. مطلب برای او روشن شد و این عالیترین دلیل بود به این که او پیامبر خداست «این رؤیاها از آن جهت در قرآن ذکر شده است که تایید کند که آنچه محمد صلی الله علیه و آله می گوید ومدعی است که از طرف خدا به او وحی شده پندار اختراعی و باطلی نیست. این رؤیاها برای خود محمد صلی الله علیه و آله معانی بسیاری داشته است. وقتی کارها بر وفق مراد پیش نمی‌رفت و نسبت به آینده بدبین می‌شد، این رؤیاها رابه خاطر می آورد و ایمان او به مأموریت خدایی وی نیرویی تازه می گرفت.

در آغاز گمان می برد که آن موجود با شکوه همان خداست، بعدها شاید معتقد شده است که آن موجود عالی فرشته‌ای است که روح

نام دارد و سرانجام آن را همان جبرئیل دانست. تغییراین تعبیر (۱) احتمال دارد در نتیجهٔ اطلاع از تعلیمات یهودیان باشد که عقیـده دارند خدا نامرئی است. تعبیر رؤیا چندان مهم نیست ، آنچه دارای اهمیت است این است که محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله به خوداعتماد و ایمان پیدا کرد در این‌که ازجانب‌خدا مأموریت خاصی به‌او واگذارشده است.

داستانهایی‌است دایر به‌این، که‌محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله چگونه‌به‌هنگام نومیدی می‌خواست‌بر بالای تپه‌های سنگی به راه افتد و می‌اندیشید که‌خودرا از یکی از پرتگاهها فرو اندازد و چگونه فرشته‌ای به او ظاهر شدو به‌یاداو آورد و گفت: « تو پیامبر خداهستی». اگر این‌داستانها صحیح باشد، پس محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله بین‌این تجلیات و رؤیاها امتیازی قایل‌بوده‌است. رؤیاها تجارب اولیهٔ او بودند که او را از پیامبری وی آگاه‌ساختند ، ولی مشاهدات و تجارب بعدی که در درجهٔ دوم اهمیت قرار داشت وشاید ازطرف یك نیروی فوق طبیعت هدایت می‌شده برای یادآوری تجارب نخست بوده است.

برای درك زندگی محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله این تجارب نخستین هر گز نباید فراموش بشود. چه بسادقایقی که‌محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله درتنگدلی وافسردگی به‌سر-آورد که با توجه به مشکلات طاقت فرسایی که با آنها مواجه بـود چندان عجیب به نظر نمی‌آید. ولی هر گز این فکر و عقیده‌راازدست نداد که خدا اورا خواسته وکاری خاص به‌او واگذار کرده است که باید درزمان خود و برای نسلهای آینده انجام دهد، این عقیده اورا

تردید حضرت رسالت صحیح نیست و آنحضرت و سایر انبیا در وحی خداوند هر گز شك نمی‌کردند.

در برابر مخالفت، استهزا ، بهتان و افترا و آزار حفاظت می کرد و چون ایام موفقیت‌فرا رسید افکار تغییر نکرد بلکه‌در این عقیده‌استوارتر شد که خدایی که او را به‌سوی خودخوانده‌است ، در همهٔ وقایع تاریخی برای توفیق در کار بوده است .

علاوه بر مأموریت خاصی که به محمد ﷺ وا گذار شده بود پیوسته وحی یا پیامهایی از جانب خدا دریافت می کرد. یکی از آن پیامهارا درهمان رؤیای اول دریافت کرد. این نزول وحی به مدت بیست سال یعنی تا آخر زندگی محمد ﷺ ادامه داشت او و پیروانش آنها را ازبر می کردندو درمراسم عبادت ونماز، که او به وجود آورده بود، می‌خواندند . احتمال‌دارد که‌اغلب آنهادرزمان حیات محمد ﷺ ثبت و نوشته شده باشد، اما چون وسایل نوشتنی در مکه و مدینه نایاب بود برخی را عقیده برآن است، که پس از درگذشت پیغمبر ، یکی از کاتبان او، قطعاتی ازاین پیامها را که برکاغذ، سنگ، برگ خرما استخوانهای شانه و دندهٔ شتر و قطعات چرم نوشته شده بود ، به دست آورد . احتمال می‌رود که هدف ازاین بیان و روایت،غلو درسادگی زندگی‌زمان محمد ﷺ بوده‌باشد لذانباید آن راجدی‌تلقی کرد.احتمال قوی این‌است که‌سُور، یافصول‌قرآن‌درزمان‌خودمحمد ﷺ به‌صورت‌فعلی در آمده است اما گردآوری تمام مطالب وحی شده وتنظیم و ترتیب آنها به‌صورت قرآنی که اکنون‌در دست است در سال «۶۵۰» میلادی یابیست سال پس از درگذشت محمد ﷺ انجام گرفته است.

قرآنی که فعلا دردست است خواه به زبان اصلی‌عربی باشد یا ترجمهٔ انگلیسی آن، مجموعه‌ای‌است از وحی و الهاماتی که‌محمد ﷺ

دریافت داشته است ، به طور کلی خدا گوینده است و مخاطب آنها محمد صلی الله علیه و آله یا مسلمانان یا عموم خلایق می‌باشند و در آنها کلمهٔ «ما» که پادشاهان آن را به‌کار می‌برند مکرر به کار رفته است . پیامهای نخست اغلب به‌صورت دستورهایی‌است که به محمد صلی الله علیه و آله داده شده است.

بنابر عقیدهٔ مسلمانان قرآن کلام‌خداست‌و محمد صلی الله علیه و آله خود نیز بااین‌دیده به‌آن می‌نگریسته است و مسلماً به این امر ایمان کامل داشته وتصور می کرده است که می تواند افکار خود و آنچه را از بیرون به او می‌رسیده است ازهم تمیز دهد. هنگامی که با آزارها ودشمنیهامواجه می‌شد. ادامهٔ دعوت غیر ممکن بود، مگر به‌سایقهٔ ایمانی که به‌فرستاده بودن خود از جانب‌خدا داشت ودریافت الهامات‌را قسمتی‌ازمأموریت خود به‌شمار می‌آورد. اگر او این وحی و الهام‌را عقاید و افکار خود می دانست ، به احتمال قوی همهٔ اصول وی از صورت نهضت دینی بیرون می‌رفت.

گفتن این که محمد صلی الله علیه و آله در عقاید خود یکدل و راستگو بود دلیل آن نیست که معتقدات وی همه درست‌بوده‌است. ممکن‌است کسی در موضوعی‌یکدل باشدولی اشتباه کند. برای نویسندگان جدیدمغرب زمین نشاندادن‌این، که محمد صلی الله علیه و آله ممکن است اشتباهاتی کرده باشد چندان دشوار نیست. آنچه ظاهراً از « بیرون وجود کسی» به‌او وحی می‌شود ممکن است ناشی از بی‌خبری باشد، ولی این حل‌نهایی مسئله نیست، بلکه بیان شکل پندارهای محمد صلی الله علیه و آله و پندارهای‌دیگر پیغمبران عهد عتیق است که همیشه گفته‌اند : « خداوند چنین می گوید » ولی اصل و محتوی این تجارب و پندارها را شرح نمی کنند . این سؤال

پیچیده‌ای است که در فصل آخر کتاب حاضر دربارهٔ آن سخنی چند خواهیم گفت. بی آنکه از یافتن پاسخ این سؤال صرف نظر شود می‌توان قرآن را مجموعه‌ای از افکار دانست و ارزش و اهمیت اجتماعی و تاریخی آنها را مورد مطالعه قرار داد.

عقیده و ایمان محمد ﷺ به این که وحی از جانب خدا به او نازل می‌شده است مانع وی از مرتب کردن و به عبارت دیگر حک و اصلاح آنها نبوده است. در قرآن آیه‌هایی هست که خدا به او می گوید مطالبی را فراموش کند و مطالعهٔ دقیق قرآن نشان می‌دهد که کلمات و عباراتی به آن اضافه شده است. این اضافات البته انشای خود محمد ﷺ نیست (۱). ظاهراً برای گوش دادن به الهامات روشی مخصوص داشته است و اگر وحیی به او نازل می‌شد که احتیاج به اصلاح داشت آن را اصلاح می کرد. پیروان اصولی اسلام همیشه بر این بوده اند که قسمتهایی از قرآن که شامل دستورهایی برای مسلمانان بوده است در اثر دستورهای بعدی منسوخ شده است، به طوری که دستورهای اصلی کاملا معلوم نیست. داستان آیات اهریمنی (در فصل آینده خواهد آمد) نمونه ای است از اصلاح آنچه به عقیدهٔ عمومی وحی و الهام است.

در دو رؤیای اول به وسیلهٔ آن موجود مقدس و با شکوه الهاماتی به محمد ﷺ شده بود، ولی طرز دریافت تمام الهامات یکسان نبوده است. در بسیاری از آنها، کلمات به طرز مرموزی به قلب (= فکر) او الهام شده بی آنکه حتی به خیال او رسیده باشد که چیزی

---

(۱) به عقیدهٔ ما مسلمانان این مطالب صحیح نیست قرآن کلام خداست و به لفظ بر آن حضرت القا می‌شد و او تصرف در آن نمی‌فرمود.

شنیده است.

معنای حقیقی «وحی» نیز همین است. در یکی از قسمتهای قرآن که مربوط به این موضوع است (سورهٔ ٤٢ آیهٔ ٥٠) ذکر شده است که خداوند «از ماورای حجاب» با مردی سخن می گوید. اگر این مطلب دربارهٔ تجربهٔ خود محمد ﷺ نیز صادق باشد نشان می دهد که او از راه خیال چیزهایی می شنیده است بی آنکه به طریق خیال چیزی دیده باشد. و شاید نخستین‌بار این واقعه برای موسی رخ داده است بدان زمان که درخت آتش گرفت (قرآن سورهٔ ٢٠ آیهٔ٩) در همین عبارت دربارهٔ خدایی سخن می گوید که پیامبری برای بشر می فرستد و احتمال دارد توضیحی در بارهٔ نخستین رؤیای محمد ﷺ باشد که بعداً آن را تفسیر کرده است، ولی مسلمانان را عموماً عقیده بر این است که وحی بیشتر توسط جبرئیل به او می رسیده است و احتمال دارد که‌درسالهای آخر، دریافت وحی با تصویر خیالی‌فرشته‌ای توام بوده است.

دریافت وحی در بعضی از موارد با اضطرابات جسمانی نیز توام بوده‌است، یعنی بدنش درد می گرفته و صدایی مانند ارتعاش زنگ به گوش اومی‌رسیده‌است، وحتی دریك روزسرد حاضران دیدند که‌هنگام دریافت وحی دانه‌های عرق مانند مروارید بر پیشانی او نشست. این گونه اخبار سبب شده است که بعضی از نقادان غربی محمد ﷺ را به صرع منسوب دارند ولی دلایلی برای اثبات این نسبت نیست‌چه‌صرع موجب فساد و ضایعهٔ فکری وجسمی می‌شود و چنین نشانه‌هایی در محمد

ﷺ دیده نشده بلکه برعکس وی تا پایان حیات از سلامت کامل قوای دماغی و جسمی بر خوردار بوده است . توام بودن این گونه عوارض جسمانی با آزمایشها وپندارهای دینی مورد توجه‌روانشناسان دینی است ولی اثبات یا عدم اثبات حقیقت این تجارب میسر نیست . این موضوع مربوط به الهیات و علم دین است که در خاتمهٔ کتاب مورد بحث قرار خواهد گرفت .

در خور یادآوری است که حتی از نقطهٔ نظر مسلمانان نیز، که قرآن را همگی کلام خدا می‌دانند و معتقدند که درمرحلهٔارسال به وسیلهٔ محمدﷺ بیش و کم در آن راه نیافته است، قرآن گواه‌طرز دید وچشم انداز محمدﷺ و مسلمانان‌است. این به دو دلیل‌است: دلیل نخست آنکه محمدﷺ قرآن را مانندحقیقتی پذیرفته بود واگرخود او افکار آن را به‌وجود نیاورده باشد بی‌شك این افکار اندیشه‌های او را در تصرف داشته و آنها را در قالب خود می‌ریخته است. از این رو اگر بگوییم که افکار قرآن‌متعلق‌به خود محمدﷺ است چندان‌ناروا نگفته‌ایم هر چند که محمدﷺ خود این‌افکارراصادقانه و به‌اعتقادراسخ از ورای وجود خود می‌دانست که به‌وی وحی‌می‌شد.

دلیل دوم آنکه مخاطب قرآن،عرب‌آغاز قرن هفتم است‌لذا، نه تنها می‌بایست کاملا به زبان عربی باشد بلکه می‌بایست درقالب فکر عرب نیزدرآید ،مگر آنجا که جنبهٔ انتقاد داشته باشد ، پس بامطالعهٔ قرآن می توان مطالبی در بارهٔ محیط‌فکری محمدﷺومسلمانان‌اولیه به دست آورد.

آیاتی که معمولاً تصور می‌رود نخستین بار، وحی شده است از این قرار است:

إِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الذي خَلَق.

خَلَقَ الإِنْسانَ مِنْ عَلَقٍ.

إِقْرَأْ وَ رَبُّكَ الأَكْرَمُ.

الَّذي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ.

عَلَّمَ الإِنْسانَ ما لَمْ يَعْلَمْ. (۱)

در این آیات، مانند دیگر آیات نخستین، جمله ها کوتاه و موزون است و به قافیه و یا سجع پایان می گیرد. این آیات را می توان با آیات دیگری مقایسه کرد که بعضی عقیده دارند که وحی اوّل است:

یا أَیُّهَا الْمُدَّثِّرُ. قُمْ فَأَنْذِرْ. وَرَبَّكَ فَكَبِّرْ. وَثِيابَكَ فَطَهِّرْ. وَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ. وَلا تَمْنُنْ تَسْتَكْثِرُ. وَلِرَبِّكَ

---

(۱) بخوان به نام پروردگارت که آفرید. انسان را از قطعهٔ خون آفرید. بخوان پروردگار تو بسیار کریم است. که به قلم تعلیم داد. و به انسان آموخت آنچه نمی دانست.

فاصْبِرْ. (۱)

دانشمندان ومحققان بعدی درصدد برآمدند که این دورا به هم مربوط سازند و گفتند که آیهٔ اول، نخستین وحی است و پیش ازهمه نازل شده است و دومی نخستین وحی پس از گذشتن یك زمان طولانی بوده است. ولی این حدسی بیش نیست. در اواخر زندگی محمد صلی الله علیه وآله اوضاع و احوال طوری تغییر کرده بود که مردم چگونگی دوران آغاز اسلام را فراموش کرده بودند. احتمال دارد که بعضی از آیات قرآن تقدّم زمانی براین آیات داشته باشند یاشاید بعضی از آیات از قرآن حذف شده باشد. چنانکه مکرر دیده می‌شود.

آنچه مورد توجه است اهمیت و اولویت منطقی این دو آیه است. کلمهٔ «اقرأ» با کلمهٔ «قرآن» همریشه است که می‌توان آن را «قراءت» ترجمه کرد. کلمه قرآن نیز ظاهراً از کلمهٔ «قریانا» ی سریانی مشتق شده است و به معنای درس کتاب مقدس است که به‌وسیلهٔ مسیحیان در مراسم و عبادتهای همگانی تلاوت می‌شده است، پس دستور «اقرأ» نشان می‌دهد که عبادتهای جمعی و گروهی باید بر اساس پرستش مسیحیان سریانی زبان باشد و فقط به جای خواندن کتاب مقدس این وحی باید تلاوت شود و وقتی وحی های دیگر رسید آنها را نیز باید بخوانند و کلمهٔ «قرآن» هم به یك یك «وحی» ها و هم به مجموع آنها اطلاق می‌شود. پس الهامی که به عنوان نخستین وحی شناخته

---

(۱) ای که خودرا درجامه پیچیده‌ای بر خیز مردم را پند ده و پروردگار خود را بزرگ‌دار وجامه‌های خودراپاك کن واز پلیدی بپرهیز و چون بسیاربدهی منت‌مگذار و برای پروردگار خود شکیبایی نمای.

شده است دارای تقدم منطقی است.

وحی دوم نیز دارای اهمیت خاصی است زیرا در آن‌چنین آمده است: «قُم فَأنذِر»

در سالهای نخست محمد صلی‌الله علیه و آله فعالیت پیامبری راازجنبهٔ اجتماعی دنبال و تعقیب می کرد و خودرا «بر حذر دارنده» می‌دانست‌وظیفه‌اش آن بود که به مردم مکّه‌تذکردهد که باید به‌خدا که‌قاضی‌یوم‌الآخر است روی آورند وچون در این نظر خود اصرار می ورزید ، از قبول هرگونه مقام مهم در زندگانی سیاسی و اقتصادی مکّه و یاتمایل به داشتن آن خودداری می کرد. دستور «قم فأنذر» منطقاً آغازفعالیتهای اجتماعی اورا نشان می‌دهد زیرا بر حذرداشتن دلیل آن است که اشخاصی بوده‌اند که می‌بایست آگاه و برحذر باشند.

برای فردی که در قرن هفتم در شهر دور افتاده‌ای‌مانندمکّه زندگی می کرد پیدا شدن این ایمان که از جانب خدا به پیامبری مبعوث‌شده است شگفت انگیز است. پس جای تعجب نیست اگر می‌شنویم که محمد صلی‌الله علیه و آله را ترس‌و شبهه فراگرفت. در این‌باره‌شواهدی در قرآن و احادیث مربوط به زندگی او یافته می‌شود و معلوم نیست چه وقت اطمینان حاصل کرد که خدا اوراازیاد نبرده‌است.

احتمال دارد که قسمتی از ترس او ناشی از همان عقیدهٔ‌سامیهای قدیم بوده است که خدارا چیز خطرناکی می‌دانستند و نمونه‌هایی از آن در کتاب عهدعتیق دیده می‌شود . و شاید برای حفاظت خودبوده است که عبا در بر می کرده و به (عبا پوش) معروف شده است . هر چند که امکان آن نیز هست که عبا را ازباب آمادگی‌جهت‌دریافت

وحی در بر می گرده است. ترس دیگر او ترس از جنون بود زیرا
عرب در آن زمان معتقد بودند که این گونه اشخاص در تصرف ارواح
یا جن هستند. عده ای از مردم مکه الهامات محمد ﷺ را این گونه
تعبیر می کردند و خود او نیز گاهی دچار این تردید می‌شد که آیا
حق بامردم است یا خیر؟ (۱)

مهمترین منبع شك و تردید او باید طرز شگفت انگیز اعلام
پیامبری او بوده باشد. اغلب «وحی های» مکّی دورهٔ آخر، که با
مخالفت شدیدمردم این شهررو به روشد، نشان می دهد که چگونه این
مخالفتها مانع ادامهٔ کار پیامبری او نشد، چه وی پی برده بود که
پیامبران سابق نیز دائم با مخالفت مردم مواجه بوده‌اند. می گویند
که در روزهای نخست و دریافت نخستین «وحی»، زن او خدیجه و پسر
عم زنش ورقه او را تشویق کردند به این، که قبول کند که به پیامبری
بر گزیده شده است. ورقه خود به مسیحیت گرویده بود و ظاهراً با
کتاب مقدس آشنایی داشته است در صورتی که در آن زمان عربهای
مسیحی متوسط اطلاع کافی در بارهٔ کتاب مقدس نداشتند. پس آنچه
در بارهٔ ورقه گفته شده است به حقیقت نزدیك است اما اطلاعات او نیز
کامل نبوده است. با این همه شهادت یك مسیحی به این، که طرز نزول
«وحی» برای محمد ﷺ شباهت کامل به طرز نزول «وحی» برای موسی
دارد محمد ﷺ را در عقیدهٔ خود تقویت کرده است. این گونه شهادتها
از روی عقل و منطق ضروری به نظر می آید.

---

(۱) تردید داشتن آن‌حضرت صحیح نیست «آمن الرسول بما انزل الیه
من ربه - افتمارونه علی‌ما یری».

هرچند جزئیات مطلب تاریک و نامعلوم است ولی به‌طور یقین می‌توان گفت که محمد صلی‌الله علیه وآله در آغاز قرن هفتم در مکه‌شروع به وعظ و ادعای پیغمبری کرد. اگر سال «۶۱۰» میلادی را سال تقریبی نخستین وحی بدانیم پس سال«۶۱۳»آغاز دعوت آشکار او برای‌مردم مکه بوده است.

نخستین پیام قرآن

برای درك زندگی محمد صلی الله علیه وآله لازم است بدانیم که نخستین دعوت او چه بوده است. ولی این مطلب چنانکه‌به نظر می‌رسد چندان ساده نیست زیرا قرآن به ترتیب زمانی مرتب نشده است. عده‌ای از دانشمندان اروپا کوشیده‌اند که حتی المقدور تاریخ تقریبی سوره‌های مختلف و آیات هر سوره را تعیین کنند ولی‌دراین خصوص، خاصه در بارهٔ آیه‌های اول توافقی‌حاصل نشده است. آنچه بیشتر مورد قبول است عقیدهٔ این دوتن ازدانشمندان **تئودورنولدکه وریچاردبل** است که اولی‌عقیدهٔخود را در سال ۱۸۶۰ و دومی در سال ۳۹-۱۹۳۷اظهار داشته‌اند. معقولترین‌روش‌برای کشف آیات‌اولیهٔ قرآن مطالعه دربارهٔ آیاتی است که این دو تن آنها رابرهمه‌مقدم‌دانسته‌اند.

با وجود این تحقیق بیشتری دراین باره ممکن است. چه در این آیات ذکری از مخالفت شده است و مسلم است که‌واعظ وداعی باید قبلا چیزی بگوید تامردم را به مخالفت برانگیزد و شنوندگان به گفته‌های او معترض باشند. پس مواعظ و دعوت محمد صلی‌الله علیه وآله پیش از ظهور مخالفت، باید بر همه مقدم باشد چه ناچار همین آیات یاقسمتی از آنها بوده است که تولید مخالفت کرده است. اگر بخواهیم به‌طور

مطمئن نخستین آیات قرآن‌را معلوم داریم باید خود را به‌مطالعهٔ آیاتی محدود کنیم که دوشرط در آنها جمع شده‌باشد.

الف: نولدکه، وبل هردو، آنها را از آیات مقدم بدانند.

ب: ذکری از مخالفت با محمّد صلی‌الله علیه وآله در آنها دیده نشود.

آیاتی که دارای این دو شرط هستند از این قرارمی‌باشند (از روی‌شماره گذاری گوستاوفلوگل): (س۹٦: ۱تا۸۱) (س۷٤: تا ۱۰) (س۱۰٦) (س۹۰: ۱ تا۱۱) (س۹۳) (س٨٦: ۱تا۱۰) (س۸۰: ۱ تا ۳۲ به‌استثنای آیهٔ ۲۳) (س۸۷: ۱ تا۹، ۱٤) (س۸٤: ۱ تا ۱۲) (س۸۸: ۱۷ تا۲۰) (س ۵۱: ۱ تا ٦) (س۵۵) وقسمتهایی از سورهٔ ۵۲. موضوع اصلی این‌آیات‌را می توان‌تحت پنج عنوان طبقه‌بندی کرد.

۱- رحمت وقدرت خدا

نخستین‌ومهمترین‌موضوعی که‌در آیات نخستین دیده‌می‌شود بیان رحمت‌وقدرت‌خداست. این‌موضوع‌در بسیاری ازپدیده های طبیعی‌نشان داده شده است. مخصوصاً خلقت آدمی. آیه‌ای که عموماًعقیده دارند مقدم بر همه نازل شده است درباره خلقت یا ساختمان بدن آدمی از رحم‌است و آیاتی چند نیزمربوط به تولد و رشدو نموانسان‌می‌باشد.

مِنْ أَيِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ،

مِنْ نُطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَّرَهُ،

ثُمَّ السَّبِيلَ يَسَّرَهُ،

ثُمَّ أَمَاتَهُ فَأَقْبَرَهُ،

ثُمَّ إذا شاءَ أَنْشَرَهُ ،   (سورهٔ ۸۰: آیات ۱۸ تا ۲۲)

سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلىٰ ،

أَلَّذي خلَقَ فسَوَّىٰ ،

وَالَّذي قَدَّرَ فهَدىٰ   (سورهٔ ۸۷ : آیات ۱ تا ۳)

در تمام کارهای طبیعت قدرت خدا به چشم می خورد.

أَفلاٰ ينْظُرُونَ إلَى الْإبلِ كَيْفَ خُلِقَتْ .

وَ إلَى السَّماءِ كَيْفَ رُفِعَتْ .

وَ إلَى الْجِبالَ كَيْفَ نُصِبَتْ .

و إلَى الْأَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ (سورهٔ ۸۸: آیات ۱۷ تا ۲۰)

رحمت خدا در تهیه و تدارك موادبرای مخلوق‌خود آشکارمی‌شود.

أَنّا صَببْنَا الْماءَ صَبّاً ،

ثُمَّ شَققْنَا الْأَرْضَ شَقًّا ،

فَأَنْبَتْنا فيها حَبًّا ،

وَ عِنَباً وَ قَضْباً ،

وَ زَيْتُوناً وَ نَخْلاً ، وَ حَدائِقَ غُلْباً ،

وَ فاكِهَةً وَ أَبّاً.   (سورهٔ ۸۰: آیات ۲۵ تا ۳۱)

رحمت خدا در چیزهای دیگر نیز هویداست. پس قریش، مردم مکّه به‌پرستش خدادعوت‌می‌شوند زیرا خدا آنان را از خشکسالی نجات داده‌واز ترس و وحشت محافظت کرده است. (سوره‌های ۱۰۶و۳) خود محمّد صلّی الله علیه و آله نیزدر ساعات تیره و تاریکی از نیکیهای‌خدا نسبت به خودیاد می کند و می گوید:

ما وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَ ما قَلىٰ،

وَ لَلْآخِرَةُ خَيْرٌ لَكَ مِنَ الْأُولىٰ،

وَ لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرضىٰ،

أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيماً فَآوىٰ؟

وَ وَجَدَكَ ضالاًّ فَهَدىٰ؟

وَ وَجَدَكَ عائِلاً فَأَغْنىٰ؟   (سورهٔ ۹۳ آیات ۳ تا۸)

با این همه جنبه‌های تاریك زندگی نیز فراموش نشده است. خدا موجب می‌شود که بشر بمیرد و دفن شود. او چرا گاههای سبز بهاری و تابستانی را به برگهای سیاه بدل می کند و دستخوش توفان وادی می‌سازد. (سورهٔ ۸۷: آیهٔ ۵) ناپایداری مخلوقات برای نشان دادن ابدیت خالق به کار می‌رود.

كُلُّ مَنْ عَلَيْها فانٍ ،

وَ يَبْقى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلالِ وَالْإِكْرام .

(سورهٔ ۵۵ آیات ۲۶ و۲۷)

این موضوع که رحمت خدا وقدرت او باید در آیات مقدم تسلط داشته باشد خلاف گفته‌های سابق ماست .

تصورات قبلی متکی به تکامل بعدی اصول اسلامی است که وحدانیت خدا مورد توجه قرار گرفت و بی اعتباری بتها اعلام شد. به عبارت دیگر مواعظ اولیهٔ محمد صلی الله علیه وآله انتقاد از شرك و بت‌پرستی نبود بلکه برای کسانی بود که عقیدهٔ سطحی به‌خدا داشتند وهدف استحکام بخشیدن به عقیدهٔ این افراداز راه جلب توجه آنان به‌وقایع مخصوص و پیشامدهای طبیعی بود که ید قدرت خدا در آنها دیده می‌شود.

یکتا پرستی مبهمی که مورد قبول مردم متفکر مکه وپیش از همه خود محمد صلی الله علیه وآله قرار گرفته بود موجب شد که خداوند کعبه را همان خدای یگانه بدانند . این مطلب در یکی از آیات قرآن دیده می‌شود که‌مردم‌مکه را دعوت‌می کند که «خداوندا این خانه راپرستش کنند» (سوره ۱۰۶ : آیهٔ ۳) یکی بودن خداوند کعبه وخدای اسلام مطلبی است که احتیاج به دلیل و برهان نداشته است، زیرا در این باب تأکیدی نشده و قضا وداوری مخصوصی نیز لازم نبوده است . به عبارت دیگر مردم مکه در تحت‌نفوذ و تأثیر دین یهود ومسیح خود به‌خود به طرف یکتاپرستی کشیده شده بودند، آنچه باعث تسهیل این نهضت شده این است که کلمه ای در عبری برای خدا به کار می رود

«الله» است که به معنای خداست،در زبان یونانی نیز همین طور است هوتئوس(Ho Theos)ممکن‌است‌در اصل نام‌خدای‌مخصوص‌مثلا«معبد آپولون دلفیك»در روزگار شرك باشد اما امروز همان خداست . پس در زبان‌عربی نیز به کار بردن ربّ الکعبه به جای «الله» به معنی‌خالق موجودات‌و آسمان‌بوده است.

یکتاپرستی در نظر مردم مکه مبهم بود و به آن به‌نظر مخالف کامل شرك نگاه نمی کردند و این موضوع در داستان «آیات شیطانی» تصریح شده است. محمّد صلی الله علیه وآله که در اثر مخالفت اهالی مکه خسته و فرسوده شده بود در انتظار وحیی بود که اشکالات رؤسای مکّه را بر طرف‌سازد. دراین حال وحیی آمد که از دو یا سه آیه تجاوز نمی کرد و اجازهٔ میانجیگری به بعضی از خدایان معابد اطراف مکّه می‌داد. پس دریافت که این آیات از جانب خدا به‌وی الهام نمی‌شود بلکه وسوسه‌های شیطانی است. نخست‌می‌خواست آنها را بپذیرد و این‌نشان می‌دهد که وی دراین مرحله از یکتاپرستی از ادای احترام و دعا نسبت به بعضی از موجودات فوق طبیعت که آنها را نوعی فرشته می‌دانستند امتناع نداشته‌است(۱) .

پس‌هدف‌قرآن‌در بیان فضل‌ورحمت‌وقدرت‌خداچیست ؟این‌بیان برضد چه کسی است؟ بدیهی‌است که مخالفت با ماده‌پرستی تجارمکه است که خودرا ، با ثروت و نفوذی که داشتند ، خدایان کوچکی

---

(۱) البته این مطلب که پس از این به‌تفصیل‌آن پرداخته صحیح نیست‌و موافق آنچه ما می‌دانیم و آیات قرآن برآن دلالت دارد ممکن‌نیست آیات شیطانی برزبان حضرت رسالت جاری شده باشد.

می شمردند که می توانستند به هر شکلی که بخواهند در سیاست و تجارت مکّه دخل و تصرف کنند. ولی این موضوع بیشتر مربوط به مطلب سوم است.

۲- معادیا بازگشت به سوی خدا برای قضا

دانشمندان اروپادر باره ترس از روز آخرت یا روز «قضا» که در اسلام آمده است بحثهای بسیار کرده‌اند. بعضی راعقیده براین است که انگیزهٔ اصلی برای بر گزیده شدن محمّد صلی الله علیه و آله به پیامبری و تأسیس دین همین ترس بوده است. عدهٔ دیگر انکار کرده و گفته‌اند که ترس از روز آخرت در الهامات و مکاشفات اولیه نبوده، بلکه در سالهای آخر زندگی او در مکّه آشکار گردیده است. گروه سومی هستند که می گویند: محمّد صلی الله علیه و آله پیش از آنکه دربارهٔ روزقیامت سخن بگوید دربارهٔ آفات و بلیّات دنیوی که ممکن بوده‌است برای کفار پیش آید سخن می گفته است.

این مطالب در قرآن موجوداست، اختلاف فقط درتعیین تاریخ آنهاست. اگر انتخابی که ازآیات‌مقدم کرده‌ایم صحیح باشدمی‌توان چنین نتیجه گرفت که در آیات مقدم، نظیر آنچه در سور مکّی بعدی دیده می‌شود، از آفات دنیوی برای کفار ذکری نشده است و عقلا نیز باید چنین باشد زیرا اهل کفر که مستحق این گونه مجازات می باشند کسانی هستند که‌پیام پیغمبر را دریافت‌داشته و رد کرده‌اند.

از طرف دیگر عقیده به روز قیامت به طرق مختلف اززمانهای قدیم‌وجودداشته‌است. مفهوم آیه «قم‌فأنذر» (سورهٔ ۷۴: آیهٔ ۲) چنین است که به‌محمّد صلی الله علیه و آله می گوید بایدمردم مکّه راازخبر بد ونامطبوعی آگاه‌سازی

و آن خبر، خبری جزخبر روز آخرت نیست. در سه آیهٔ بعدی کلماتی است که آنها را باید به «فرار از خشم» ترجمه کرد. کلمهٔ عربی «رُجز» باید همان کلمه سریانی «رقزا» باشد که به‌معنای خشم‌است و در ترجمهٔ عهدجدیدبه«خشم آینده»ترجمه‌شده‌است. در آیاتی که‌منتسب به رؤیای اول است چنین گفته شده است:

إِنَّ إِلىٰ رَبِّكَ الرُّجْعىٰ (سورهٔ ۹۶- آیهٔ ۸)

قضا و داوری دربارهٔ اعمال بشر نیزدر روز معاد وباز گشت‌ـ مردگان انجام می گیرد (سورهٔ ۸۰: آیهٔ ۲۲) و در (سورهٔ ۸۶ آیهٔ٤) چنین می گوید:

إِنْ كُلُّ نَفْسٍ لَمّا عَلَيْها حافِظٌ.

شرح کامل روز آخرت در آیات مقدم، ازاین قراراست:

إِذَا السَّماءُ انْشَقَّتْ ، وَ أَذِنَتْ لِرَبِّها وَ حُقَّتْ

وَ إِذَا الْأَرْضُ مُدَّتْ ، وَ أَلْقَتْ ما فيها وَ تَخَلَّتْ

وَ أَذِنَتْ لِرَبِّها وَ حُقَّتْ ، يا أَيُّهَا الْإِنْسانُ إِنَّكَ كادِحٌ إِلىٰ رَبِّكَ كَدْحاً فَمُلاقيهِ ، فَأَمّا مَنْ أُوتِيَ كِتابَهُ بِيَمينِهِ . فَسَوْفَ يُحاسَبُ حِساباً يَسيراً ، وَ يَنْقَلِبُ إِلىٰ أَهْلِهِ مَسْرُوراً وَ أَمّا مَنْ أُوتِيَ كِتابَهُ وَراءَ ظَهْرِهِ ، فَسَوْفَ يَدْعُوا ثُبُوراً

وَيَصْلیٰ سَعِيراً . (سوره ۸۴ آیات ۱ تا۱۲)

نتیجهٔ این بحث آن است که فکر رستاخیز برای داوری در بارهٔ اعمال و دادن پاداش و کیفر از همان آغاز کار دیده می‌شود. ولی ترس از تنبیه تنها انگیزهٔ دین اسلام نبوده است.

۳ـ مسئولیت بشر ـ سپاسگزاری و پرستش.

چون خدا رحیم و توانا ست پس بر بشر است که سپاسگزار او باشد و اورا بپرستد. معنای سپاسگزاری، قدردانی قلبی و باطنی از خداست برای آنکه خالق و حافظ بشر است و حیات وی به او وابسته و متّکی است، وزیستن ودر حیات بودن بهتر از مردن و معدوم شدن است؛ پرستش بیان و نشانهٔ این وابستگی و اتکاست.

آرای مخالف دیگری نیز در این باره اظهار شده است. باید توجه داشت که کلمهٔ کافر، که درزبان عربی به جای بی ایمان به‌کار می‌رود، پیش از آنکه در بین مسلمانان مصطلح شود ممکن است به‌معنای ناسپاس بوده است. این می‌رساند که مسلمانان عقیده داشتند که کافران کسانی بودند که به خدا ناسپاسی نمودند و پیامبر اورارد کردند. در میان مسلمانان کلمه‌ای هست که می‌توان آن را به « گستاخی » ترجمه کرد ودر زبان عربی به «طغیانی» اطلاق می‌شود که دراثر باران به وجود آمده و از حد اصلی تجاوز کرده باشد و به مردمانی گفته می‌شود که از حد خود تجاوز کرده و جسور شده باشند. در قرآن منظور از آن کلمه کسی است که بی توجه به مسائل دینی‌واخلاقی پیش می‌رود و به نیروی شخصی خود فریفته و مغرور است.

کلمهٔ دیگری که در قرآن مذموم شناخته‌شده ومبیّن بی‌ایمانی
به خداست « غرور مال دنیاست» که‌پیدا کردن مرادف آن به‌انگلیسی
مشکل‌است، معنی‌اصلی آن«فارغ از احتیاج» ومستغنی بودن است ولی
علاوه بر آن مفاهیم « ثروت و استقلال » را نیز در بر دارد . باید
زندگی چادرنشینان را در نظر گرفت که نه ثروت داشتند و نه ستر و
پوششی و دیر یازود مجبور بودند از گروه ثروتمندتری استمداد کنند
و متکی به‌آنان باشند. این کلمهٔ ثروت درقرآن نه‌تنها مال دنیـاست
بلکه آن‌حالت روحی نیزهست که ثروت در تجار مکّه به‌وجود آورده
بود. رهبران قوم به علت قدرت مالی که داشتند خود را ازهر گونه
قدرت دیگر بری و مستغنی می‌دانستند و نظارت بر کارهای‌شبه‌جزیرهٔ
عربستان‌را دردست گرفته‌بودند.

گستاخی و غرور ثروت و مال دنیا، دلالت برشکوه و جلال و
قدرت مخلوق دارد و موجب انکارخالق است و سبب می‌شود که‌صاحب
ثروت‌مخلوق بودن‌خودرا ازیاد ببرد ، درصورتی که‌قرآن‌مردم‌رادعوت
می کند که‌تنها به‌خداتوکل‌جویندواورا بپرستند . محمّد صلى الله عليه وآله می گوید :
کامیابی و توفیق در دست خداست و باید در خدمت و اطاعت او بود.
هرچند جزئیات پرستش تاریك است اما می‌دانیم از همان ابتدا در
جامعهٔ محمّدی مقام برجسته‌ای داشته است . خود پیغمبر پیش از نزول
نخستین وحی اغلب‌اوقات خود را صرف عبادت می کرده است ومدتی
او وپیروانش شبها را به عبادت و نمازمی گذرانیدند و احتمال دارد که
گاهی‌اعمال عبادت‌را درملاء عام‌انجام‌می‌داده‌اند. پس‌ازظهورمخالفان،
پرستش آشکار مورد حمله قرار گرفت چنانکه در قرآن (سورهٔ ۹۲ـ

آیه۹) به آن اشاره شده است که مانع عبادت مسلمانان می‌شده‌اند واز
بشر به نام « برده و غلام » یاد شده است که ممکن است منظور برده
به معنای حقیقی آن یا مراد عبادت و بندگی خدا باشد. در آیاتی که
اشاره به شیطان شده است گفته می‌شود که تمام بزرگان قبایل مکه با
مسلمانان در پرستش شرکت داشته‌اند، برای درك مفهوم این توقع که بشر
باید خدا را پرستش کند دو نکته را باید در نظر گرفت: نخست آنکه
پرستش برای مردم خاور میانه تنها یك امر سادهٔ قلبی و باطنی نیست
بلکه قبل از این عامل، ممکن است شامل پیروی از قبول و تأیید عامه
باشد که هر کس می‌خواهد همرنگ جماعت شود و سری توی سرها
بیاورد. برای پیدا کردن چیزی شبیه آن در زندگی خودما باید آن
را به نمایش رنگهای حزبی در روز انتخابات تشبیه کنیم که کسی که از
لباس یا علامت سرخ استفاده می کند نمی‌تواند لباس یا علامت آبی به
کار برد زیرا این یك نوع خیانت محسوب خواهد شد. وقتی ما با
خاور میانه سرو کار داریم باید توجه داشته باشیم که آیینهای دینی در
این منطقه از این نوع نمایشهاست. نکتهٔ دیگر مربوط به نوع و طبیعت
پرستش مسلمانان است. کلمهٔ «صلوة» عربی معمولا به معنای « نماز »
است ولی کلمهٔ پرستش مناسبتر به نظر می‌رسد، نماز چنانکه در طی
قرنها معمول بوده است قسمتهای اصلی آن عبارت است. از بعضی از حرکات
بدنی مانند راست ایستادن و سجده کردن و به خاك افتادن که با گفتن
این عبارت، « الله اکبر» آغاز می‌شود وسورهٔ فاتحه، «دیباچهٔ قرآن »
که دارای بعضی از اجزای دعای ربانی مسیحیان است تکرار می‌شود.
اوج نماز هنگامی است که پرستش کننده زانو می‌زند و پیشانی خود

را به خاك می‌ساید و بدین ترتیب به عظمت و قدرت خدا اقرار می کند و خود را بندهٔ او می‌خواند. این حالت به خاك افتادن احتمال کلی می‌رود که از همان آغاز در دعا گنجانده شده بوده است و در این صورت آنچه در بارهٔ معنی دعا گفته شده است تأیید می‌شود و آن اینکه بشر باید خدارا بپرستد.

۴-پاسخ بشر به رحمت خدا

ایمان به رحمت خدا نه تنها موجب سپاسگزاری و پرستش اوست بلکه در کارهای عملی زندگی نیز ایجاد عادات مخصوص می کند. در آیات اولیه که مورد بحث و مطالعهٔ ماست در این باره مطالب بسیاری دیده نمی‌شود جز دستوری که به خود محمد صلی الله علیه و آله داده شده است و بی‌شك به پیروانش نیز تعلق می گیرد:

فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ ،

وَ أَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ ،

وَ أَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ [1].

(سورهٔ ۹۳: آیات ۹ تا ۱۱)

اگر موضوع را وسیعتر مورد مداقه قرار دهیم نتایج آن جالب خواهد بود. مثالهای ذیل از سوره‌هایی انتخاب شده که «نولد که» آنها را متعلق به دورهٔ اول می‌داند و «بل» نیز آنها را از نخستین آیـات مکی شمرده است. در بعضی از آنها ذکری از مخالفت می‌رود و احتمال

---

(۱) یتیم را خوار مکن ، وسائل را مران ، واما به نعمت پروردگار خود حدیث کن .

دارد زمان آنها کمی بعد از آیات مذکور در بالا باشد باوجود این دلایلی نشان می‌دهد که آیات مذکور متعلق به دورهٔ اول‌است. نتیجهٔ مطالعه‌در آیات حاکی از تعلق خاطر مردم زمان به ثروت ومال‌دنیاست یکی از آیات دورهٔ اول چنین است:

وَيْلٌ لِكُلِّ هُمَزَةٍ لُمَزَةٍ ،

الَّذي جَمَعَ مالاً وَ عَدَّدَهُ ،

يَحْسَبُ أَنَّ مالَهُ أَخْلَدَهُ.(۱)

(سورهٔ ۱۰۴: آیات ۱ تا۳)

آیات دیگری دو راه زندگی را مقایسه می کندو تضاد آنها را نشان‌می‌دهد:

فَأَمّا مَنْ أَعْطىٰ وَاتَّقىٰ ،

وَ صَدَّقَ بِالْحُسْنىٰ ،

فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرىٰ ،

وَأَمّا مَنْ بَخِلَ وَاسْتَغْنىٰ ،

وَ كَذَّبَ بِالْحُسْنىٰ ،

فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْعُسْرىٰ ،

---

(۱) وای برهرسخن چین عیب‌گوی ، وآنکه مال را فراهم وآماده کرده است ، گمان دارد مال اورا جاویدان میدارد .

وَما يُغْنِي عَنْهُ مالُهُ إذا تَرَدّى[1].

(سورهٔ ۹۲: آیات ۵ تا ۱۱)

در آیات دیگر (سورهٔ ۶۸ـ آیات ۱۷ تا۳۳) مثالی استدربارهٔ باغهای آفت زدهٔ گروهی که تصمیم گرفتند محصول باغ خود رابرء دارند بی آنکه بگذارندفقراازآن سهمی‌داشته باشند، اماسحرگاهان که به باغ آمدند، محصول به یکباره محو ونابود شده بود. لذا از گستاخی خود پشیمان شدند و ناله وزاری بسیار کردند. باطرح این مثال از گمراهیهای مردم مکّه مستقیماً انتقاد شده است.

كَلاّ بَلْ لا تُكْرِمُونَ الْيَتيمِ ،

وَلا تَحاضُّونَ عَلىٰ طَعامِ الْمِسْكين ،

وَ تَأْكُلُونَ التُّراثَ أَكْلاً لَمّاً ،

وَ تُحِبُّونَ الْمالَ حُبّاً جَمّاً.[2]

(سورهٔ ۸۹: آیات ۱۸ تا۲۱)

و یادآوری گردیده است که این گمراهیها وخطاها به‌تنبه‌ابدی

---

(۱) آنکه عطا دهد وپرهیز کند ، وبه نیکویی اقرار آورد ،آسانی برای او فراهم‌می‌آوریم وآنکه بخل ورزد و بی نیازی نماید وبه نیکویی تصدیق نکند سختی برای اوآماده سازیم ومال او چون در مهلکه افتـد برای او فایده نکند.

(۲) هان که یتیم را عزیز نمیدارید وبه‌طعام دادن مستمندان رغبت نمی‌نمایید ومال میراث‌را جمع‌می کنیدومی‌خورید ومال‌را بسیاردوست‌دارید.

منجر خواهد شد. سپس وضع کسی‌را که در روز آخرت محکوم‌شود چنین وصف می کند:

إِنَّهُ كانَ لا يُؤْمِنُ بِاللهِ الْعَظيم ،

وَلا يَحُضُّ عَلىٰ طَعامِ الْمِسْكين ،

فَلَيسَ لَهُ الْيَوْمَ هٰهُنا حَميمٌ ، [۱]

(سورهٔ ۶۹: آیات ۳۳ تا ۳۵)

در آیات دیگری گفته می‌شود که آتش جهنم:

تَدْعُوا مَنْ أَدْبَرَ وَ تَوَلّىٰ ،

وَ جَمَعَ وَ أَوْعىٰ . [۲]

(سورهٔ ۷۰: آیه ۱۷)

اما راجع به اشخاص زاهد و مقدس چنین گفته شده است

كانُوا قَليلاً مِنَ اللَّيْلِ ما يَهْجَعُونَ ،

وَ بِالْأَسْحارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ ،

وَفي أَمْوالِهِمْ حَقٌّ لِلسّائِلِ وَالْمَحْرُوم [۳] ،

(سورهٔ ۵۱: آیات ۱۷ تا ۱۹)

---

(۱) او به‌خدای عظیم ایمان نداشت و به‌طعام دادن مستمندان رغبت نمی‌نمود ، امروز یاور وحامی ندارد .

(۲) می‌خواند آنکه‌را پشت کرد و اعراض نمود ومال فراهم واندوخته کرد.

(۳) درشب کم می‌خوابیدند ودرسحر استغفار می کردند ودراموال آنهاست حقی معلوم برای سائل ونا امید از معاش .

طرز رفتار هر کس نسبت به همنوعان خود نه تنها در آیات مقدم ذکر شده است بلکه در آیات بعدی نیز آمده است، شخص نباید همیشه در صدد جمع آوری ثروت باشد و به سبب مال دنیا بر دیگران فخر کند، بلکه باید از ثروت خود برای اطعام درماندگان به کار برد و با یتیمان و ضعیفان با احترام رفتار کند و به آنان ستم روا ندارد این صفات البته خوب و عالی است ولی آنچه موجب تعجب و شگفتی است این است که اینها تنها صفاتی هستند که از آنها یاد شده است (علاوه بر پرستش خدای یگانه) . ولی چیزی در بارهٔ ارزش حیات و ثروت و والدین و ازدواج و احتراز از دروغ دیده نمی‌شود و ظاهراً این اصول اساسی زندگی و تمدن را قبول شده دانسته است. فعلا به این مقدار کفایت می کنیم و بحث دربارهٔ آن را به بعد موکول می‌داریم.

حرفهٔ خصوصی محمد (ص):

موضوع کار و حرفهٔ خود محمد ﷺ در آن دوره در آیات مقدم ذکر شده ولی تأکید نگردیده است. دستوری به او رسیده که « قم فأنذر» (سورهٔ ۷۴ آیهٔ ۲) و دستور دیگری نیز هست که شباهت بسیار به آن دارد « فذکر ان نفعت الذکری » (سورهٔ ۸۷ : آیهٔ ۹)

در نظر اول چنین تصور می‌رود که اهمیت پیام از خود پیامبر بیشتر است و آنچه اصلی و اساسی است رابطهٔ جامعه یا فرد با خداست و لازمهٔ آن وجود کسی است که بتواند این پیام را به مردم برساند و پیامبر کاری جز رسانیدن پیام ندارد ، اما بعدها دیده می شود که پیامبر وظیفهٔ دیگری غیر از این داشته است. وقتی مردم مکه به دو دسته تقسیم شدند گروهی به مخالفت با پیغمبر برخاستند و گروهی دیگر او را

پذیرفتند و خواه و ناخواه وی در مقام رهبری گروه طرفداران خود قرار گرفت و چون کار او پیامبری بود این جنبش کوچك دینی با نهضتهای دینی سابق که آنها نیز پیامبرانی داشتند متصل‌وملحق گشت.

محمد ﷺ وقتی که به مدینه رفت‌مقام او در پیامبری تثبیت‌شده بود و در این سفر و مهاجرت،وی سمت رهبری داشت که البته این مقام نیز ناشی از جنبهٔ دینی او بوده است نه خویشاوندی وامثال‌آن،و سبب گردیده است که دسته ه ای متخاصم در اثر بیطرفی‌اوبه جانب صلح و سازش بگرایند. گرچه تمام این وقایع بعداً اتفاق افتاد ولی از روز نخست دراین آیه «قم فأنذر» گنجانیده شده بود.

پیش از آنکه دربارهٔ اهمیت این پنج موضوع سخنی بگوییم جای آن دارد که به پیشرفت و نموّ این نهضت دینی تا زمانی که نخستین مخالفت ظاهر شد نظری بیفکنیم.

مسلمانان اولیه

عموم را عقیده بر آن است که نخستین کسی که قبول کرد که رؤیاهای محمد ﷺ ازطرف خداست و مسلمان‌شد، همسروی‌خدیجه بود این موضوع باآنچه دربارهٔ روابط آن دو در داستانهای‌موثق‌دیگر گفته شده است کاملا وفق می‌دهد. خدیجه زنی بود مسن‌تر از شوهر خود . وی بر امور جامعه آگاه بود و با پسر عمویش ورقه نیـز که مسیحی بودرابطهٔ بسیار دوستانه وصمیمانه داشت. او بی شك زنی بوده است متفکر و علاقه مند به مسائل مکّه ، و هنگامی کـه محمد ﷺ فعالیت خود را آغاز کرد و به یار و یاور نیازمند شددرصدد حمایت وتسلی خاطر شوهر برآمد. روابط دوستانهٔ او با پسر عمویش نیزاین

آمادگی را در وی به وجود آورده بود که رؤیاها و حوادثی را که برای محمد ﷺ پیش می آمدوحیوالهامی ازجانب خدابدانند وحقیقت نیز چنین حکم می کرد.

دربارهٔ نخستین مردی که به محمد ﷺ ایمان آورده است اززمان قدیم بحث و اختلاف نظر بوده است. بعضی عقیده دارند که او علی پسر ابوطالب وعموزادهٔ محمد ﷺ بوده است که در زمان خشکسالی محمد ﷺ را به خانهٔ خود برده و با آنکه از باب تهیهٔ غذا برای فرزندان خود دچارعسرت بوده ازوی نگهداری کرده است. این ادعا ممکن است حقیقت داشته باشد ولی دارای اهمیت چندانی نیست چه در آن موقع علی بیش از نه یا ده سال نداشته است. نظر عده ای دیگر نیز به یکی ازاعضای خانواده خود محمد ﷺ معطوف است و اوزید بن حارثه است که از نژاد عرب بوده و به عنوان برده به مکه آورده شده بود و بعد به دست خدیجه و محمد ﷺ افتاده است و آنان پس ازچندی او را آزاد کرده و به فرزندی پذیرفته اند و احتمال می رود این اقدام بر اساس سنتهای قدیم بوده نه به طور قانونی و رسمی چنانکه امروزه معمول است.

بین محمد ﷺ وزید دوستی وعلاقهٔ شدید به وجودآمد مخصوصاً هنگامی که محمد ﷺ فرزندانی را که از خدیجه داشت از دست داد. محمد ﷺ اعتماد بسیار بهزید داشت و زید نیز آینده درخشانی رانشان میداد که شاید درخشانتر از آیندهٔ علی بود چه در این هنگام وی در حدودسی سال داشت و بهتر می توانست معنی وحی و الهام محمد ﷺ را درك كند. پس احتمال قوی می رود كه او نخستین مردی باشد که به اسلام گرویده است.

شخص سومی که به اسلام گرویده ابوبکر بوده است که هر

چند نخستین فرد نیست که اسلام آورده است و لی گرویدن وی به اسلام دارای اهمیت بسیار است. ابوبکر دو سال از محمد صلی الله علیه و آله کوچکتر و به احتمال قوی سالها باهم دوست بوده‌اند.

ابوبکر نیز مانند اغلب بزرگان مکه زندگی خود را از راه تجارت می گذرانید ولی ثروت او حتی پیش از آنکه آن را صرف آزاد کردن بردگان مسلمان کند بیش از (۴۰۰۰۰) درهم نبوده‌واین خوددلیل آن است که تجارت‌او چندان وسعتی نداشته است‌ولی‌خدمات او به اسلام بزرگ و ارزنده است. گفته می‌شود که ابوبکر پنج نفر را به محمد صلی الله علیه و آله معرفی کرد که بعدها یعنی درسالهای آخر عمر محمد صلی الله علیه و آله و بعد از وفات او بنیان گذار دولت جوان اسلام شدند. اگر این داستان حاکی از اهمیت این افراد در زمانهای بعد باشد خود نشانهٔ آن است که آنان از همان زمانهای اول به دین اسلام گرویده‌اندو باعث آن ابوبکر بوده است. بی‌شك پیش از آنکه محمد صلی الله علیه و آله از مکه‌به عزم مدینه خارج شود ابوبکر مقام مشاور و معاونت او را به دست گرفته بوده است و این مقام را تا زمان مرگ پیغمبر حفظ کردو علت آن که او رابه جانشینی انتخاب کردند نیز همین‌بود.

این ایمان‌آوردن افراد بی‌توجه به تقدّم و تأخّر آنان درفاصلهٔ بین وحی اول و آغاز دعوت عمومی رخ داده است و تاریخ تقریبی آن ۶۱۰ تا۶۱۳ میلادی است. فهرستی مرکب از پنجاه نام ضبط شده است که اسامی کسانی است که در سالهای اول به اسلام گرویده اند یعنی پیش از آغاز دعوت عمومی و یا درماههای اول آن. جزئیات زندگی‌آن مردان و زنان‌را نیز تا آنجا که مقدور بوده‌است‌نوشته‌اندو از مطالعهٔ آن می‌توان گفت که چه اشخاصی به اسلام جلب‌شده اند

این اشخاص را می‌توان به سه گروه تقسیم کرد:

اول عده‌ای از جوانان که به با نفوذترین خانواده‌ها و قبایل متعلق بوده‌اند. این جوانان رابطهٔ بسیار نزدیك با کسانی داشتند که در مکه دارای نفوذ و قدرت بودند و پیش از همه به مخالفت با محمد ﷺ برخاستند. در جنگ بدر که در سال ۶۲۴ بین مسلمانان و کفار رخ داد نمونه‌هایی از برادر، پسر، پدر، عمو و برادر زاده دیده می‌شد که در جبهه‌های مخالف هم می‌جنگیدند. بر جسته ترین نمونهٔ آن خالدبن سعید از خاندان امیّه (یا عبد شمس) است که پدرش سعید در سالهای بعد یکی از قوی ترین و ثروتمندترین افراد مکه به‌شمار می‌رفت. به علل نامعلومی خالدبن سعید در نهضت بعدی اسلام سهم مهمی نداشته است. گروه دوم کسانی از خانواده‌ها و طوایف دیگر بودند که بسیار جوان بودند. بین این گروه و دستهٔ اول وجه امتیازخاصی وجود ندارد ولی چون به‌تدریج پایینتر برویم و به خانواده‌ها و طوایف ضعیفتر برسیم به اسامی کسانی بر خورد می کنیم که دارای نفـوذ بسیار در بین خانواده و طایفهٔ خود بوده‌اند. از بین کسانی که با محمد به مدینه هجرت کردند فقط یك نفر بود که سنش از شصت تجاوز می کرد و آن هم استثنـائی بود، سن بیشتر کسانی که به محمد ﷺ ایمان آوردند کمتر و فقط سن دو یا سه نفر از سی و پنج تجاوز می کرد. گروه سوم کسانی بودند که تعلق به هیچیك از طوایف نداشتند. بعضی از این عده، بیگانکان رومی یا حبشی بودند که احتمال دارد به‌عنوان برده گان به مکه آمده باشند ولا اقل یکی از آنان به اندازهٔ کافی ثروت داشته که بتواند کفار مکه را به خود جلب کند. معمولاً و اسماً این اشخاص تحت حمایت طوایف یا قبایل بودند ولی قبایل علاقه‌ای به حمایت از

آنان نشان نمی‌دادند. عده‌ای دیگر از عرب بیرون مکه بودند که وابستگی به قبایل داشتند و آنها را «هم پیمان یا متفق» می گفتند. گاهی چنین مستفاد می‌شود که این عده وابسته به یکی از رؤسای با قدرت طوایف مقتدر بودند که از آنان حمایت می کرد، و بنا بر-این مقام رفیعی در جامعه نداشتند ولی همیشه پست یا فقیر نبودند چه رئیس قبیلهٔ مادر خود محمد صلی الله علیه وآله ازهمین جماعت بوده‌است. به طور کلی اگر متفقی یافت می‌شد که مورد حمایت طایفه‌ای قرار نمی گرفت استثنائی بود. اغلب آنان اعضای ضعیف خانواده یك قبیله به شمار می‌رفتند و جزء گروه دوم محسوب می‌شدند.

مقصود از تجزیه و تحلیل وضع اجتماعی مسلمانان، نخست آن بود که نشان دهیم اشخاصی که در ابتدا به اسلام گرویدند «جوانان و ضعفا» بودند و مقصود از کلمهٔ ضعیف کسانی هستند که تحت حمایت قبیله‌ای نبوده اند اگر نه پیروان محمد صلی الله علیه وآله اشخاص ضعیف به معنی ناتوان نبودند بلکه همه طبقهٔ جوان بودند. پس عقیدهٔ بعضی دایر براین که این پیروان بیشتر مرکب از «طبقهٔ عوام» یا اعضای گروههای پایین اجتماع بوده‌اند صحیح نیست.

امتیاز بین اشراف و عوام دربارهٔ جامعهٔ مکه صادق نیست یا لااقل در باره آن قسمت که با بحث مربوط می‌شود صدق نمی کند. البته امتیازی بین قریش مرکزی وقریش حومه دیده می شود اما تمام کسانی که درمنابع از آنان نام برده شدمتعلق به «قریش مرکزی» هستند و خواه دوستان محمد صلی الله علیه وآله باشند یادشمنان وی، بین وضیع و شریف آنان وجه امتیازی مساوی و نظیر آنچه بین مسلمان و کافر هست وجود نداشته است وتمام قبایل «قریش مرکزی» دارای نیازمشترك شمرده می‌شدند.

اختلافاتی که در زمان محمد صلی الله علیه وآله بین قبایل مختلف مکه وجود

داشته است بیشتر معلول قدرت بوده که آن نیز وابستگی بسیار به ثروت و موقعیت تجارتی آنها داشته است. در نیم قرن پیش از «۶۱۰» میلادی تغییراتی در وضع ثروت قبایل مختلف پیدا شده بود و بعضی بالا و پایین رفته بودند مثلا مرگ زودرس یك رهبر دانا یا یك جوان لایق ممکن بود سبب شود که قبیله‌ای به قهقرا برود. مسئلهٔ دیگر نهضتهای سیاسی بود که ممکن بود به طور غیر مترقبه در سرنوشت افراد تأثیر کند و برای آنان بدبختی یا کامیابی به بار آورد. طبقه بندی چندی در بین قبایل مکه دیده می‌شود که اساس آن بیشتر مبتنی بر منافع یا رقابتهای تجارتی بوده است. حتی پایهٔ اتحادیه های قدیم هم مانند اتحاد مقدسان بر منافع مادی عمومی استوار بوده است و هرچند در اتحادیه‌های قدیم حس وفاداری و امانت وجود داشته با این همه نمونه های چندی دیده می‌شود که قبایل از گروهی خارج شده و به گروه دیگر پیوسته‌اند و یا گروه جدیدی تشکیل داده‌اند.

هنگامی که محمد صلی الله علیه و آله دعوت خودرا آشکار کرد پیشرفت تجارت در جامعه، طبقه بر جسته‌ای به وجود آورده بود که ثروتمندترین تجار مکه جزء آن طبقه بودند و در عین حال ریاست قوی ترین قبایل را داشتند و تجارت مکه را در انحصار خود در آورده بودند. در این طبقه دسته‌هایی بودند که با یکدیگر رقابت داشتند و بنابراین گاهی از اصول اتحادیه های قدیم پیروی می کردند، گاهی آنها را زیرپا می گذاشتند و این طبقه بود که جداً با محمد صلی الله علیه و آله مخالفت می کرد.

بهترین وصفی که می‌توان از پیروان اصلی محمد صلی الله علیه و آله کرد این است که آنان طبقه‌ای از جامعه بودند که پایین‌تر از طبقهٔ بر جستهٔ

مخالف قرارداشتند وعلت اینکه اکثرمردم مکه‌ازاو پیروی نمی کردند، به استنباط ما ، آن بوده است که یا کاملا در کارهای تجارتی آن طبقه محو و خیره شده بودند یا به طریقی طفیلی آنها بودند. کسانیکه به محمّد ایمان آوردند و از او پیروی کردند مردمی مستقل و از تبعیت طبقهٔ بالا آزاد بودند. برادران و حتی بنی اعمام و خویشاوندان جوان تجـار بزرگ نیز همه جوانان ثرو تمندی بودند در صورتی که مردانی از قبایل دیگر مانند ابوبکر هنوز می کوشیدند تا خود را مستقل سازند.

احتمال دارد که بعضی از « افراد ضعیف » نیز همین هدف را داشته‌اند زیرا اگر مطیع کامل‌یکی از تجار معتبر می‌شدند آن‌تاجر از آنان حمایت می کرد. پس می بینیم نهضت تازهٔ اسلام در عین حال که جنبش « جوانان » بود به هیچ وجه نهضت بی‌مایه وبی اساسی نبوده است.

نفوذ یهود و مسیحیت

نخستین آیات‌قرآن نشان می‌دهد که اساس آن بریکتاپرستی یهود و مسیحیت‌است که خدارا خالق می‌داند و عقیده به‌روزرستاخیز و قضا و وحی دارد. در آیات بعدی وابستگی آن به سنتهای کتاب مقدس مشهودتر است زیرا دارای‌مطالب بیشتری از عهد جدیدوعتیق است. این موضوع در فهم این نکته تولید پیچیدگی می کند که علت دعوت محمّد صلی‌الله علیه وآله ، چنانکه در سال ۶۱۰ دیده می‌شود ، چه بوده است.

نخست باید تأثیری را که دین یهود و مسیحیت در محمّد صلی‌الله علیه وآله داشته است تحت مطالعه قرارداد.

باید در نظر گرفت که امکان آن هست که وی کتابهای مقدس
یا دیگر کتب یهود و مسیحیت را خوانده باشد. مسلمانان متعصب را
را عقیده بر آن است که محمد صلی الله علیه وآله خواندن و نوشتن نمی‌دانسته‌است.
ولی این عقیده مورد شك محققان جدید غربی است زیرا می گویند
این بیان برای آن است که ثابت کنند، قرآن معجزه است ، زیرا
یك فرد بی سواد نمی‌تواند چنین کتابی را به وجود آورد . از طرف
دیگر می دانیم که عدهٔ کثیری از مردم مکه خواندن و نوشتن
می‌دانسته‌اند لذا بعید به نظر می‌رسد که تاجر بااستعدادی مانند محمد
صلی الله علیه وآله از این هنر بی‌بهره مانده باشد. طرز بیان مطالب کتاب مقدس
در قرآن نشان می‌دهد که او خود این کتاب را نخوانده بوده است و
همچنین نشان می‌دهد که از کتاب دیگری نیز استفاده نکرده است.
پس اطلاعاتی که او ازعقاید یهودی ومسیحی داشته بی‌شك شفاهاً و به
طرق مختلف به وی رسیده است‌مثلاًبا یهودیان ومسیحیان حشر ونشر
داشته و دربارهٔ مسائل دینی با آنان بحث و گفتگو کرده‌است زیرا
درآن هنگام عرب مسیحی درمرزهای سوریه بسیار بودند ویاحبشیهای
یمن امکاناً برای تجارت یا به عنوان برده در مکه آمد و شد
داشته‌اند. بعضی ازقبایل یا طوایف چادر نشین نیز مسیحی بودند ، که
امکان دارد برای شرکت دربازارسالیانه به مکه آمده باشند. همچنین
جمع کثیری از یهودیان در مدینه و شهرهای دیگر سکونت داشتند .
پس فرصت برای گفتگو با آنها وجود داشته است . مطابق اسناد
موجود محمد صلی الله علیه وآله بحثهای مفصلی با ورقه پسر عموی مسیحی خدیجه
کرده و در تمام دوران عمر دشمنان وی سعی داشتند که وحی و الهام

اورا نتیجهٔهمین تماسهامعرفی کنند.

ممکن است پس از آنکه محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله عملا مأموریت خود را به پیغمبری آغاز کرد و مدعی شد که همان پیامی را که موسی‌وعیسی آورده‌اند او نیز آورده است ، درهر فرصتی برای گسترش دانش و اطلاعات خود دربارهٔ کتاب مقدس، از یهودیان و مسیحیان سؤالاتی می کرده است(۱) (هرچندهمیشه چنین‌وامی‌نمود که‌اشاره به‌داستانهای کتاب مقدس در قرآن از طریق وحی به او نازل می‌شود)، در آیات نخستین‌دلیلی‌دیده نمی‌شود که حاکی‌ازاین باشد که محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله به‌یك‌منبع شفاهی متکی بوده است، بلکه نشان می‌دهد که خانواده‌های‌تحصیل‌کردهٔ مکه با عقاید کتاب مقدس آشنایی داشته‌اند یا به‌عبارت دیگر تمام محیط علمی با این عقاید پر بوده است. چنانکه گفته شده، پیش از ظهور محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله، عده‌ای از قوم عرب در جستجوی یك دین حقیقی که همان یکتا پرستی باشد بر آمدند، ودر آیات اول قرآن گفته شده است که ربّ الکعبه که مورد پرستش آنها بوده‌است‌همان‌خالق جهان وجهانیان است.

تمام این مطالب نشان می‌دهد که مردم بعضی از مراکز مکّه نوعی یکتاپرستی مبهمی‌را قبول داشتند. قرآن هم با حملهٔ مستقیم به

---

(۱) این مطالب به‌نظر مسلمانان‌هیچیك‌صحیح نیست‌چنانکه‌می‌فرماید: «ذلك‌من انباء الغیب نوحیهاالیك» ،وهیچکس ندیدآن‌حضرت از یهودی یا مسیحی در مکه یا مدینه چیزی پرسیده و سؤالی کرده باشد وهرکس چنین دعوی کرد نتوانست شواهد معقولی برای آن ذکرکند و علمای ما در کتب خویش‌آن را به‌دلائل‌قطعی ثابت‌کرده‌اند .

کفر یا شرك آغاز نمی‌شود. این یکتاپرستی مبهم بود زیرا نه شکـل خاصی برای آن وجود داشت و نه انکار بر شرك به طور محسوس دیده می‌شد. شرحی که در قرآن (سورهٔ ۱۰۵) دربارهٔ رهایی مکّه از دست حبشیها ، که با فیل به آنجا تاخته بودند ، آمده است و نجات مکه‌را ازدست آنان مدیون مداخلهٔ خدا دانسته، یك شرح و بیان اصیل خود قرآن نیست بلکه انعکاسی از عقاید جاری مردم روشنفکر و دیندار مکه بوده است. نتیجهٔ این بحث آن است که محمّد صلی الله علیه و آله اطلاعات خود را دربارهٔ کتاب مقدس از محیط و اشخاص مکه به دست آورده است نه از راه خواندن کتاب مقدس یا داشتن ارتباط بااشخاص معین. بنابر این اسلام از جهتی با اصول یهود و مسیحیت بی ارتباط نیست زیرا در محیطی به وجود آمده که افکار کتاب مقدس در آن رواج کامل داشته است.

در اینجا سؤالی که پیش می آید این است که چرا بعضی از افکار و عقاید کتاب مقدس تا این اندازه برای محمّد صلی الله علیه و آله و مسلمانان حایز اهمیت بوده و چرا از بعضی از آنها صرف نظر یا غفلت شده است؟ جواب این سؤال پیش ازمطالعه دربارهٔ مبادلات فرهنگی وتعیین یك نقطهٔ مبدأ ممکن نیست و این موضوعی است که جدیداً بـرای مطالعه و بررسی طرح‌شده است.

نقطهٔ باارزشی که تشخیص نکات برجستهٔ اوضاع و احوال آن زمان را از آنجا می‌توان آغاز کرد همان‌است که توسط **سرهامیلتون گیب** پیشنهاد شده ومتضمن سه قانون است که به حکم آنها فرهنگی در فرهنگ دیگر اثر و نفوذ می کند.

آن سه قانون عبارت است از:

۱ـ نفوذهای فرهنگی (... عناصر خالص متشابه) همیشه به مدد یك فعالیت زنده در رشته‌های مربوط رخ می‌دهد و..... همین فعالیت زنده است که عامل کشش و جاذبه را به وجود می آورد که بی آن هیچ گونه انگیزهٔ خلق و ابداع نمی توانـد صورت وقوع پیدا کند.

۲ـ عناصر اقتباس‌شده تا آن‌مقدار موجب توسعهٔحیات‌فرهنگ اقتباس کننده می شود که غذای خود را از فعالیتهایی اخذ کند که در درجهٔ اول، مورد نیاز باشد.

۳ـ یك‌فرهنگ زنده تمام‌عناصر فرهنگهای دیگررا که‌مخالف ارزشهای‌اساسی، تمایلات روحی و احساساتی و معیارهای‌زیبایی‌شناسی او باشد رد می کند.

نکتهٔ جالب این سه‌قانون روشن کردن این مسئله است که‌دین اسلام به ساد گی در تحت نفوذ یهود و مسیحیت به وجود نیامده است بلکه در زند گی اولیهٔ عرب فعالیتهایی وجود داشته که این نفوذها با آنها متناسب و مربوط بوده است چه نشانه هایی وجود دارد دال‌بر این که قبلا نوعی از فعالیت جریان داشته که می توانسته است هـم اقتباس از افکار کتاب مقدس و هم توسعه و تکامل یك دین جدید را تأویل و روشن کند.

می‌توان گفت که هدف‌این فعالیت قبلی کوشش برای یافتن دینی بوده است که قانع کننده باشد. داستانهایی دربارهٔ کسانی هست که سعی داشتند راه پرستش بی‌آلایش خدا را پیدا کنند. ولی روی

هم قسمت اعظم دین نوعی تقوا و پرهیزگاری شخصی است که
در زندگی خصوصی کسی با معیارهای عدالت وراستی توأم‌شده‌است.
این مفهومی از دین است که‌امروزه در همه جا رواج دارد ولی‌مطالعهٔ
بیطرفانهٔ گذشته نشان می‌دهد که این یك امر استثنایی است‌وجامعه
شناسان ممکن است پافراتر بگذارند و بگوینداین مرهون‌موقعیتهای
خاصی است که مسیحیان معتقد و مؤمن در قرن گذشته با آن
مواجه بودند. البته بعضی از مسیحیان معترف و معتقد متدرجاً با این
نظر موافق شده‌اند که دورهٔ اخیر نیز استثنایی بوده است. در بیشتر
جوامع. خواه ابتدایی خواه پیشرفته، دین مستقیما باغالب جنبه‌های
زندگی اجتماعی مربوط است.

در مورد اسلام دلایل دیگری هست که نشان می‌دهد که‌فعالیت
موجود اولیه، برای یافتن تقوا و پرهیزگاری محض شخصی وفردی
نبوده است. اما علت آن که‌در بارهٔ‌سخاوت و احتراز از خسّت و لئامت
اصرار شده است چیست؟ ممکن است آن‌را خُلق و خوی‌فردی‌دانست
ولی هنگامی که کسی آن را به دیگران توصیه می کند دلیل علاقهٔ
او به رفاه و سعادت جامعه است. علاوه بر آن قرآن به یتیمان و
کسانی که مورد تجاوز ثروتمندان قرار می گیرند علاقهٔ بسیار نشان
می‌دهد و این از اصول رستگاری و دیانت فردی و شخصی بالاتر و
وسیعتر است. همچنین اگرمسلمانان می‌خواستند به طریق خاص خود
پرستش کنند، معلوم نیست چرا با آنان تا این اندازه بد رفتاری
می‌شده وتا به آن حد شکنجه و آزار می‌دیده‌اند. اگر درپاسخ گفته
شود علت بدرفتاری با مسلمانان حملهٔ آنان به‌شرك بوده که‌دراین مورد

متضمن چیزی بالاتر از رستگاری فردی است. آخرین نکته این است که چرا مسلمانان پس از رفتن به مدینه یك زندگی آرام و مستقل برای خود انتخاب نکردند، تا بتوانند خدا را چنانکه می خواهند پرستش کنند؟ چرا حمله به کاروانهای مکیان کافر را آغاز کردند؟ پس اگر گفته شود که کوششهای موجود پیشین سعی در جهت یافتن یك دین قانع کننده برای رستگاری فرد بوده است، جواب تمام حقایق داده نشده است.

عقیدهٔ دیگری که شباهت به آن دارد این است که هدف فعالیتهای پیشین یافتن دوای دردهای اجتماعی مکه بوده است ولی به وضوح معلوم نیست که افکار دینی آیات اول قرآن چگونه با وضع اجتماعی زمان مطابقت می کند. بی تردید هر گونه بحث از رابطهٔ افکار دینی یامسائل اجتماعی، مسائل مشکلی تولید می کند و آنچه دراینجا گفته می‌شود بیان مختصری از وضع عمومی است که شرح موجود اصول اسلامی‌را متضمن است.

۱- زندگی اجتماعی تابع عوامل مادی است. عوامل مادی مشتمل است بر وضع جغرافیایی کشوری که جامعه در آن زندگی می کند، فنونی که با آن آشنایی دارد و رابطهٔ آن با جوامع مجاور. به یك مفهوم، همهٔ این عوامل اقتصادی هستند ولی کلمهٔ وسیع مادی، بر آن مرجح است. نکتهٔ مهم آنکه در این عوامل نکات غیر قابل اجتنابی هست مثلا اگر جامعهٔ همسایهٔ شما غلات بهتری دارد، برای کشت و تولید آن راه بهتری به کار می‌برد و در نتیجه می‌تواند به جمعیت بیشتری غذا برساند، پس (با در نظر گرفتن همان شرایط جغرافیایی) جامعهٔ شما

شکست خواهد خورد و یا توسط جامعهٔ دیگر نابود خواهد شد مگر آنکه بذر و اصول فنی کشت را از آن کشور دریافت کند. بذر و اصول فنی چیزهایی هستند که می‌توان اخذ و یا اقتباس کرد ولی در بعضی موارد از جامعهٔ شماکاری ساخته نیست و نمی‌تواند مانع فنا و اضمحلال خود بشود.

۲- در هرمحیط مادی بعضی از اصول اجتماعی از اصول دیگر مناسبتر است. در دوره‌های پیش از اسلام درجلگه‌های وسیع عربستان یك خانواده که واحد ساده ای مرکب از یك مرد و یك زن و چند کودك بود نمی‌توانست واحد قابل دوام و پایداری باشد. بنا بر این برای رو به رو شدن با مصائب یا حوادث در چنان محیطی، می‌بایست واحدهای بزرگتری وجود داشته باشد که ممکن است همان طایفه‌یا قبیله نامیده شود. تا زمانی که محیط مادی ثبات داشت نظام‌عشیره‌ای در عربستان با اتحاد و فکر وعقیده پیش می‌رفت. شایدیك نظام‌دیگر یا تغییرات و اصلاحات جزئی درین نظام، به‌خوبی پیشرفت‌داشته‌است ولی نظامات دیگری که به نظر ما می‌رسد چندان پیشرفتی نداشته است. سازگار کردن یك نظام اجتماعی با محیط مادی ناشی از یك رشته کوشش و خطاست که در جریان آنها شکل اجتماعی انسب باقی می ماند و آنهایی که کمتر مناسب هستند می میرند و یا متروك می‌مانند.

هر شکلی پیش از آنکه مورد آزمایش قرار گیرد باید پیشرفت آن برای کسی مسلم و آشکار شده باشد. پس محیط مادی لزوماً نظام اجتماعی را تعیین نمی کند، با وجود این به ترتیبی که در بالا توضیح

داده شد، محیط مادی غیر قابل اجتناب و امر مسلّمی است و در نظام اجتماعی سهمی و نقشی دارد و معیار تناسب و یا ارزش پایدار هر نظام اجتماعی است.

۳- درجایی که محیط مادی تغییر می کند و ممکن است این تغییر نتیجهٔ کشف فنون جدید یا تغییر رابطه با جوامع مجاور باشد، نظام اجتماعی موجود طبعاً تناسب خود را با آن جامعه‌ازدست‌خواهد داد. یك دورهٔ کوشش و خطا لازم است تا نظام اجتماعی مناسب‌محیط مادی جدید به وجود آید و آنچه به دست می آید همیشه کم و بیش تعدیل نظام اجتماعی موجود است.

٤- در یك جامعهٔ ثابت و پا برجا که نظام‌اجتماعی آن به طور ارضا کننده‌ای با محیط مادی توافق دارد یك‌رشته افکار وعقاید دینی مناسب به‌وجود می‌آید. پذیرفتن این افکار وعقاید در اعضای جامعه نظریات مخصوصی نسبت به جامعه و محیط آن ایجاد می کند که بی‌وجود آنها زندگی جامعه راضی کننده نخواهد بود. در بعضی از موارد احتیاجی بدان نیست که اعضای جامعه از آنچه می کنند آگاه باشند، ولی این مسئلهٔ معمولا اساسی است که آنان باید مثلا ایمان داشته باشند به این، که زندگی جامعهٔ آنان مجموعاً دارای معنا و مفهومی است.

٥- افکار و عقاید، مخصوصاً افکار دینی، در سازگار کردن نظام اجتماعی با تغییرات محیط مادی سهم‌مهمی دارد. چنانکه‌در بالا گفته شد نتیجهٔ تغییر مادی آنی نا سازگاری اجتماعی است که موجب ناخشنودی و ناخرسندی‌اعضای جامعه می‌شود. درهرحال این‌تغییرات

از آن جهت که متضمن ترك عاداتند منفی هستند و مؤثر واقع نمی‌شوند، مگر دارای هدف مثبتی باشند و در این صورت هم برای آنکه مورد قبول اکثریت اعضای جامعه واقع شوند باید مبین افکاری باشند.

٦ـ عادات آگاهانه که زندگی هر جامعه بر آنها استوار است ریشه‌های عمیق ناآگاه دارد. به همین دلیل است که از آنها قویاً حمایت می‌شود و برانداختن ریشهٔ آنها غیرعملی است. برای ایجاد عادات و اندیشه‌های جدید، به همان استحکام و استواری عادات و اندیشه های قدیم، چندین نسل زمان لازم است، بنابر این بشر به جای کندن ریشهٔ عادات و اندیشه‌های اساسی، سعی می کند آنها را اصلاح نماید و با نظام اجتماعی مفروض سازگار کند. این عمل با اصلاحات ملایمی در مجموعهٔ افکار پذیرفته شده و تجزیه و تحلیل وضع جدید برحسب این افکار، انجام می گیرد و منتهی به طرح و ارائه هدفی می‌شود که با این تجزیه و تحلیل مطابقت داشته باشد. لذا در مواردی که با وضع مادی جدید سازگاری و توافق پیدا می‌شود افکار دینی نه تنها ایجاد هدف مثبت می کند بلکه اندیشه‌ها وسنت‌های کهنه را نیز تحت این هدف در می آورد و از این راه اندیشه‌های دینی به صورت کانونی از نهضت اجتماعی در می آید. بی‌وجود افکار، اصولا نهضتی به مفهوم واقعی کلمه به‌وجود نمی‌آید اما یك ناخشنودی اجتماعی، بی آنکه جهت روشن و مشخصی داشته باشد ایجاد می گردد. آنچه به طور خلاصه شرح دادم ریشه و اساس اسلام بود و من سعی دارم رابطهٔ آن را با افکار انجیل توضیح دهم. محققان دلایلی آورده‌اند که نشان دهند یهود و مسیحیت نفوذ قوی در اسلام داشته است ولی از نقطهٔ نظر کنونی ما

جواب دادن به آن چندان مهم نیست بلکه آنچه مهم است تشخیص فعالیتهای بین اعراب است که افکار انجیل با آنها تناسب داشته است.

تناسب اجتماعی اندیشه‌های دین جدید

هنگامی که محمد صلی الله علیه و آله در مکه به وعظ و دعوت آغاز کرد. تغییر مادی مهمی که از نیم قرن پیش یا زودتر آغاز شده بود ، در سالهای اخیر به ثمر رسیده بود. این تغییر، توسعهٔ تجارت بود ، تا آنجا که مکه، مرکز عملیات تجارتی دور و نزدیك شده بود. از همان زمان قدیم زیارتگاه و معبدی درمکه وجود داشت که همه سالهعدهٔ کثیری از چادر نشینان نقاط مختلف عربستان به زیارت آنجا می آمدند . ماههای مقرون به زمان زیارت ماههای مقدس بودندوزمینهای اطراف مکه نیز مقدس به شمار می‌رفت. در ماههای مقدس و در زمین مقدس جنگهای خانوادگی تحریم شده بود و زائران می‌توانستند بـی هیچ ترس و واهمه‌ای از خطر حمله و تجاوز، به زیارت بروند. درعین‌حال فرصت داشتند با تجار ملاقات کنند و محصولات زراعتی خود را با کالاهای تجارتی مبادله نمایند. در این ماهها مالکیت وسدانت حـرم کعبه، چنانکه مردم مکه پیش از آن نیز توجه داشتند منبع درآمد خوبی بود. به سبب سنگلاخ بودن زمین مکه، کشاورزی در آنجـا ممکن نبود وازطرفی احتمال نمی رود که ساکنان آنجا درزمان تولد محمد صلی الله علیه و آله تمام معاش خودرا ازراه تجارت گذرانیده باشند ، بنابراین آنان می‌بایست زندگی چادرنشینی و عشایری داشته باشند . اغلـب چادرنشینان یا بدویهای‌عربستان‌تقریباً می‌توانند با شترچرانی‌زندگی کنند. در پایان بارانهای نامنظم زمستانی و بهاری چادرنشینان بـه

قسمتهایی از بیابان یا جلگه می‌روند که در آنجا سبزه و علف‌شادابی به‌مدت یکی دو ماه می‌روید. در قسمتهای شن زارحفر چاه هرگز میسر نیست ولی انسان می‌تواند مایع مورد نیاز بدن را از شیر شتر به دست آورد.

پس از آنکه این نباتات موقتی از میان رفت اعراب‌چادرنشین به مناطق دیگری که دارای چاه آب و خار و خاشاك دائم هستند نقل مکان می کنند و ما نام تعدادی چاه آب را که در مکه بوده است می‌شنویم.

غذای اصلی این چادرنشینان شیر شتر است و در بعضی‌ازموارد شتری را می کشند و از گوشت آن استفاده می کنند . افرادی که نمی‌توانند تا اعماق جلگه‌های بی آب و علف پیش بروند گوسفند و بز دارند ولی ازلحاظ جنگجویی‌وجسارت‌ازآنان ، که‌به شترهای‌خود متکی هستند ضعیفترند، علاوه‌بر آن‌چادرنشینان‌به اموال یکدیگر یا چادرنشینان نزدیك خوددستبردهایی‌می‌زنند ویا برای نگهبانی‌قبایل و چادرنشینان ، از تجاوز عشایر دیگر، و همچنین راهنمایی کاروانهای تجارتی دستمزدهایی از آنان دریافت می‌دارند. با این دستمزدها و فروش شتر وفراورده های‌آن می‌توانند مقداری غله و مایحتاج دیگر از نواحی کشاورزی خریداری کنند.

امکان دارد که پدر بزرگ پدر بزرگ‌پدر بزرگ محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله که جد همهٔ قبایل بزرگ مکه بوده است نخستین کسی باشد که ایجاد زیارتگاهی (۱) کرده است که‌مردم در تمام سال می‌توانستندبه‌زیارت

---

(۱) زیارتگاه کعبه بنای‌ابراهیم خلیل‌الله «ع» است چنانکه‌خداوند*

آن بروند و فرزندان او، از راه سدانت و نظارت زیارتگاه و شرکت در تجارت فصل زیارت ثروتی به دست آوردند و زیارتگاه به شهر کوچکی مبدّل شد . به دلایل نامعلومی تجارت آنان در نیمهٔ دوم قرن ششم رونق و توسعه پیدا کرد، چنانکه در آغاز سال «۶۰۰» میلادی مردم مکه بیشتر تجارت عربستان غربی را در دست داشتند. علاوه بر محصولات محلی نظیر کندر عربستان جنوبی و کالاهای هندی وحبشی را نیز به سواحل مدیترانه حمل می کردند . کاروانهایی ترتیب داده بودند که مرتب به سمت جنوب و یمن و شمال یعنی دمشق و غیره می‌رفتند، همچنین مشاغل دیگری را نیز مانند استخراج معادن‌وغیره شروع کرده بودند. اما به طور کلی غالب مردم مکه زندگی خود را ازراه تجارت‌می گذرانیدند.

بدین ترتیب بود که تغییر مادی مهمی ازتبدیل اقتصاد شبانی و چادر نشینی به اقتصاد تجارتی به وجود آمد . مردم مکه دارای مؤسسات اجتماعی و عادات و خصوصیاتی مانند دشمنیهای خانوادگی‌و وحدت منافع قبیله‌ای بودند که با زندگی عشایری بیابانی مناسبتر

☆ درقرآن می‌فرماید «فیه‌آیات بینات مقام ابراهیم و من دخله‌کان آمناً» . اگر بنای ابراهیم نبود چگونه سنگی به‌نام مقام ابراهیم در آنجا از قدیم مشهور بود و چرا مردم عربستان هرکس را در آن حرم وارد می‌شد ایمن می‌ساختند و به‌اصطلاح بست‌آن‌را نمی‌شکستند وکسی غیر ازابراهیم درعرب معروف نبود تا به احترام او معبدی را طبعاً بدین گونه حرمت دارند و اگر بخواهیم نسبت‌آن‌را به‌ابراهیم منکر شویم باید نسبت طاق‌کسرا ، راهم به‌کسرا منکر شویم .

بود. حتی اگر بعضی از آنان چادرنشین و عشیره‌ای خالص نبودند به اندازهٔ کافی در نزدیکی بادیه زیسته وعادات آن را کسب کرده بودند. آنچه موجب ظهور اسلام گردید تضاد و تصادم بین‌دید چادرنشینی‌مردم مکه، و محیط جدید مادی (یا اقتصادی) بود که خود آن‌را به‌وجود آورده بودند.

درشرایط سخت زندگی بیابانی مردم مجبور بودند به‌هم نزدیك شوند وهمکاری نمایند تا بتوانندزندگی کنند. این همکاری و نزدیکی بر اساس قرابت صورت می گرفت که آن را می‌توان قرابت‌طایفه‌ای یا قبیله ای نامید. وحدت منافع یا وفاداری با خویشاوند، دارای اهمیت بسیار بوده است و اگر کسی خویشاوند خود را در خطر می‌دید، بی آنکه به درستی و نادرستی اقدام خود بیندیشد. به یاری او می‌شتافت. در مکه منافع طایفه‌ای جای خود را به نفع فردی داده بود. ممکن است این حالت در بین بعضي از چادرنشینان شیوع پیدا کرده بوده است ولی در مکه، تمایل به انفراد و حفظ منافع فردی‌و شخصی، نتیجهٔ رشد و توسعهٔ تجارت بود. تجار بزرگ منافع تجارتی را بر همه چیز مقدم‌می‌داشتند و با مراکز تجارتی برضدهمعشیره‌های خود متحد می‌شدند. محمد صلی الله علیه و آله در سال آخر اقامت خود در مکه‌ازاین موضوع در رنج بود. زیرا عموی او ابولهب دوستانی در میان تجار بزرگ داشت که او را وادار می کردند بر برادر زادهٔ خود بشورد. خلاصه، در اثر به وجود آمدن منافع مشترك بازرگانی،واحدجدیدی تشکیل یافته بود که دارای اندیشه‌ها و عقاید اجتماعی قدیم بودندو از عهدهٔ حل مسائل جامعهٔ مکه بر نمی‌آمدند.

فرو ریختگی اصول طایفه‌ای وعشیره‌ای موجب شد که با ضعیفان جامعه مانند زنان بیوه و یتیمان رفتار شود، بازرگانان فقط در فکر افزایش قدرت و نفوذ خود بودند. ثروت یك تاجر ممکن بود حاصل ریاست وی به قبیله باشد ولی دیگر حاضر نبود مسئولیتها و وظایف ریاست را انجام دهد و از اعضای ضعیف و بیچارهٔ قبیله حمایت و نگهداری کند این یکی از نکاتی است که در قرآن به آن حمله شده است. تجار البته بهانه کوچکی داشتند که می گفتند در وضع جدید حفظ واجرای سنتهای قدیم اجتماعی که مناسب بیابان است میسر نیست. در آن هنگام ربع غنایم به رئیس قبیله تعلق می گرفت تا بتواند وظایف ریاست را عملی سازد ولی ثروت تاجر بیشتر حاصل افزایش نفوذ خود او بود نه از غنایم و بنابر این دیگر تعهد اخلاقی وجود نداشت که اورا به حمایت فقرا ونگهداری آنان وادار کند. فرو ریختگی قبیله‌ای یا اصول خویشاوندی، همچنین موجب شد که عقیدهٔ عمومی نیز، که به تقویت اصول اخلاقی قبیله‌ای یاری می کرد، متزلزل شود. عقاید عمومی به یاری شاعران تقویت و حمایت می‌شده است. آنچه به نظر ما عجیب می‌آید این است که این شاعران در زمان خودکاری کرده‌اند که بی‌شباهت به کار غالب مطبوعات معتبر دورانهای اخیر نیست. آنان اشعاری در افتخارات قبیلهٔ خود و تحقیر دشمنان آن می‌سرودند، و هجو نامهٔ یك شاعر معروف عمیقاً مایهٔ ترس و وحشت بوده است. اما این شاعران تابع اربابانی از قبیل رئیس عشیره و قبیله بوده‌اند که حالا دیگر خوشبخت‌ترین آنان بازرگانان بزرگی بودند. بنابر این شاعر، حتی اگر به کاربستن موازین وسنتهای اخلاقی لازم بوده احتمال

نمی‌رود که از اربابان خود یا اربابان بالقوه انتقادی می کرده است به‌عبارت دیگر ثروت به آدمیان حتی امکان نظارت و تسلط بر افکار عمومی می‌دهد.

درهم ریختن اخلاق و شکست افکار عمومی با فساد و تزلـزل زندگی دینی مردم مکه همراه بود. نیم‌قرن پیش از محمد صلی‌الله علیه‌وآله دین‌یك چیز مخلوط و درهمی بود. آیینهای کهنهٔ متعددی در عربستان‌معمول بود که با معابد مختلف مربوط بودند و پرستشگاه مکه از مهمترین آنها بود. بسیاری از اعمال و تجارب کهنه حفظ شده بود خصوصاً آنجا که الزام زمان و مکان‌کار تجارت را با موقوف کردن دشمنیهای قبیله‌ای آسانتر می کرد. بـا وجود همهٔ اینها به نظر می رسد که جای این آیینها در حاشیهٔ زندگی‌عرب بوده است. داستانی از یك‌شیخ قوم نقل می‌شود که به نزد یکی از بتها رفت و به مدد تیرها قرعه‌هایی کشید تا روز مناسب و خجسته‌ای پیدا کند، که در آن‌برای کشیدن انتقام پدرش برود. پس از دریافت چندین پاسخ نامساعد تیرها را بر داشت و شکست و بر سر بت کوبید و گفت «اگر پدر تو کشته شده بود تو هرگزجواب «نه» نمی‌دادی» آن شیخ حتی اگرمسیحی بود، این‌داستان ممکن بود نشانه‌ای ازخوی کفر و شرك تلقی شود ـ نوعی ازیك‌آیین ته‌مانده اما با اندکی اعتقاد.

دینی که عرب داشت و برطبق اصول آن زندگی می کردآن - را فقط بشردوستی عشیره‌ای می‌توان نام نهاد. بنابراین دین به‌معنای زندگی‌وتجلی صفات عالی بشری است واین‌همه، کیفیاتی است ازقبیل مردانگی و برد باری که مورد توجه عرب بوده است. آنکه دارای

این صفات عالی است طایفه است نه افراد، و اگر فردی صاحب این صفات باشد ، علت آن است که طایفهٔ او دارای این مشخصات است . بزرگترین فکر و اندیشهٔ یك فرد باید احترام به قبیله باشد. زندگی هنگامی دارای معنی است که باافتخار توأم گردد و بایداز آنچه موجب رسوایی و بی‌حرمتی است به هر قیمت که باشد احتراز جست . دین انسان دوستی قبیله‌ای ، دارای آیین و تشریفات خاصی نیست فقط رسم خواندن‌اشعارشباهت به‌اجرای آیینهای‌دینی‌دارد. یکی‌ازوظایف عمده و مشکل شاعر بیان کار های مهم اعضای قبیله بوده که شامل خود او نیز می‌شده است. دراین‌اشعار صفات عالی قبیله متجلی می‌شد و گاهی شاعر می‌توانست ازقبیله‌های دیگرانتقاد کند و رذایل آنها را بشمارد این‌کار رامفاخرة ومهاجاة می گفتند وهدف هردو بر انگیختن ایمان قبیله‌ای به عضویت طایفهٔ دیگروتبیین پرمعنابودن زندگی درآن‌طایفه بوده است . همین انسان دوستی قبیله‌ای بودکه نخستین دین را برای بشر به وجودآورد .

درزمانهای اول زندگی محمّد صلی الله علیه وآله مردم چندان درفکر مفاخره نبودند، فقط معیارهای اخلاقی‌زندگی بیابانی مایهٔ‌افتخارشمرده می‌شد که قسمتی ازآنها دربارهٔ مردم مکه صدق نمی کرد، زیراآنان‌همیشه به فکر افزایش ثروت و قدرت بودند و معنای زندگی را در کثرت مکنت می‌دانستند. وچون ثروت‌ایجاد قدرت می کند، افزایش‌قدرت و ثروت هدف زندگی‌آنان بود واین روش نه‌تنهااختصاص به‌ثروتمندان مکه داشت بلکه اکثرمردم نیز از آنان متابعت و تقلید می کردند . آنانکه اندك موقعیتی به دست آورده بودند کم کم به غرور

گرایيدند و کارشان به «گستاخی» کشید و در اعتقاد به قدرت بشر غلو کردند. هنگامی که محمد صلی الله علیه و آله به دعوت پرداخت اوضاع دینی مکه براین منوال بوده است.

اینك اگر نظری به آیات قرآن، که قبلا بدانها اشاره کردیم، بیفکنیم می‌بینیم نکاتی که در آنها تذکر داده شده است باوضع موجود مناسبت داشته است. چون به این نکات از نقطهٔ نظر موقعیت نگاه کنیم به خوبی معلوم می‌شود که قرآن توجه مخصوص به جنبه های دینی آشفتگیهای مکّه داشته‌است. مردم‌رادعوت می کند که به‌قدرت‌ورحمت آفریدگار خود اقرار کنند و او را نماز برند که نتیجهٔ آن انکار قدرت ثروتمندان است. بدین وسیله است که قرآن درصدد اصلاح و از بین بردن گستاخی و غرور ناشی از ثروت بر آمده و آن را ریشهٔ ماده پرستی بشر و باعث درهم ریختگی اساس جامعه در آن‌زمان دانسته است.

این موضوع را به طریق دیگر نیز می‌توان بیان کرد. بدین معنی، که قرآن برای زندگی بشر هنگامی ارزش و معنا قایل است که براساس صدق استوارباشد. هدف عالی زندگی، زیستن‌بامفاخرات یاقدرت وثروت نیست، بلکه زیستن باصدق وراستی‌است تا آدمی‌بتواند ازمزایای بهشت برخوردار شود. کسی که پیوسته در صدد جمع آوری ثروت‌باشد درقرآن «بخیل» خوانده می‌شود و بهشت راازدست خواهد داد. قرآن، برای آنکه نشان دهد «بخل» گناه بزرگی‌است می گوید پرستش خدا با پرستش ثروت وقدرت سازگار نیست.

اصول دین محمد صلی الله علیه و آله بر این اساس است که بشر باید ازثروت

خود استفاده کند ، نسبت به‌یتیمان و بیچارگان سخی باشد و به‌اعضای ضعیف خانواده یا قبیلهٔ خود ظلم و تجاوز روا ندارد، با تلقین این‌-گونه افکار قرآن، اصول زندگی چادرنشینی‌را به یاد مردم می‌آورد که دستخوش تغییرات گشته بود وخویشاوندی گروهی درهم ریخته و خود پرستی جایگزین آن شده بود ، در این یاد آوری مخصوصاً تأکید در اهمیت روزقضا وجزا شده است، که خداوند بشررا به‌تناسب اعمالش کیفر و پاداش خواهد داد. ترس از کیفر وامید پاداش از اصولی است که در جامعه ای که براستقلال فرد استوار است اثر بسیار دارد . کوشش شده است که بعضی از اصول تقوا و اخلاق چادرنشینی وارد زندگی شهری بشود.

تأکید به سخاوت و احسان و حمایت از ناتوانان و مشهود نبودن توصیه به توجه خاص به زندگی و ثروت و ازدواج که هر سه از ارکان اساسی زندگی اجتماعی هستند از آن جهت بوده است ، که خواسته‌اند با وضع موجود مکه که شرح آن گذشت مطابقت داشته باشد. تمام صفات و رفتارهای ناپسند ، ناشی از حرص و جمع آوری ثروت بوده است و هدف قرآن مبارزه با آن است ، و علت آن که قرآن تمام‌توجه خودرامعطوف به‌این‌مسئله کرده‌همین‌است،چه،اجتناب از آنها را بزرگترین وظیفهٔ بشر می‌دانند . مسائل مهم دیگر نیز مانند احتراز از قتل و دزدی و زنا که با اصول و سنتهای قدیم ارتباط پیدا می کرد و مخصوصا کینه های قبیله ای مورد بحث قرار گرفته است ، زیراانتقام قتل و جرح هنوز رواج داشت ، گرچه آیهٔ

« وكتبنا عليهم فيها ان النفس بالنفس والعين بالعين و الانف

بالأنف والأذن بالأذن والسن بالسن والجروح قصاص فمن تصدق به فهو كفارة له » وضع را تعدیل کرده بود و در برابر حیات یك مرد بالغ، صد شتر مقرر داشته بود.

نمی‌توان گفت که آیات نخستین قرآن دارای عقیدهٔ واضح و صریحی راجع به واحد اجتماعی جدید بوده است. به اشخاص به‌چشم فرد می‌نگرد ولی فردی که عضو واحدی باشد و ظاهراً این واحد طایفه یاچیزی شبیه آن است. پیامبر نیز برای طایفه یاواحدی شبیه آن فرستاده شده است و همین فکر ساده بعدها رشد کرده، وواحداجتماعی را با دین مربوط ساخته است و از وقتی که جمعی از مردم مکّه محمد صلی الله علیه و آله را طرد کرده و در صدد مخالفت با او بر آمدند، بین کسانی که به او ایمان آوردند و آنان که دعوت اورا رد کردند وجه امتیازی قایل شده است. بدین ترتیب جامعه ای به وجود آمد که شامل کسانی بود که دعوت او را پذیرفتند و این جامعه بود که بر اساس دین استوار شده بود نه بر خویشاوندی. امّا وقتی قرآن نخستین بار ابلاغ شد این موضوع را به آینده واگذار کرده بود.

پس ازمطالعهٔ رابطهٔ قرآن با محتویات اجتماعی آن اینك مجدداً به سه قانونی که دربارهٔ نفوذهای فرهنگی ذکر کردیم بازمی گردیم: قانون اول وجود یك فعالیت قبلی را ایجاب می کند و این فعالیت را نمی‌توان به طور کلی فعالیت برای سعادت مکه دانست، محمد صلی الله علیه و آله پیش از آنکه وحی به او برسد علاقهٔ شدیدی به این موضوع داشت و در سراسر عمرش آن را ادامه داد.

پس از رحلت او نیز آثاری از این علاقه در افراد جامعهٔ او دیده می‌شود و بی‌شك همین علاقه وفعالیتهای عملی وعقلی سابق ومقدم بود ، که سبب گردید بر اساس قانون دوم نفوذ فرهنگی ، ازعقاید کتاب مقدس در تقویت معارف اسلامی برخوردار شوند.

قانون سوم نفوذ فرهنگی ، یعنی احتراز یك فرهنگ زنده از عناصری که مخالف ارزشهای اساسی خود آن فرهنگ باشد، دررشتهٔ محدودی از مفاهیم انجیل که درقرآن یافته می‌شود به‌چشم می‌خورد. از آثار انبیای صاحب کتاب عهد عتیق و از تعلیمات عهدجدیدچیزی در قرآن وجود ندارد ، زیرا این عقاید با جامعه‌ای که خود دارای چندین قرن تاریخ بود مناسبت نداشت . مدینه ومکه به‌تازگی تغییر روش‌داده و ازصورت چادر نشینی به صورت شهر نشینی در آمده بودند و جای شگفت نیست که می بینیم آنان فقط از آن قسمتهای انجیل استقبال کرده‌اند که منعکس کنندهٔ وضع اسرائیل درزمانی بود که چنین تغییراتی درزندگی خود داده بودند .

لذا می توان گفت که اسلام به سنتهای انجیل یا « یهود ـ مسیحیت » وبه بیانی که مانع ازاحتمال هرگونه تنزل‌شان باشد ، به سنتهای حضرت ابراهیم قائم است ودر عین حال از انعکاس ضعیفی از ادیان قدیمتر نیز خالی نیست و به طور کلی ترکیبی است از عناصر انجیل وحرکت کمال‌جویانهٔ روح انسانی که ناشی ازشرایط زندگی بوده‌است. همهٔ این‌جنبه‌هارا درتوضیح ولادت اسلام بایدبه خاطرداشت.

۳

مخالفت و اعتراض

در خانهٔ ارقم

بعدها مسلمانان فخر می کردند و می گفتند : محمد صلى الله عليه وآله هنوز در خانهٔ ارقم بوده است که یکی از اجداد آنان به وی گرویده است و مقصود دورهٔ آغاز موعظه ودعوت محمد صلى الله عليه وآله بوده است. دورهٔ مقدمتری نیز وجود داشت، ولی فقط عدهٔ کمتری می توانستند ادعا کنند که پدران و اجداد آنان پیش از ورود محمد صلى الله عليه وآله به خانهٔ ارقم، به دین اسلام درآمده‌اند.

با آنکه تمام منابع به استثنای منابع مقدم دربارهٔ اهمیت این دوره موافقت دارند، هنوز وضع آن تاریك ومبهم است. احتمال دارد که محمد صلى الله عليه وآله پیش از یا پس از آغاز دعوت عمومی و شروع مخالفت به این خانه رفته باشد. دلیل وی برای رفتن به آنجا تابع تاریخ معینی است. نویسندگان دلایلی برای آن اقامه کرده‌اند ولی این

دلایل کم و بیش تصورات و حدسیات خود نویسندگان است. نه تنها در این موضوع، بلکه در مطالب دیگری هم که در این فصل مورد بحث قرار گرفته است تاریکی و ابهام وجود دارد. البته بیان تمام احتمالات ممکن نیست و فقط به ذکر مهمترین آنها اکتفا خواهد شد، با اذعان به این نکته است که بیان مطالب را آغاز می کنیم:

ارقم جوانی بوده است درحدود ۲۰ تا ۲۵ ساله، متعلق به‌طایفهٔ مخزوم که از ثروتمند ترین و با نفوذ ترین قبیله های مکه به شمار می‌رفت. خود او ظاهراً ثروتمندبوده و خانهٔ وسیعی درنزدیکی‌مرکز مکه داشته است. راجع به پدرش اطلاع کافی در دست نیست چه وی‌در آن‌موقع‌وفات یافته بود. شکی‌نیست که ارقم نسبت به دیگرجوانان مکّه‌دارای‌آزادی بیشتری بوده است.

احتمال دارد سالی که محمد صلی‌الله علیه وآله خانهٔ ارقم را مرکز فعالیتهای خود قرار داد ۶۱۴ میلادی بوده است. گفته می شود که در آن زمان شمارهٔ پیروان وی سی ونه نفر بوده‌اند. محمد صلی‌الله علیه وآله در آن خانه زندگی نمی کرد بلکه اغلب اوقات خود را در آنجا می گذرانید و پیروانش اورا در آنجا ملاقات می کردند، قرآن‌می‌خواندند وتعلیم‌می گرفتند و با هم، آیین نماز و پرستش را، که عبارت است از رکوع و سجود یعنی به خاك ساییدن پیشانی و اقرار به قدرت و عظمت خداوند، به جامی‌آوردند. همچنین احتمال دارد که پیروانش برای بحث دربارهٔ مشکلات ونا رضاییها و نگرانیهای مردم مکه به‌این خانه می‌آمدند.

به درستی نمی دانیم که پیش از رفتن محمد صلی‌الله علیه وآله به این خانه

مخالفت با او تا چه اندازه بوده‌است، ولی احتمال دارد که در آن موقع مخالفتها از انتقاد شفاهی تجاوز نمی کرده‌است. به عبارت دیگر، اگر مخالفتی هم وجود داشت چندان شدید نبوده و هنوز جای صلح و آشتی باقی می بوده است.

مخالفت کامل با محمد ﷺ هنگام اقامت وی در خانهٔ ارقم آغاز گردید، که رهبری آن‌را جمعی از تجار معروف ومقتدر مکه در دست داشتند. یکی از بزرگان این جماعت مردی بود همسال خود محمد ﷺ از قبیلهٔ مخزوم به نام ابوجهل. روزی برحسب اتفاق که محمد ﷺ را در کوچه دید او را تهدید کرد و ناسزا گفت اما محمد ﷺ جـوابی نداد. زنی آزاده که از آنجا می گذشت شاهد ماجرا شد و واقعه را با عموی محمد ﷺ حمزه هنگامی که از شکار باز می گشت، در میان گذاشت و حمزه فوری به کعبه رفت و ابوجهل را پیدا کرد و بامشت زد، و خود که تا آن زمان کافر بود به مسلمانی اقرار نمود و به ابوجهل گفت «اینك من خود پیرو اسلام هستم آیا باز یارای آن داری که به برادر زادهٔ من توهین کنی؟» بعضی از خویشان ابوجهل در صدد طرفداری ازاو بر آمدند ولی او، شاید به سبب ترسی که از زور و نیروی حمزه داشته است آنان را از اقدام بازداشت واقرار کرد که درهتك حرمت محمد ﷺ زیاده روی کرده‌است واین حادثه به‌ـ همین جا خاتمه یافت ولی اسلام آوردن حمزه برقدرت مسلمانان افزود.

علت مخالفت شخصی مانند ابوجهل با محمد ﷺ چه بوده است؟ بعضی‌را عقیده براین است که تجار مکه می‌ترسیدند توسعه و نفوذ دین جدید از اهمیت و تقدس مکه بکاهد و موجب کم شدن یا از بین رفتن

رونق و اعتبار تجارتی آن بشود. ولی دلایل چندی وجود دارد که این نظر را ردمی کند. قرآن هنگامی که خدا را به عنوان «خداوند این خانه، (کعبه)» معرفی می کند، حرم مکه را حرم خدا می خواند که پرستش حقیقی باید در آنجا انجام گیرد. اخبار و روایاتی هست که نشان می‌دهد از همان روز نخست مسلمانان اعمال پرستش رادر خانۀ کعبه انجام‌می‌دادند پس محمد صلی‌الله علیه و آله درصدد نبوده است که‌از اهمیت یا تقدس این زیارتگاه بکاهد، هدف حمله‌های بعدی قرآن نیز بتهای معابد دیگری غیر از کعبه بوده و نابودی و از بین بردن آن بتهارا می‌خواسته‌است. در تمام این مطالب چیزی دیده نمی شود که دلالت کند به این، که محمد صلی‌الله علیه و آله و دین او در صدد تخفیف و کاهش تجارت مکه بوده‌است.

تنها راهی که به‌نظر می‌رسد قرآن‌تجارت را مورد تهدید قرار داده‌ حمله‌هایی‌است که به زیارتگاههای خارج مکه کرده است. یکی از معابدی که مورد حمله قرار گرفت معبد طایف بود که مرکز تجارتی کوچکتری واقع در یك ناحیۀ کوهستانی بوده است. بعضی از تجار ثروتمند مکه املاکی در آن داشتند بنابر این بسته شدن‌این زیارتگاه به کسانی که‌به تجارت آنجا علاقه مند بودندلطمه می‌زد و جالب آنکه نخستین مخالفت با محمد صلی‌الله علیه و آله نیز از طرف بعضی ازمردم مکه که املاکی در طایف داشتند آغاز شد.

این علت‌احتمالا در بارۀ بعضی ازمردم‌مکه صادق است، امّا نوشته یا مدرکی در دست نیست که نشان دهد که‌ابو جهل املاکی‌در طایف داشته است. پس دشمنی او را با محمد صلی‌الله علیه و آله دلایل دیگری‌است. اندکی تعمق دو مطلب را روشن می کند: نخست آنکه تجار مهم مکه وقتی

که می‌دیدند محمد صلی الله علیه و آله مستقیماً از نظریات غلط آنان راجع به ثروت انتقاد می کند ناراحت و نگران می‌شدند، چه حمله به ثروت حمله به زندگی آنان بود. همچنین از اینکه قرآن آنان را «بخیل» می نامید و می گفت: «برخلاف آنچه تصور می کنند خدایان جهان نیستند» آزرده خاطر می‌شدند و نیز به خوبی توجه داشتند که اگر محمد صلی الله علیه و آله دارای فکر سیاسی باشد تعلیمات او تا آنجا مورد توجه و حمایت عموم قرار خواهد گرفت، که امکان آن هست که اتحادیهٔ «حلف الفضول» را در برابر قبیلهٔ مخزوم و عشایر متحد آن برانگیزد.

دوم آنکه ادعای محمد صلی الله علیه و آله دایر بر تنزیل وحی از جانب خدا تهدید مستقیم نفوذ و قدرت سیاسی تجار ثروتمند بود. اعراب از صمیم قلب عقیده داشتند که کسی شایستگی ریاست بر آنان دارد که دارای حکمت و حزم و تدبیر وقدرت قضایی برجسته‌ای باشد. بنابراین اگر ادعای محمد صلی الله علیه و آله را می‌پذیرفتند آیا ممکن نبود که سرانجام متقاعد شوند که او بهترین کسی است که می تواند کارهای مکه را اداره کند؟ این تهدید هرچند آنی نبود ولی وجود داشت. تجار می گفتند که در طی ده یا بیست سال قدرت محمد صلی الله علیه و آله به جایی خواهد رسید که مقاومت با آن امکان پذیر نخواهد شد. مردان نسل گذشته که از سال ۶۱۳ قدرت دردست آنان بود چندان مخالفتی با محمد صلی الله علیه و آله نداشتند ولی همدوره‌های او مانند ابوجهل باوی به شدت مخالفت می کردند زیرا این دسته از آیندهٔ خود بیمناک بودند.

چه قسمت از شرك باعث شده است که ابوجهل درصف مخالفان محمد صلی الله علیه و آله درآید معلوم نیست.

ظاهراً شرك در برانگیختن او به مخالفت با محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله در نوع خود انگیزهٔ ضعیفی‌می‌بود، تنها چیزی که شخص را اندکی به تأمل وامی‌داردایناست، که قرآن‌درآیات‌مکّی آخرسخت به بت‌پرستی‌حمله می کند. اگرایمان مردم به‌دین‌قدیم ضعیف بوده‌است چراقرآن تااین اندازه به‌آن‌حمله می کند؟ برای یافتن جواب این سؤال نخست باید به ذکر واقعه ای بپردازیم که در خانهٔ ارقم هنگام اقامت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله درآنجارخ داده است.

واقعهٔ آیات شیطانی :

شرح جزئیات این واقعه متفاوت‌است،لذا بهتر است نخست به‌ـ توضیح آنچه معتبر است بپردازیم و بعد به آنچه مشکوك است نظری بیفکنیم، تاشرح کامل واقعه را ذکر کرده باشیم و سپس از قسمتهای مختلف آن انتقاد کنیم:

ظاهراً زمانی بوده است که محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله آیاتی درقرآن‌آورده که احتمالاشفاعت بتهاراجازه‌می‌دهد. مضمون یکی‌ازآن‌آیات‌این‌است[۱].

أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ ، وَمَنَوٰةَ الثَّالِثَةَ الْأُخْرَىٰ ،
وَتِلْكَ الْغَرَانِيقُ الْعُلَىٰ ، وَإِنَّ شَفَاعَتَهُنَّ لَتُرْجَىٰ .

---

(۱) مؤلف در آیات قرآن دقت کافی نکرده و افسانهٔ مجعول راکه ساختهٔ افکار حشویان است حقیقت پنداشته‌است بی شك حضرت رسالت سورهٔ نجم را از اول تا آخر یك جا بر کفار مکه قرائت کرد و چون‌به انجام رسید فاسجدوا لله و اعبدوا همهٔ مردم مشرك و مسلم یك‌بارسجده کردند و با آنکه پس از نام لات و منات فرمود آیا شما را پسر باشد و خدا را دختر(چون بتان را دختران خدا می‌گفتند) این قسمت غیرعادلانه است*

چندی بعد وحی دیگری بر او نازل شد که آیات بالا را نسخ کرد و جای آنها را گرفت و آن آیات از این گونه بودند :

أَفَرَأَيْتُمُ اللّاتَ وَالْعُزّٰى ، وَمَنٰوةَ الثّالِثَةَ الْأُخْرٰى ، أَلَكُمُ الذَّكَرُ وَلَهُ الْأُنْثٰى ، تِلْكَ إِذاً قِسْمَةٌ ضِيزٰى ، إِنْ هِيَ إِلّا أَسْماءٌ سَمَّيْتُمُوها أَنْتُمْ وَآباؤُكُمْ ما أَنْزَلَ اللهُ بِها مِنْ سُلْطانٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَما تَهْوَى الْأَنْفُسُ وَلَقَدْ جاءَهُمْ مِنْ رَبِّهِمُ الْهُدٰى .

(سورهٔ ۵۳ آیات ۱۹ تا ۲۳)

آیات اول و دوم هر دو در همه جا انتشار یافت و توضیح این اصلاح و نسخ ، آن بود ، که شیطان ، بی آنکه محمد صلی الله علیه وآله متوجه شود ، در آیات نخستین فرو لغزیده بود. این داستان بسیار عجیب و شگفت انگیز است. پیامبری که بزرگترین دین یکتا پرستی‌را تبلیغ‌می کند خود به شرك اختیار می‌دهد.

در حقیقت این‌واقعه به اندازه‌ای عجیب است که نشان‌می‌دهد اساس آن صحیح بوده است و تصور نمی رود که کسی آن را اختراع کرده و قبول آن را از مسلما نان خواسته باشد وانگهی درقرآن آیهٔ دیگری است که تقریباً چیزی از این گونه بیان می کند.

---

* این بتها فقط نامی است یعنی لفظی که شما و پدران شما به زبان‌آوردید و خداوند برآن حجتی نازل نفرمود ...» چگونه ممکن است دربین این‌آیات لفظی صریحاً متناقض‌آن آورده باشد و گوید شفاعت آنها پذیرفته است .

وَما أَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلا نَبِيٍّ إِلّا إِذا تَمَنّى أَلْقَى الشَّيْطانُ في أُمْنِيَّتِهِ فَيَنْسَخُ اللهُ ما يُلْقِي الشَّيْطانُ ثُمَّ يُحْكِمُ اللهُ آياتِهِ وَ اللهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ .

(سورهٔ ۲۲ آیهٔ، ۵۱)

گزارش ترجمهٔ انگلیسی - پیش از تو خدا هیچ رسولی و پیغمبری نفرستاد ، جز آنکه هرگاه او آرزو کرد ، شیطان مانع آرزوی او شد ، اما خدا مداخله و مانع شیطان‌را لغو وزایل کرد . پس خدا آیاتش‌را محکم و کامل می‌کند خدا علیم وحکیم است .

این آیه را به طرق مختلف ترجمه و تفسیر کرده‌اندو ترجمهٔ بالا با یکی از ترجمه‌های قدیم مطابقت دارد. گفته شده است محمد صلی‌الله علیه وآله در صدد بود راه آسانی‌پیدا کند که تجار ثروتمند بتوانند دین‌اسلام را بپذیرند و هنگامی که شیطان او را استیضاح کرد متوجه آن نشد . خواه این داستان را قبول کنیم یا خیر (هرچند ممکن است حقیقتی در آن باشد) ظاهراً چنین به نظر می‌رسد که محمد صلی‌الله علیه وآله نخست «آیات شیطانی » را آورده و سپس آیات دیگری در نسخ آنها بر او نازل شده است .

یکی ازجنبه های جالب این داستان آنکه نظروعقیدهٔ محمد صلی‌الله علیه وآله را نسبت به زمان خود بر ما آشکار می کند. هر چند محمد صلی‌الله علیه وآله ایمان داشت که گویندهٔ این آیات او نیست و به وی نازل می‌شود، در ابتدا متوجه نشده بود که این آیات مخالف دینی است که او مبلّغ آن‌است. آیا معنی این آن است که خود او در این زمان مشرك بوده است ؟

دلایل چندی است براینکه جواب این‌سؤال منفی است : نخست آنکه باید توجه داشت که سه رب النوع باسه زیارتگاه ، واقع درفاصلهٔ دو روز راه از مکه، مربوط بودند، زیارتگاه لات شهر طایف بود ، عزّی بین طایف و مکه، و منات بین مکه و مدینه قرار داشتند . ظاهر امر نشان می‌دهد که نخستین اثر «آیات شیطانی» در شنوندگان‌این بوده که به آنان اجازه پرستش در این سه زیارتگاه را می داده است و نخستین اثر آیات بعدی که آنها را نسخ می کرد این بوده که باید از این پس، از عبادت در این زیارتگاهها خود داری کرد در نتیجه همین منع و نهی بود که چون دین اسلام قوت گرفت این‌سه زیارتگاه را منهدم کردند .

از نقطهٔ نظر یکتاپرستی محمد ﷺ این موضوع را چگونه‌توجیه کرده است؟ باید به خاطرداشت که معاصران محمد ﷺ به دین او به نظر نوعی یکتا پرستی مبهم نگاه می کردند . کلمهٔ رب‌النوع رادراین مورد نباید با خدایان اساطیر یونان قدیم اشتباه کرد . ادیان سامی چنین داستانهایی درباره مظاهرخدایان خود ندارند .

خدانیرویی است که به شهر یاشیء خاصی تعلق ندارد. نامهایی که به کاربرده می‌شود ، «الله» و «قادر مطلق» و تعین کنندهٔ سرنوشتها است . احتمال دارد که اعراب روشنفکر زمان به این اسامی به دیدهٔ تجلی یك نیروی واحد می‌نگریستند و به طوری که می دانیم اعراب بعدها می گفتند که «خدا» نود و نه نام دارد. عبارت « دختران خدا» نیز با آن مغایرتی ندارد زیرا اعراب برای نشان دادن مناسبات مطلق از کلمات‌خواهری وپدری‌و فرزندی استفاده می کردند. به‌این ترتیب

محمد صلی‌الله علیه و آله و پیروان او «آیات شیطانی» را به آن نظر می دیدند که به آنان اجازهٔ پرستش خدا را درسه زیارتگاه مذکور داده‌است وتوجهی نداشتند که این عمل آنان شرك به شمار می رود . علت عدم توجه مسلمانان را به‌تشخیص این تضادمی‌توان به طرز ساده‌ای بیان کرد . مسیحیان و یهودیان عقیده به وجود یك نوع موجودات فوق طبیعت داشتند که اهمیتشان در درجهٔ دوم بود و آنها فرشتگان بودند . عقیده به فرشتگان وجن ودیگرموجودات فوق طبیعت جزء عقاید اعراب نیز به شمار می رفت واحتمال دارد که محمد صلی‌الله علیه و آله وپیروان او به رب النوعها به نظر چنین موجوداتی نگاه می کردند . البته در قرآن نیز آیاتی است که درستی این نظررا تاحدی تأیید می کند، مخصوصاً پس از آنکه حمله به پرستش آنها (رب النوعها) آغاز شده بود .

برای درك کامل مطلب (انتشار آیات شیطانی ونسخ آنها) لازم است به آنها بانظر وسیع تری نگریست. مدت زمانی، حتی اگر تعداد پیروان محمد صلی‌الله علیه و آله قابل توجه نبود ، امکان آن، که مأموریت او مورد تقویت قرار گیرد بسیار بود . مردم عادی نسبت به‌آن علاقـه داشتند فقط ثروتمندان درشك و تردید به سر می‌بردند ولی ابرازدشمنی کامل نمی کردند خطر را در این می‌دانستند که مبادا محمّد صلی‌الله علیه و آله دراثر تماس با منابع فوق طبیعت و حکمت بالغه روزی یکی از افراد بزرگ مکه بشود و افکار و عقاید او خریدار پیدا کند. از طرف دیگر تصـور می کردند که یکی ازعلل عمدهٔ فعالیتهای محمّد صلی‌الله علیه و آله عدم رضامندی‌او از مقامی است که در مکه دارد . مخصوصاً می دیدند که او از جمع تجار ثروتمند که تجارت را به‌خود منحصر کرده بودند وهرروزسودی

فراوان می بردند بیرون است . البته تصمیم گرفتند ، با وارد کردن محمد صلی الله علیه و آله در جرگهٔ خود از خطر او بکاهند و به او اجازه دهند که در منافع آنان شریك باشد و با خانوادهٔ آنان ازدواج کند. آنان تاجر بودند و در عوض این امتیازات از محمد صلی الله علیه و آله می خواستند که به هر ترتیب هست با آیینهای گذشته موافقت کند. حال باید پرسید، علت چه بود که مبارزه بین محمد و تجار ثروتمند مکه درحول بتها مرکزیت یافت؟ تاریخ مشاجرات دینی نشان می‌دهد که نکاتی که مرکز مخالفت است همیشه اساسی نیست بلکه مسائلی هستند که برای هر دو طرف واضح و آشکارند « زمینه‌ای است که می‌توان دربارهٔ آن به مشاجره و مبارزه پرداخت » ونخستین بار تجار مکه به علت غرور ثروت مورد حملهٔ قرآن قرار گرفتند و خود پرستی و خودخواهی آنان به علت برخورداری ازثروت موردانتقادواقع شد (هر چند فعالیتهای بازرگانی آنان موجب بالا رفتن سطح زندگی مکه بود) ولی نمی‌توانستند از خود طوری دفاع کنند که عمل خود را در نظر مردم، عادی‌وصحیح جلوه دهند. بعضی از آنان نیز می‌ترسیدند که مبادا در اثر از بین رفتن زیارتگاههای خارج مکه به تجارت آنان لطمه ای وارد آید و عدهٔ دیگری تصور می کردند تنها راهی که می توانند بی وسیله ای حمایت و پشتیبانی مردم را جلب کنند، دفاع از دین قدیم است . ازاین جهت بود که از محمد صلی الله علیه و آله درخواست کردند مطالبی دربارهٔ خدایان بگوید یا به اصالت بعضی از مبانی دین قدیم اقرار و اعتراف کند .

در ابتدا محمد صلی الله علیه و آله حاضر نبود با تقاضای آنان موافقت نماید زیرا آنچه را خواسته بودند در آیات شیطانی دریافت کرده بودند که

پرستش در سه زیارتگاه را مجاز دانسته بود. نسخ این آیات چه‌مدت طول کشیده است معلوم نیست، زیرا نخستین و بهترین منابع در این باره خاموش هستند، ولی ممکن است هفته ها یا ماهها طول کشیده باشد. ظاهراً ادامهٔ آن تا موقعی بوده که محمد صلی‌الله علیه و آله عدم امکان توافق‌را در این مورد دریافته است یا شاید احساس کرده است که مردم به کاهنان رب النوعها به نظر افرادی مساوی و همطراز او نگاه می کنند یا محتملاً متوجه شده است که بین نهضت دین جدید اوو شرك امتیازی قایل نیستند.

از این جهت وحی جدیدی که بر او نازل شده بود پذیرفته و آن را منتشر ساخته است. یکی از این وحی ها مربوط به نسخ آیات شیطانی و آوردن آیات جدیدی درجای آن بود ووحی‌دیگر، یا نسخ دعوت به همکاری ، از این قرار است:

قُلْ یا أَیُّهَا الْکافِرُونَ ـ لا أَعْبُدُ ما تَعْبُدُونَ ـ وَلا أَنْتُمْ عابِدُونَ ما أَعْبُدُ ـ وَلا أَنَا عابِدٌ ما عَبَدْتُمْ ـ وَلا أَنْتُمْ عابِدُونَ ما أَعْبُدُ ـ لَکُمْ دِینُکُمْ وَلِیَ دِینِ. (سورهٔ ۱۰۹)

نسخ آیات شیطانی نشان می‌دهد که آیین سه زیارتگاه دیگر از آن پس رسمیت ندارد و مخالفت شدید با محمد صلی‌الله علیه و آله ازهمین جا آغاز گردید و سر دستهٔ مخالفان ، تجار ثروتمندی بودند که املا کی در طایف داشتند و بی شك بی توجهی به زیارتگاهها و خدای آن موجب از دست رفتن تجارت می‌شد . بعدها تجار ثروتمند دیگر نیز به آنان

پیوستند زیرا بهانهٔ خوبی به دست آورده بودند که می‌توانستند به محمّد ﷺ حمله کنند. احتمال دارد که تغییر اوضاع نیز موجب به هم خوردن امنیت شده است و نا امنی سبب گردیده که تجار متوجه دین قدیم بشوند در صورتی که تا زمانی که به موقعیت آنان لطمه‌ای وارد نیامده بود توجه چندانی به آن دین نداشتند.

ظاهراً این موضوع برای محمّد ﷺ نیز بهانهٔ خوبی بوده است تا جنگ با تجار را آغاز کند و احتمال دارد که با گذشت زمان از نظریهٔ یهودیان و مسیحیان نیز نسبت به بتها اطلاعات بیشتری کسب کرده و متوجه شده است که اگر بر ضد بت پرستی بر نخیزد با آنها یکسان خواهد بود آیاتی که در بالا ذکر شد اساس دین او را نشان می‌دهد و تفاوت آن را با بت‌پرستی و شرک مشخص می‌دارد. درعبارت دیگر از «دختران خدا» سخن می گوید که همان **Argumentum Hominen** است اعراب اهمیت بسیار به پسران می دادند و به داشتن پسر افتخار می کردند. آیا صحیح بود که خدا فقط دختر داشته باشد؟ تکیه کلام محمّد ﷺ بر این بود که بتها قدرتی ندارند که به بشر صدمه یا سودی برسانند و روز قیامت و قضا از او شفاعت کنند. در حقیقت در روز قضا بتها پرستش کنندگان خود را ردخواهند کرد.

مبارزه ادامه داشت در مراکز فرهنگی مبارزه بین محمّد ﷺ و تجار مکه بر سر خدایان و خدای واحد بود.

اسلام می گفت که تصور شریك برای «خدا» از بزرگترین گناهان است. این نظریه در قسمت اول کلمه شهادت ذکر شده است که می گوید «لااله الا الله».

مهاجرت به حبشه:

تاریخ مهاجرت به حبشه را باید پس از نسخ « آیات شیطانی » یا در حدود سال ۶۱۵ دانست. حقایق ماجرا واضح و آشکار است ولی دلایل آن نامعلوم و تاریك می باشد. منابع نخستین در بارهٔ جزئیات آن اختلاف دارند، هرچند که این داستان مورد قبول تمام مسلمانان است که مهاجرت دوبار صورت گرفته است. دستهٔ اول هنگامی که از « آیات شیطانی » و مصالحهٔ محمّد صلی الله علیه وآله با دشمنانش آگاه شدند باز گشتند ولی دریافتند که این آیات منسوخ شده و مبارزه شدت یافته است. اینك ما سعی می کنیم این وقایع را تا آنجا که ممکن است تشریح و بیان کنیم.

آنچه مورد قبول عموم است آن است که عده‌ای از مسلمانان در حدود سال ۶۱۵ به حبشه رفتند و عده‌ای از آنان مجدداً به مکّه باز گشتند و هنگام مهاجرت محمّد به مدینه در سال ۶۲۲ با او بودند، ولی عدهٔ دیگر تا سال ۶۲۸ در حبشه باقی ماندند. فهرستی از اسامی کسانی که به حبشه رفتند و آنان که به مکه باز گشتند ودسته‌سومی که در سال ۶۲۸ مستقیماً به مدینه آمدند در دست است که اندك تحریفی در آن مخصوصاً در نام اشخاص کوچك شده است، ولی در بارهٔ شرکت کنندگان اصلی شك و شبهه ای نیست. مهمترین سؤالی که باید پاسخ داد آن است که چرا این مسلمانان به حبشه رفتند و چرا عده‌ای از آنان مدتی طولانی در آنجا باقی ماندند. سؤال دیگر این است که آیا محرك این مهاجرت مهاجران بودند یا محمّد یها.

اشکالات و نارضاییهایی که به علت نسخ آیات شیطانی ایجاد شده

بود ناچار در وقوع این مهاجرت مؤثر بوده است. همین سیاست مخالفت با محمد صلی الله علیه وآله موجب گردید که تجار و دوستان آنان درصدد بر آمدند که عرصه را بر برادران و عموزادگان و دیگر اعضای جوان خانواده‌های خود که مجذوب این نهضت جدید دینی شده بودند، تنگ کنند. ازیک نقطهٔ نظر می‌توان این عمل را یك نوع آزار دانست ولی از نقطهٔ نظر دیگر ایجاد نفرت و نارضایی نیز می کند. این موضوع بیشتر به‌خانواده‌ها و طوایف مربوط می‌شد. در آن زمان اصول و نظام قضا و امنیت اجتماعی در مکه وجود نداشت. با جنایات، توسط خویشاوندان و خونخواهی مستقیم مقابله می شد بدین معنی که هر قبیله ای خود انتقام صدمه ای را که به اعضای آن وارد می شد می گرفت ، علاوه براین اگر کسی بر افراد قبیلهٔ دیگر دست درازی می کرد برای او خطرناك بود . درخود قبیله نیز قدرت رئیس بیش از همه بود. اگر دستوری علیه یکی از افراد قبیله که مسلمان شده بود صادر می کرد فوری اجرا می‌شد و تغییر آن غیر ممکن بود زیرا کس دیگری جز رئیس قبیله وجود نداشت که از او تقاضایی بکند.

بعضی از منابع می نویسند که علت مهاجرت مسلمانان به نقاط دیگر اشکالاتی بوده است که برای آنان پیش آمده بود و دلایلی در دست است که این نظر را تأیید می کند. به استثنای دو نفر تمام مسلمانانی که می‌شناسیم و در مکه باقی مانده‌اند متعلق به گروهی مرکب از پنج طایفه می‌باشند که اول آنها قبیلهٔ بنی هاشم یعنی قبیلهٔ محمد صلی الله علیه وآله است و ظاهراً این گروه از باقی ماندگان «حلف الفضول» تشکیل یافته بود. پس این گروه کانون مخالفت با بازرگانانی بود که رهبری

تجارت را در انحصار خودداشتند. محمد صلی‌الله علیه و آله به افکار بازرگانان بزرگ حمله کرده بود آنان دشمنان نهضت او شده بودند پس طرح دوستی با مخالفان سیاسی آنان با محمد صلی‌الله علیه و آله یك امر طبیعی بود. البته معنی این مطلب آن نیست که تمام آنان مسلمان شده بودند بلکه فقط نشان می‌دهد که این قبایل برای کسانی که باقی ماندند افرادی بودند که به هیچ وجه مورد آزار قبیلهٔ خودقرار نگرفتند. از بین دوتن که در مکه باقی ماندند و تعلق به قبایل مزاحم داشتند یکی شاعر کوری بود که مقام خاصی داشت و دیگری ارقم بود که خانه‌ای بزرگ از آن خود داشت و به اندازهٔ کافی صاحب قدرت واستقلال بود که کسی نتواند به‌او آزار برساند.

پس دلایل قوی‌در دست‌است که این عده برای فرارازشکنجه‌و آزار به حبشه مهاجرت کردند ولی نمی‌توان گفت که علت کلّی مهاجرت همین آزارها‌بوده است زیرا پس از آنکه مسلمانان درمدینه ساکن شدند و دیگر شکنجه و آزاری وجود نداشت دیده می‌شود که عده‌ای در حبشه باقی ماندند. آیا علت دیگری برای این مهاجرت وجود داشته است؟

محتمل است که‌آنان برای تجارت به‌حبشه رفته‌اند، چه‌تجارت شغل طبیعی مردم مکه بود و برای این کار فرصتهایی در آنجا وجود داشت. کسانی که تا سال ۶۲۸ در حبشه باقی ماندند به‌تجارت‌سر گرم بودند. علاوه بر مهاجرت مسلمانان رابطهٔ تجارتی بین مکه وحبشه وجود داشته است و به طور یقین می‌توان گفت که مسلمانان با آنجا تجارت داشتند، ولی این تنها علت برای ترك مکه‌نبوده‌است. فرار از

سر زمینی با این وضع و در حالی که نهضت اسلام در ترقی بوده است نوعی خیانت به‌نهضت محسوب‌می‌شد و اکثر کسانی که‌مهاجرت کردند اشخاص ضعیفی نبودند.

آیا می‌توان گفت که محمد نقشهٔ دیگری داشته و این‌اشخاص‌را برای اجرای این نقشه به آنجا فرستاده است؟ آیا انتظار مساعدتهای نظامی از آنجا داشته است تا بتواند به وسیلهٔ آن نظارت بر مکه‌رادر دست گیرد؟ حبشیها‌همیشه در انتظار فرصتی بودند که بتوانندمستعمرهٔ از دست رفته را در عربستان دوباره به‌دست آورند و متحدان آنها یعنی‌دولت بیزانس‌نیز که سخت‌ازایرانیان‌شکست‌خورده بودمیل‌داشت که دولت ایران در جبههٔ دیگری سر گرم شود یا شاید محمد صلی‌الله علیه وآله می‌خواسته است حبشه رامرکز حمله به‌تجارت مکه‌قراردهد چنانکه بعدها مدینه را مرکز چنین اقدامی قرار داد. آیا احتمال آن هست که‌او می‌خواسته است جادهٔ‌تجارتی‌دیگری از جنوب به‌امپراتوری‌روم ایجاد کند که از دسترس سیاست مکه بیرون باشد و انحصار تجارت تجار مکه را بشکند؟ نقشه و فکر محمد صلی‌الله علیه وآله هرچه بود موجب وحشت مردم مکه شد و فوری دو نفر نزد نجاشی امپراتور حبشه فرستادند و اخراج مهاجران را از او خواستار شدند که البته مورد اجابت واقع نشد ولی باآگاه ساختن‌امپراتوراز ضعف‌محمد صلی‌الله علیه وآله درمکه مانع‌اجرای هدفهای‌اوشدند.

احتمال دیگری باقی است و آن اینکه آیا در بین پیروان‌دین نوظهور اسلام اختلاف عقیدهٔ شدیدی بروز کرده بوده است؟ در بین کسانی که در مکه باقی‌ماندندپس از محمد مهمتراز همه ابوبکر بود

که او نیز متعلق به‌قبیلهٔ بسیار ضعیفی بوده است. آیا مسلمانان قبایل متنفذ حاضر بودند از او و سیاست او پیروی و پشتیبانی کنند ، دلایل ضعیفی هست که نشان می‌دهد رقابتی بین گروه او و گروه دیگر وجود داشته‌است که ریاست آن با عثمان بن مظعون بوده‌است. عثمان متعلق به همان دودمان محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله و ابوبکر بوده و پیش از شروع محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله به دعوت و موعظه؛ زندگی منظمی داشته‌ و از شراب پرهیز می کرده است. وی بعدها در صدد برآمد که اصول ریاضت را وارد اسلام کند ولی مورد قبول و تصویب محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله قرار نگرفت زیرا وی با هوش و ذکاوتی که داشت پی برده بود که سیاست وراه ورسمی که از جانب کسانی نظیر ابوبکر پیشنهاد شود مورد قبول واقع نخواهد شد، زیرا ابوبکر در آن موقع نفوذی نداشت. عدهٔ دیگری نیز بودند که به دلایل مختلف مخالف هر سیاستی بودند که محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله به پیشنهاد ابوبکر قبول کرده باشد. این سیاستها چه بوده است نمی‌دانیم، شاید علت مهاجرت بعضی از مهاجران آن بوده است که با بعضی‌از نظریات محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله از قبیل دخالت بی‌اندازه در سیاست و مانند آن ، که ایجاد مخالفت می کرده است، موافق نبوده‌اند.

اگر حقیقتی‌در این نکتهٔ اخیر باشد به هوشیاری ذاتی محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله پی‌می‌بریم که فوری متوجه این نکته شده و در صدد علاج و مداوای آن بر آمده است وممکن است که پیشنهاد کرده باشد که عده‌ای به حبشه مسافرت کنند تا بتوانند نقشه‌هایی را که مورد توجه و علاقهٔ اسلام بوده است عملی سازند و چون هدف اصلی انجام نگرفته ، جای تعجب نیست ، اگر اطلاع کافی ، دربارهٔ نقشه داده

نشده‌است.

عثمان بن مظعون ودیگران که پیش از ۶۲۲ به‌مکه باز گشتند به زودی با محمد و ابوبکر مصالحه و آشتی کردند و این خود دلیل آن است که انقطاع کامل صورت نگرفته بوده است لذا مهاجرت به حبشه هر چند حقیقت مسلمی است ولی تفسیر آن ممکن نیست. فقط اطلاع مختصری دربارهٔ اوضاع و احـوال مسلمانان پس از ظهور مخالفت به دست می‌دهد.

جدال عقلی

قرآن انعکاسی ازجدال لفظی وفکری بین محمد صلی الله علیه وآله ومخالفان اوست که در سراسر بقیهٔ زندگی او در مکه جریان داشته است. در عین حال که وی ازدین جدید دفاع می کند و آن‌را تشریح می‌نماید دلایلی‌راهم که برضد او به کار برده‌اند متذکر می‌شود. تعیین تـاریخ صحیح ممکن نیست اما نکات اصلی که از هردو طرف ذکر شده‌است واضح و آشکار است. یکی از انتقاداتی که‌از قرآن شده این است که تعلیمات آن دربارهٔ حشر مردگان مبهم وتاریك است مردم مکه چون به تن به نظر قسمت اصلی وجود آدمی نگاه می کردند نمی‌توانستند خودرا متقاعد کنند که آدمی پس از مرگ که درقبر گذاشته می‌شود چگونه ممکن است بار دیگر زنده شود، و به نظر آنان این‌موضوع جواب خرد کننده به گفته‌های محمد صلی الله علیه وآله بود که می گفت:

وَإِذا ذُكِّرُوا لا يَذْكُرُونَ ، وَإِذا رَأَوْا آيَةً يَسْتَسْخِرُونَ وَقالُوا إِنْ هٰذا إِلّا سِحْرٌ مُبِينٌ ، ءَإِذا مِتْنا وَكُنّا تُراباً وَ

عِظاماً ءَإِنّا لَمَبْعُوثُونَ. (سورهٔ ۳۸ آیات ۱۳ تا ۱۷)

موضوع حشر مردگان تنها نقطهٔ حمله بر محمّد صلی الله علیه و آله نبود بلکه یك امر عقیده‌ای و دینی نیز بود.

وَ قالُوا ما هِیَ إِلّا حَیاتُنَا الدُّنیا نَمُوتُ وَ نَحیا ما یُهْلِکُنا إِلَّا الدَّهرُ وَ ما لَهُمْ بِذٰلِكَ مِنْ عِلمٍ إِنْ هُمْ إِلّا یَظُنُّونَ.

(سورهٔ ۴۳ ـ آیهٔ ۲۳)

قرآن به‌طور مطلق با رستاخیز سروکار ندارد زیرا حشرونشر قرآن شامل تعلیماتی دربارهٔ روز جزا و قضاست واهمیت این تعلیمات براساس تقوای فرد و تأمین سجایای عالیهٔ اخلاقی مانند بخشش و جوانمردی و غیره برای افراداست و قرآن برای آنها اهمیت‌بسیاری قایل است. کفار مکه مستقیماً به تعلیمات قرآن در بارهٔ بخشش و جوانمردی حمله نکردند، زیرا خودپسند بودن عملاً آسان است ولی دفاع‌ازخود پسندی به‌عنوان‌یك عقیده چندان‌سهل‌وساده نیست، تعلیمات قرآن دربارهٔ روز رستاخیز اگر ردشود تعلیمات آن درباب سخاوت‌و جوانمردی نیز خود به‌خود مردود تلقی می‌شود ، وحقیقت بی‌چون و چرای احیای مجدد اجساد پوسیده به نظر مخالفان محمد صلی الله علیه و آله دلیل روشنی بر نارسابودن همهٔ عقاید او و دربارهٔ اخلاق و حیات‌اخروی‌بود.

قرآن برای روبه رو شدن بااین‌انتقاد، دقت‌آنان را به «نشانه‌ـ های» قدرت‌خدا که فعال مایشاء است جلب می کند. در بعضی‌ازآیات

به قدرت ووجود خدااشاره شده ودرآیات دیگر ازقدرت او دربارهٔ حشر مردگان سخن رفته است . خلقت بشر به قدرت بالغهٔ خدا از طریق عمل باروری ورشد تدریجی جنین دررحم وتدارکات بعدی او برای حفظ حیات آدمی به عنوان نشانهٔ قدرت او تلقی شده است که می تواند بشررا پس ازمرگ نیز باردیگر زنده کند.

أَيَحْسَبُ الْإِنْسانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى ، أَلَمْ يَكُ نُطْفَةً مِنْ مَنِيٍّ يُمْنٰى ، ثُمَّ كانَ عَلَقَةً فَخَلَقَ فَسَوّٰى ، فَجَعَلَ مِنْهُ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَالْأُنْثٰى ، أَلَيْسَ ذٰلِكَ بِقادِرٍ عَلٰى أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتٰى .

(سورهٔ ۷۵ آیات ۳۶ تا ۴۰)

با همهٔ این دلایل مخالفان متقاعد نشدند و به مخالفت خود ادامه دادند.

قرآن بود که درمسئلهٔ بتها ویگانگی خدا نخستین گام رابرداشت به‌حمله پرداخت و کفار جنبهٔ دفاعی به خود گرفتند که نکات اصلی آن راتوضیح دادیم . اما نکتهٔ دیگر علاقهٔ کفار به آیینها وسنتهای اجدادی بود که محمد صلی‌الله علیه وآله از آن نیز انتقاد می کرد و می‌خواست آنهارا از به‌کار بردن آن باز دارد. اعراب عقیده راسخ داشتند که راه صحیح برای بشر، راهی که بتوان خیر با ارزشی به دست آورد متابعت از قوانین مسلّم و معین است. این عقیده در اسلام نیز رسوخ کرده آنجا که به جای کلمه «رفض و فساد عقیده» «بدعت» به کاررفته است. وقتی مخالفان محمد صلی‌الله علیه وآله اصرار می‌ورزیدند و می گفتند؛ پدران آنان دارای دینی بوده اند و

آنان نیز باید از آن متابعت کنند. این یك تقاضای مشروعی بود که تهٔدل بسیاری از اعراب به‌آن پاسخ اجابت می‌داد.

پاسخ محمد صلی الله علیه و آله به این انتقاد در داستانهای انبیای قدیم یافته می‌شد. این‌داستانها محمّد صلی الله علیه و آله و پیروان اورا در رو به روشدن با مشکلات وسختیها تشویق می کرد. گاهی احساس‌می کردند که با این عمل،اجدادشان را ازیاد برده‌اندمخصوصاً هنگامی که از آنان‌در بارهٔ وضع موجود و آیندهٔ کفار سؤال می‌شد داستانهای انبیای عهد عتیق و غیره به آنان‌مددمی‌بخشید تا متوجه این‌نکته بشوند که،چون پیروان نبی هستند، دارای‌اجداد روحی مشخص و ممتازی می‌باشندومی‌توانند خود را عضو جامعه‌ای بدانند که ریشه‌های عمیق‌دارد و مانند اغلب طوایف عرب در بارهٔ مزایای قومی و شایستگیهای گذشتگان خود فخر و مباهات کنند.

علاوه بر بحثهایی که دربارهٔ آیات قرآن می‌شد ازخودپیغمبر نیز به عنوان «پیامبر خدا» انتقاد می کردند. از مضمون انتقادهامعلوم می‌شود که محمّد صلی الله علیه و آله از همان‌ابتدا مدعی‌بوده است که‌آیات‌قرآن از طرف خدا به او وحی ونازل می‌شود . کفار در یکی از حمله های خود، اقرار دارند که تجارت و دستورهای محمّد صلی الله علیه و آله حقیقی‌است و از جانب یك قوهٔ فوق طبیعت صادر می‌شود، ولی می گفتند که‌ازطرف خدا یا جن نیست بلکه خود محمّد صلی الله علیه و آله جن دارد و دیوانه است. از غیب گویان وساحران که‌بگذریم شعرا نیزاز جن‌الهام‌می گیرند و برای آنکه محمّد را به یکی ازاین گروههامنسوب سازندمی گفتند

که او نیز در تصرف جن است.

تمام این اظهارات در بارهٔ اصل و مبدأ وحی و الهام این اثر را داشت که مردم را به این فکر می‌انداخت که مواعظ و دستورهای محمّد را جدی نباید تلقی کرد. موجودات فوق طبیعت که الهام یا وحی را نازل می کردند ممکن بود خود موجوداتی بدکار وفاقددانش باشند. کسانی که این ادعاها را می کردند ممکن است خود به آن ایمان داشته‌اند و شاید فقط برای بی اعتبار کردن محمد صلى الله عليه وآله چنین اظهاراتی می کرده‌اند. درهرصورت می بایست جوابی به آنان داده شود. قسمت مربوط به تشریح وحی های محمد صلى الله عليه وآله (که در بالامورد بحث قرار گرفت) دلیل رد این بیان است که الهامات از یك اصل ومنشأ شیطانی صادرشده است.

یکی دیگر از دلایل مخالفت باپیامبری محمد صلى الله عليه وآله این بود که او ادعا می کرد که دارای خلیفه و معاونی ازجنس بشراست. درقرآن نامی از این معاون برده نشده است ولی منابع بعدی اسلام اسامی چندی را ذکر کرده‌اند که مخالفان محمد صلى الله عليه وآله آنان را معاون اومی‌دانستند. علت این موضوع چه بوده است؟ البته بیان آن مشکل است. همه را عقیده بر این است که محمد صلى الله عليه وآله خود کاملا عقیده داشت که الهام و وحی از خود او نیست، پس احتمال می‌رود که او بعضی ازداستانهایی را که اشخاص نامبرده ذکر کرده‌اند شنیده است البته نه به‌آن‌شکل و با همان منظور و دید که در قرآن ذکر شده است. اگر این داستانها مسموع باشد پس امکان موجه بودن این ادعا وجود دارد. شك نیست که دشمنان محمد صلى الله عليه وآله از تمام وسایل موجود برای بی‌اعتبار

کردن او استفاده می کردند .

حملهٔ دیگری که به محمّد صلی الله علیه وآله می‌شده است به مقام وانگیزه‌های او بوده است. می گفتند او دارای شخصیت بر جسته و مهمی نبود که بتواند پیامبر خدا باشد، زیرا مردی بود ضعیف و مقام مهمی نیز نداشت عدهٔ دیگری تقاضا داشتند که مأموریت او با معجزه توأم باشد و می گفتند که خدا معمولا فرشتگان را برای پیامبران می‌فرستد . در قرآن آیاتی است که نشان می‌دهد که دشمنان محمّد صلی الله علیه وآله ادعامی کردند که آنچه او را وادار به این کار کرده جاه طلبی او بوده است ، این ادعا چندین مرتبه تکرار شده و عده‌ای گفته‌اند که محمّد صلی الله علیه وآله ناظر نیست بلکه فقط هشیار کننده‌ای است که وظیفهٔ اوتنها هوشداردادن به مردم کشور خویش است و روزی خواهد آمد که روز پاداش و کیفر ابدی خواهد بود و محمّد صلی الله علیه وآله مصراً مانند انبیای دیگر این پاداش را از آدمیان نمی جوید بلکه از خدا می خواهد . طبیعی است که ثروتمندان که جز مسائل مادی نظر دیگری نداشتند و ازمشکلات محمّد صلی الله علیه وآله مطلع بودند تصور می کردند که او نیز مانند خودآنان درصدد به دست آوردن ثروت و قدرت است ولی طرز رفتار او در تمام مدتی که در مکه بود امکان این تصور را نداد که ، جاه طلبی سیاسی او را به این کار وا داشته باشد. هرچند هنگامی که در مدینه صاحب قدرتی شد از آن روی نگردانید ، ولی چنین وانمود که رهبری سیاسی نیز از طرف خدا به او عطا شده‌است .

تحریم وطرد قبیلهٔ بنی‌هاشم .

در حدود سال ٦١٥ رهبری مخالفت با محمّد صلی الله علیه وآله ، از جماعت

پیران بیکی از همسالان محمد به نام ابوجهل ازقبیله مخزوم منتقل شد. پیران میل داشتند با محمد صلی الله علیه و آله به‌نوعی مصالحه کنند و او را به سازش وادارند ولی تصمیم ابوجهل بر این بود که نهضت دین جدیدرا درهم شکند و از میان بر دارد . قسمتی از آنچه در بارهٔ این موضوع در کتابهای نخست نوشته شده است خالی از اغراق به نظر می رسد:

« ابوجهل مردی‌شریر بودومردم‌قریش‌راعلیه‌مسلمانان‌تحریك‌می کرد. وقتی می‌شنید که‌شخصی‌با نام‌ونسب وداراى‌دوستان‌نیرومند به اسلام گرویده‌است ازاو به‌شدت‌انتقادمی کردو به‌سرزنش‌وملامت‌می گفت: « تودین‌آباواجدادی خود را ترك کرده‌ای » او هرچند از شما بهتر است ولی بی‌خردی شما دلیل جهل و قضای نادرست شماست و از افتخار شما می‌کاهد. اگر طرف تاجربودبه او می‌گفت «به خدا سوگند که‌کالای شما به فروش نرفته‌استو سرمایه خود را از دست داده‌اید » اگر محمد (ص) مرد با نفوذی نبود ابوجهل اورا می‌زد و مردم را بروی می‌شورانید»

این روایت شدت مخالفت و حدود آن‌رامشخص‌می کند باید به خاطر داشت که اصول‌امنیت‌اجتماعی درمکه براین اصل بود که هر قبیله‌ای از اعضای خود حمایت می کرد . اغلب قبایل به آن اندازه قوی بودند که می‌توانستند از بدرفتاری نسبت به افراد قبیلهٔ خود پیشگیری کنند از این جهت به شدت عمل و ضرب و جرح نیازی‌نبود.

علمای مغرب زمین را عقیده بر این است که دربارهٔ شکنجه و آزار مسلمانان در مکه اغراق شده است و مبنای آن منابع اولیه ای مانند عبارت بالاست. از طرف دیگردر قرآن اشارات بسیاری‌دربارهٔ رفتار ناروای کفار مکه نسبت به مسلمانان دیده می شود که شاید علت آن رفتار ابوجهل و حامیان او در آزار مسلمانان بوده است .

این رفتار چندان شدید بود که نظیر آن حتی در سنتهای کهن عرب نبوده است. منتهای آزاری که ابوجهل وارد می‌آورد نسبت به افراد قبیلهٔ خود بود. یکی از برادران صلبی او و دو تن دیگر از جوانان عالیمقام هنگامی که در حبشه بودند به اسلام تمایل پیدا کردند پس از بازگشت از حبشه ابوجهل زندگی را بر آنان چنان مشکل ساخت که مدتی از طرف خانواده‌های خود زندانی شدند و از ملحق شدن آنان به محمد صلی الله علیه وآله در مدینه ممانعت شد. یکی از وابستگان قبیله و والدین پیر او را در وسط روز در زیر آفتاب نگهداشت چنانکه مادر او دراثر آفتاب زدگی در گذشت. از مسلمانان برای این گونه اشخاص کاری ساخته نبود.

ابوجهل و شرکای او از هر گونه فرصت استفاده می کردند و مردم را در فشار اقتصادی می گذاشتند. درموردی مدیونی ازپرداخت دین قانونی خود به داین خودداری کرد زیرا وی در هیچیک ازقبایل حامی وپشتیبانی نداشت. البته برای اشخاص بی نفوذ، مقاومت در برابر این گونه فشارها مشکل بود به طوری که گفته شده‌است، هنگامی که ابوبکر به دین اسلام درآمد ۴۰/۰۰۰ درهم سرمایه داشت و چون در سال ۶۲۲ خواست مکه را ترک گوید بیش از پنجهزار درهم برای او باقی نمانده بود و ظاهراً پول خود را صرف خریدن غلامان کرده است که فقط نام هفت تن از آنان ذکر گردیده و گفته می‌شود که یکی از این عده به تنهایی به ۴۰۰ درهم خریداری شده است. پس می توان تصور کرد که کم شدن ثروت او در اثر فشار اقتصادی مخالفان اسلام بوده است.

تنبیه و شکنجه‌های بدنی به علت وجود امنیت اجتماعی محدود به غلامـــان و کسانی بوده است که قبیله ای نداشتند تااز آنان حمایت کنند. در بین افراد گروه‌دوم که نام برده شده است آهنگروتاجری از مردم بیزانس بوده‌اند. در زمان عادی این گونه‌اشخاص برای زندگی در مکه مشکلی نداشتند ولی اگر به نهضتی که دارای‌دشمنان قوی بود می‌پیوستند وضع آنان تغییر می کرد. گاهی ممکن بود قبیله‌ای عضویت یکی از افراد خود را انکار کند، ولی چون این‌عمل موجب پایین آوردن افتخار قبیله می‌شد تا زمانی که دلیلی‌قوی‌وجود نداشت چنین کاری نمی کردند. ممکن است چنین پیشامدی برای ابوبکر رخ داده باشدزیرامی‌شنویم که‌رؤسای یکی از قبایل‌چادر نشین نزدیك مکه او را در ظل حمایت خود گرفته است و او نیز به تنزل وابستگی به قبیلهٔ دیگرتن در داده است. به هر صورت می توان یقین داشت که قبیلهٔ او از قبایل قوی نبوده است.

محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله هنوزازحمایت‌قبیلهٔ‌خودبرخوردار بود، هرچندبی‌حرمتیهای کوچکی نسبت به‌او روا می‌داشتند، چنانکه همسایگان وی زباله‌های خود را مقابل در خانه او می‌ریختند. گفته شده است که ابوجهل یك یا دوبار از ابوطالب عموی محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله که رئیس قبیله بودخواسته است که یا از ادعای برادر زاده‌اش در اعلام دین جدید ممانعت کند و یا دست ازحمایت او بردارد.

ابوطالب مقاومت کرد زیرا بیرون راندن محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله بی احترامی به قبیله‌بود وخودآنان نیزتمایلی نداشتند که به‌محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله اصرار کنند که دین خود را از دست بدهد. از طرف دیگر از بین رفتن محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله

موجب ضعف قبیله‌ای می‌شد که اتفاقاً در حال قهقرا بود، و آنان به آیندهٔ محمد صلی الله علیه وآله جوان امید واری بسیار داشتند. ممکن است عدم تمکین ابوطالب از ابوجهل علل عمیق‌تر دیگری نیز داشته است. هر چند ابوطالب و اکثر اعضای قبیله تعلیمات محمد صلی الله علیه وآله را نپذیرفته بودند ولی تعلیمات وی دارای اشارات و مطالب سیاسی بود که این قبیله بدانها علاقه‌مند بودند و مطابق با سیاست قبیله و« حلف الفضول » بود که همواره سعی داشتند با تجار ثروتمند قبایل دیگر مخالفت نمایند، چه آنها همه چیز را در انحصار خود درآورده بودند. پس جانبداری و حمایت بنی هاشم از محمد صلی الله علیه وآله یك امر طبیعی بود. هر چند دین او را قبول نکرده باشند. البته تنها مسلمانان قبیله نیز نبودند که از آنان حمایت می‌شد. ابوطالب همچنین از خواهرزادهٔ خود که پدرش از قبیلهٔ ابوجهل یعنی بنی مخزوم بود حمایت می کرد، زیرا در خطر آن بود که از طرف خانوادهٔ پدرش با او بد رفتاری شود. ابوجهل به مخالفت خود علیه محمد صلی الله علیه وآله شدیداً ادامه می‌داد ولی نتوانست او را از قبیله اش جدا کند. فقط در جدا کردن بنی هاشم از دیگر قبایل « حلف الفضول » موفق شد و شاید در حدود سال ٦١٦م. بود که اتحادیهٔ بزرگی در تمام قبایل مکه علیه بنی‌هاشم به وجود آورد که عهدنامه‌ای نوشتند و امضا کردند که به موجب آن مطرود بودن بنی‌هاشم مسجل شد و هیچیك از قبایل امضا کننده حق نداشتند با این قبیله روابط بازرگانی داشته باشند و یا با آنان ازدواج کنند. این طرد و تحریم ظاهراً دو سال طول کشیده است.

وضع و موقعیت بنی‌هاشم چنانکه گفته شده است سخت نبوده، کسی از تضییق شکایت نداشته و تهمتی بر محمد صلی الله علیه وآله وارد نیاورده‌است.

این مطلب، این نظر را تأیید می کند که علت طرد قبیله تنها دین محمد صلی الله علیه و آله نبوده است. بنی‌هاشم توانسته‌اند به بازرگانی خود به‌طرق دیگر ادامه دهند و شاید کاروانهای خود را به سوریه می فرستادند و کالای خود را به چادرنشینانی که به مکه می آمدند می‌فروختند. به‌علاوه عده‌ای از قبایل دیگر که بنی‌هاشم را طرد کرده بودند ازطریق ازدواج با آنان رابطه داشتند لذا تحریم و طرد را به آن شدت که می بایست مراعات و اجرا نمی کردند. پس ازچندی معلوم گردید که طرد و تحریم قبیله با شکست روبه رو شده و پس از چندی برطرف گردیده است، البته نه باشکست و تسلیم بنی‌هاشم بلکه با فروریختن اتحادیه ای که توسط ابوجهل به وجود آمده بود، رهبری قبیله به‌دست افراد قبایلی افتاد که سابقاً متحد بنی‌هاشم بودند و یکی از آنان از قبیلهٔ مخزوم و کافر بود و مادر او از خواهران ابوطالب بود. شاید با گذشت زمان این متحدان سابق بنی‌هاشم متوجه شده بودند که تحریم موجب تقویت قبایل ثروتمندی شده است که می‌خواستند قدرت خود را توسعه دهند و در نتیجه، موجب ضعف موقعیت خود آنها خواهد شد.

تحریم هرچند شکست کامل نبوده ولی درجریان آن پیمان‌شکنی بزرگی درقبیلهٔ بنی‌هاشم نهفته است، وابولهب و قبول او به‌عنوان ریاست نشان می‌دهد که در این قبیله بیش از اندازهٔ معمول نارضایی وجود داشته است.

بروز این گونه مخالفتها با اسلام مانع از آن نشد که مردم بدان بگروند. یکی از شخصیتهای مهمی که به آن ایمان آورد عمر بن‌-خطاب بود که بعدها خلیفهٔ دوم شد، وی مدتی از مخالفان سر سخت

اسلام به شمار می‌رفت ووقتی شنید که خواهر و شوهر خواهرش مسلمان شده‌اند به اندازه‌ای خشمگین شد که خواهر خود را به سختی مضروب ساخت، چنانکه خون از بدن او جاری شد. اما مشاهدهٔ همین خون احساسات او را بر انگیخت و در حالی که سخت پشیمان شده بود نشست و خواهرش آیاتی چند از قرآن براو فرو خواند. عمر باشنیدن این آیات به اندازه‌ای تحت تأثیر قرار گرفت که فوری نزد محمد صلی الله علیه وآله رفت و به ایمان خود به اسلام اقرار کرد. عمر یکی از دو یا سه شخصیت مهم قبیلهٔ خود بود که نسبتا ضعیف و غیر متنفذ بود. و پس از اسلام آوردن وی (که ممکن است پیش از تحریم باشد) قبیلهٔ او دیگر در مخالفت با اسلام شرکت نداشتند. عده‌ای از اعضای این قبیله که در سال ٦٢٤ هنوز در مکه بودند سربازانی به بدر فرستادند ولی پیش از آنکه جنگ آغاز شود ازسپاه مکه جدا شدند.

ظاهراً عمر آخرین شخص مهمی بوده است که در دورهٔ مکه به اسلام ایمان آورده‌است. مقاومت پیروزمندانهٔ بنی‌هاشم در برابر تحریم نشان می‌دهد که کار این دو حزب به وقفه گراییده بود. اما پس از خاتمه آن، وقایع چندی رخ داد که سبب گردید موقعیت محمد صلی الله علیه وآله به سرعت رو به تنزل برود.

خیانت ابولهب

محمد صلی الله علیه وآله درزمان کوتاهی که احتمال دارد سال ٦١٩ باشد دوتن از حامیان و وفاداران خود را از دست داد که یکی عم وی ابوطالب و دیگری زنش خدیجه بودند. مرگ خدیجه چه اثری در محمد صلی الله علیه وآله دراین سالهای مخالفت داشته است نمی‌توان حدس زد.

هنگامی که برای نخستین بار این فکر در محمد صلی الله علیه و آله به‌وجود آمد که خدا او را به پیامبری دعوت کرده است، خدیجه بود که او را به حقیقی بودن این دعوت تشویق و تشجیع کرد. در سالهای بعد وقتی در تصمیم او خللی پیدا شد خدیجه او را تسلی داد و در مواقع لزوم از او حمایت و پشتیبانی کرد. مرگ خدیجه سبب شد که اعتماد محمد صلی الله علیه و آله به خود بیشتر شود و این برای موفقیت نهضت دینی او لازم بوده‌است. تا زمانی که خدیجه زنده بود محمد صلی الله علیه و آله زن دیگری نگرفت، اما پس-از در گذشت وی زود ازدواج کرد. و علت آن شاید نیاز به‌وجود یك مونس روحی بوده‌است واحتمال می‌رود که انگیزهٔ او در این عمل سیاست بوده باشد. زن جدیدی که محمد با او ازدواج کرد سوده نام داشت که خود تازه به دین اسلام در آمده بود و شوهرش نیز مسلمان بود، و تازه رخت از جهان بر بسته بود. شاید محمد صلی الله علیه و آله مصلحت دیده است که با او ازدواج کند تا وی شخص دیگری خارج از گروه او را به شوهـری اختیار نکند. اما در مورد خود محمد صلی الله علیه و آله دلایلی دردست است که‌نشان می‌دهد که در آن هنگام روابط نفسانی جای خود را به مسائل عمیق دینی داده بوده است.

آثار مرگ ابوطالب برای محمد صلی الله علیه و آله شدیدتر بود. پس‌از مرگ او برادرش ابولهب ریاست بنی‌هاشم را به عهده گرفت که‌درزمان طرد و تحریم به اتحاد بزرگ، ملحق شده و درصف مخالفان اسلام در آمده بود و هنگامی که به ریاست قبیله رسید وعده داد که مانند برادرش از محمد صلی الله علیه و آله حمایت کند. زیرا احترام به خود و احترام به قبیله چنین چیزی را خواستار بود ولی او سابقا به یکی از احزاب قبایل مخالف

محمد ملحق شده و توانسته بود خواهر ابوسفیان از قبیله عبدالشمس را به ازدواج خود در آورد و این ابوسفیان تاجری ثروتمند و با ابوجهل همنسب بود (۱) و برای به دست آوردن مقام رهبری مکه رقیب او به‌شمار می‌رفت. شاید این ازدواج رشوه‌ای بوده است که به ابولهب داده شده تا او را از سیاست قدیم بنی‌هاشم جدا کند. از طرف دیگر ممکن است این ازدواج زودتر صورت گرفته و رشته‌های قرابت وسیله ای به دست مخالفان محمد صلی‌الله علیه و آله داده است تا بتوانند در ابولهب نفوذ کنند. زمانی بود که محمد و ابولهب از افراد برجستهٔ قبیله به‌شمار می‌رفتند و دو تن از دختران محمد را برای پسران ابولهب نامزد کرده بودند ولی این روابط اینك از هم گسیخته بود.

طولی نکشید ابولهب بهانه‌ای به دست آورد که بتواند محمد را از حمایت قبیله محروم سازد، چنانکه روایت شده است این بهانه را ابوجهل و یکی از اعضای قبیله عبدالشمس که با او دوست بود به ابولهب القا کردند. از محمد در بارهٔ موقعیت فعلی پدر بزرگش سؤال کرد، محمد صلی‌الله علیه و آله جواب طفره آمیزی داد که ظاهراً قانع کننده بود ولی ابوجهل و دوست وی از ابولهب خواستند که مجدداً از محمد صلی‌الله علیه و آله بپرسد که آیا پدر بزرگش فعلا در جهنم است یا خیر، که محمد صلی‌الله علیه و آله مجبور شد جواب مثبت بدهد. بیان چنین مطلبی در بارهٔ رئیس سابق قبیله در حکم توهین به تمام قبیله بود و رئیس فعلی می‌توانست از حمایت او خودداری کند بی آنکه لطمه‌ای به حرمت او وارد آید. البته خودداری از حمایت فوری و به طور قطع صورت نگرفته است، بلکه پیشنهادهایی به او شده است

---

(۱) صحیح نیست.

که مسلماً محمد صلی الله علیه وآله از قبول آنها امتناع ورزیده‌است . جزئیات‌هرچه هست محمد صلی الله علیه وآله از حمایت قبیله محروم گردید ودیگر نتوانست مانند سابق در مکه به کارهای تبلیغی خود بپردازد ، اضطراب و تلخی این واقعه برای او در سورهٔ (۱۱۱) قرآن منعکس شده و ابولهب و زوجهٔ او را تقبیح کرده است. محمد صلی الله علیه وآله چون نمی‌توانست بیش از آن به تبلیغ دین خود در مکه بپردازد در صدد یافتن نقطهٔ دیگری بر آمد . نخستین محلی که مورد توجه‌او قرار گرفت طایف بود، که‌نزدیکترین شهر به مکه بود و بیش از چهل میل با آن فاصله نداشت و به علت کوهستانی بودن دارای آب و هوای بهتری بود و عده ای از تجار ثروتمند مکه خانه یا ملکی در آنجایا نزدیك آن داشتند.چنانکه‌زمانی رقیب تجارتی مکه بود ولی در این هنگام تحت نظارت و تسلّط مکه قرار داشت.

محمد صلی الله علیه وآله سفری به طایف کرد و با یکی از رهبران آنجا و برادرانش وارد مذاکره‌شد، این گروه جزء آن دسته ازساکنان‌مکه بودند که باتجار مکه همکاری داشتند ولی محمّد صلی الله علیه وآله تصور می کرد که از بودن در تحت تسلّط مکه ناراحت و ناراضی هستند. واضح‌است که او نه تنها در جستجوی حامی و پیرو بود بلکه می خواست به تبلیغ دینی که آورده و آن رااز مکه آغاز کرده بود بپردازد امانمی‌دانیم که آیا او امکان ایجاد دشمنی بین این دو شهر نظیر آنچه بعدها بین مکه و مدینه به‌وجود آمدداشته است؟ به هرصورت به‌مردم‌طایف‌پیشنهاد کرد که راهی برای لغو نظارت مکه بر تجارت آنان پیدا کنند (۱)

---

(۱) در تواریخ معتبر ذکری از این پیشنهاد دیده نشده

ولی اهالی طایف خود را تا آن اندازه قوی نمی دیدند که بتوانند مکه‌را به‌مبارزه دعوت‌نمایند، بلکه می‌ترسیدند که مبادا به‌سبب‌مذاکره با محمد ﷺ مورد خشم‌قرار گیرند ، لذا نه تنها پیشنهاد محمد‌رارد کردند بلکه مردم شهر را تشویق نمودند ، که او را سنگباران کنند.

محمد با ناامیدی و تأثر بسیارعازم مکه شد . روایت کرده‌اند که شب هنگام در مکانی توقف کرد و هنگامی که سر گرم عبادت بود گروهی از جنّها آمدند و به دعای او گوش فرادادند وهنگام‌خروج به او ایمان‌آوردند. این موضوع در قرآن نیز آمده است (سورهٔ ۷۲ آیهٔ ۱) و باید گفت که در آن ساعت خطرناك که اوضاع و کارها روز به روز مشکلتر می‌شد، محمد ﷺ بیشتر خود را در پناه‌خدا گذاشته است، و پیشامد دیگری که رخ داده به طور خلاصه در قرآن بدان اشاره شده است (سورهٔ ۱۷ آیهٔ اول) و بعد از آن به‌صورت‌مسافرتهای معجز آسا (معراج) ابتدا به اورشلیم و بعد به‌هر یك‌از هفت‌آسمان در آمده است.

محمد ﷺ تا زمانی که حمایت یکی از رؤسای قبایل دیگر را به دست نیاورده بود نمی‌توانست‌مجدداً‌وارد مکه شود. با مسافرت به‌طایف وی دیگر انتظار حمایتی از طایفهٔ‌خود نداشت و عملا نیز این حمایت از میان برخاسته بود. این مطلب که آیا ابولهب ضرب الاجلی برای محمد ﷺ تعیین کرده است که مکه را ترك کند یا محمد ﷺ با این مسافرت شرایط خود داری از تبلیغ را شکسته است به درستی معلوم نیست، فقط می‌دانیم‌رئیس‌سوم نیز هرچند مایل بود از محمد ﷺ حمایت کند ولی شرایطی داشت که فعالیتهای اورا محدود می کرد. امّا در

هر صورت بااین ترتیب می‌توانست به مکه باز گردد.

در این دوران پر زحمت که پس از مرگ ابوطالب برای محمد صلی الله علیه وآله پیش آمده بود، اوسعی داشت حمایت بعضی ازطوایف چادر نشین را که در نزدیکی مکه بودند جلب کند، نام چهار طایفه برده شده است که مراتع یکی از آنها نسبتاً نزدیکتر بود و به طوری که وقایع نشان می‌دهد گروهی ازاین طایفه به طرف محمد صلی الله علیه وآله جلب شده بودند دیگران از مسافتهای دورتر آمده واغلب مسیحی بودند. شاید محمد صلی الله علیه وآله انتظار داشته است که به این علت یا به علت سیاستهای محلی یکی از این طوایف پیام او را دریافت کنند و از او حمایت نمایند و یا شاید اصلا در فکر متحد کردن اعراب بوده است. متأسفانه ازاین اقدامات نیز نتیجه‌ای به دست نیامد و محمد صلی الله علیه وآله مجبور شد درانتظار بماند.

٤

مهاجرت به مدینه

دعوت مردم مدینه

نخستین نوری که در این تاریکی بر محمد ﷺ تابید واقعه ای بود که در فصل زیارت در تابستان ۶۲۰. م رخ داد. در بین زیارت‌کنندگان که محمد ﷺ با آنان ملاقات کرد شش هزار نفر از اهل مدینه بودند که تحت تأثیر شخصیت و پیام او قرار گرفتند و فکر کردند که عقاید محمد می‌تواند به حل مشکلاتی که در مدینه برای آنان پیش آمده بود یاری کند. سال بعد یعنی در ۶۲۱ پنج نفر از آنان به اتفاق هفت نفر دیگر برای زیارت به مکه باز گشتند. این دوزاده نفر نمایندهٔ اغلب احزاب مردم مدینه بودند و به طوری که گفته شده است به محمد ﷺ وعده دادند که او را به سمت پیامبری بپذیرند و اطاعت و پیروی کنند و از بعضی معاصی دوری جویند. این پیمان به نام نخستین عهدنامهٔ «العقبه» نامیده شده است.

به اتکای این پیمان محمد ﷺ یکی از معتمدان خود را با این دوازده نفر به مدینه فرستاد که در قرآن دربارهٔ او سخن رفته است و وظیفهٔ وی تعلیم دادن اسلام به اهالی مدینه بود و بی‌شك وظیفهٔ دیگری نیز داشته است و آن این بود که محمد ﷺ را از اوضاع سیاسی آن شهر آگاه سازد. در آن زمستان اوضاع مدینه به نفع دین جدید بود عده‌ای از اشخاص و قبایل مختلف به دین اسلام گرویده بودند و دارای قدرت و اهمیتی بودند که محمد ﷺ می‌توانست به آن اعتماد داشته باشد. در ماه ژوئن ۶۲۲ محمد می‌توانست عده‌ای را مرکب از ۷۵ نفر مسلمان به‌نمایندگی انتخاب کند تا به مکه مهاجرت کنند. این گروه که‌دو زن نیز جزء آنان بودند شبانه‌محمد ﷺ راملاقات کردند و پیمان بستند که نه تنها او را به پیامبری بپذیرند و از ارتکاب معاصی اجتناب کنند، بلکه در راه خدا و پیامبر به مبارزه نیز برخیزند. این پیمان را پیمان دوم «العقبه» یا پیمان جنگ می گویند.

آنچه گفته شد روایت‌است. بعضی از محققان مغرب زمین را عقیده بر این است که فقط یك‌پیمان بوده است ولی ناگفته نماند که بعضی از اوقات تمام جزئیات‌یك روایت درست در نمی آید، ولی به‌طور قطع می‌توان گفت پیش از آنکه راجع به رفتن محمد ﷺ به‌مدینه تصمیم گرفته‌شود، ملاقاتهایی بین آنان رخ داده است. شاید اهالی مکه تصور نمی کردند که محمد ﷺ واضح و آشکارا علیه مردم آن شهر دفاع خواهد کرد، ولی به هرصورت ایجاد نگرانیهایی را پیش‌بینی می کردند و قول حمایت به وی داده بودند اگر نه بی‌درنگ به-

دست دشمنانش در مکّه کشته می‌شد. چگونه مردم مدینه بر عکس اهالی مکه به آسانی محمّد ﷺ را به پیامبری پذیرفتند و اسلام را قبول کردند؟ مطلبی است که باید توضیح داده شود.

مشکلات و نگرانیهای مدینه

وضع مدینه با مکه کاملا متفاوت بود. در نزدیکی مکه امکان کشاورزی نبود، فقط چراگاهایی برای شتر چرانی وجود داشت. لذا حیات شهر کاملا در گرو بازرگانی بود، مدینه که تقریباً در ۲۵۰ میلی شمال مکه قرار داشت واحه‌ای بود به مساحت ۲۰ میل مربع که زندگی خود را فقط از کشت خرما و حبوبات به دست می آورد. البته تجارتی نیز وجود داشته است. چه بازاری در آنجا بود که بیشتر به دست یهودیانی از طایفهٔ بنی القینقاع اداره می‌شد، که نه تنها به تجارت اشتغال داشتند بلکه به کارهای زرگری و ساختن اسلحه نیز می‌پرداختند. احتمال دارد کاروانهای تجارتی نیز به سوریه می‌فرستادند ولی وسعت و اهمیت آن به اندازهٔ کاروانهای تجارتی مکه نبود.

مردم مدینه از ریشه و نژادهای مختلف بودند. وقتی که محمد ﷺ در سال ۶۲۲ به آنجا رفت ازقرار معلوم یازده گروه مهم (که در اینجا آنها را قبیله می نامیم) و عده ای گروه کوچك وجـود داشته است از گروههای مهم سه گروه آن یهودی بوده اند که معلوم نیست از اولاد پناهندگان یهود بوده اند یا ازخانواده های عرب که به دین یهود درآمده بودند. به هر صورت یهودیان و اعراب با هم ازدواج می کردند و از طرز زندگی عمومی، قبایل یهود به سختی ازقبایل عرب تشخیص داده می‌شدند. زمانی بود که یهودیان

بر اوضاع سیاسی مدینه نظارت داشتند و باقیماندهٔ اعراب سابق وابسته به آنان بودند، احتمال‌دارد که همین یهودیان کشاورزی را در مدینه رواج‌دادند، همان طور که در دیگر شهر های عربستان چنین کاری کرده بودند.

هشت قبیلهٔ اصلی عرب ازاولاد خانواده‌هایی بودند که‌درزمان تسلط یهود بر مدینه در آنجا ساکن‌شدند و در اوایل قرن‌ششم‌استقلال خود را از دست‌یهودیان، گرفتند. و اینك قویتر شده بودند. قبایل یهود بنی النضیرو بنی‌قریظه هنوز بهترین سرزمینها را دراراضی‌مرتفع جنوب واحه‌ها متصرف بودند وبر گروههای کوچك اعراب برتری داشتند و این قبایل کوچك بیشتر متعلق به‌قبایل اوس ومنات بودند که یا درداخل قلمرو یهود، یا نزدیك آنها متفرق بودند. با وجود استقلالی که قبایل‌یهود داشتند ناچار بودند برای صیانت خود با قبایل عرب متحد شوند ودر این اتحاد یهود مقام پایینتری داشتند.

در واحه‌ها دوشهرنزدیك هم وجود نداشت بلکه‌خانه‌های‌چندی دربین نخلستانها و مزارع‌پراکنده دیده می‌شد هر قبیله‌دارای‌تعدادی قلعه‌های محکم بود که اگر حمله‌ای به‌آنان می‌شد به‌آن قلاع پناه می‌بردند، عقیدهٔ عمومی در مدینه براین بود که این قلاع رانمی‌توان حتی با یورشهای سهمگین توفانی متصرف شد واگر زمانی یکی‌ازاین قلاع به‌دست متخاصم می‌افتاد جنگ متوقف می‌شد. احتمال دارد که رؤسای قبایل همیشه درقلاع ساکن‌بودند ودیگران‌هنگام خطر بدانجا پناه می‌بردند.

یك قرن پیش ازظهورمحمد صلی الله علیه وآله جنگهای شدید ومکرر بین‌قبایل

رخ می‌داد که محتمل است علت آن افزونی فشار جمعیت برمنابع موجود بوده است، ولی نمی‌توان علّت را کلاً همان دانست زیرا حتی چند سال پس از رحلت محمد صلی الله علیه و آله هنوز زمینهای بکر برای کشاورزی وجود داشت گرچه این زمینها بازده ناچیزی داشته . در جنگهای بعد هدف قبایل .تصرف زمینهای همسایگان ضعیف بوده است . در ابتدا جنگها منحصر به جنگ یك قبیله باقبیلهٔ دیگر بود اما بامرور زمان رؤسای قبایل توانستند چند قبیله را باهم متحد کنند و تحت ریاست و رهبری خود درآورند، در نتیجه عدهٔ کسانی که در جنگ شرکت می‌جستند دائم رو به‌افزایش بودوسرانجام به‌جنگ‌شدیدسال ۶۱۸ در محلی به‌نام بوعیث منتهی‌شد که اغلب قبایل مدینه همچنین متحدان آنها، قبایل یهود وبعضی از قبایل چادرنشین مجاور در آن شرکت‌داشتند و کشتار عظیمی رخ‌داد و چون هردوطرف خسته شدند دست ازجنگ کشیدند ولی صلح برقرار نشد. پس‌از آن مدینه دورهٔ سختی را گذرانیدویکی دوباراتفاق‌افتاد که مردانی که‌شب هنگام به‌قلمرو قبیلهٔ دیگرقدم‌نهاده بودند، کشته‌شدند .

این اتحاد عاقبت منجر به‌تقسیم قبایل عرب به دو طایفهٔ اوس و خزرج گردید و به‌طوری که گفته شده است این دوطایفه، جمعیت عرب مدینه را تشکیل می‌دادند. در یك یا دو مورد استثنائی قبایل با بقیهٔ عشیرهٔ خود مخالفت‌می‌ورزیدند، واین‌خود نشانه آن‌است که‌وفاداری و امانت قوی نسبت به‌عشیرهٔ خود وجودنداشته است. پس جای‌تعجبی نیست که نام طوایف و عشایر در قانون اساسی (که بعداً در بارهٔ آن بحث خواهیم کرد) برده نشده است و فقط‌نام قبایل دیده می‌شود.وضع

جدید که در اثر آمدن محمد صلی‌الله علیه و آله به‌مدینه به وجود آمده بودمنازعات
بین قبایل‌را کم کرد چنانکه دیگرخبری در بارهٔ چنین منازعاتی شنیده
نمی‌شود و جنگها بیشتر بین طوایف بوده است. پس‌ازرحلت محمد صلی‌الله علیه و آله
که افق در نتیجهٔفتوحات مسلمانان وسیعترشده بود، رقابت‌بین‌اوس‌و
خزرج از صورت سیاسی بیرون آمد و هر دو طایفه‌به‌یکدیگرملحق
شدند و تشکیل طایفهٔ انصاررا دادند که به معنای یاری دهندگان محمد
صلی‌الله علیه و آله است و نامی افتخاری است که به آنان داده شده است.
علت اصلی جنگها و منازعات مدینه آن بود که معتقدات‌واخلاق
چادر نشینی که مردم مدینه هنوزازآن متابعت می کردند برای‌زندگی
کشاورزی در واحه ها مناسب نبود و هر چه زندگی در مدینه براثر
افزایش جمعیت مشکلتر می گشت جنگها در می گرفت و خونهاریخته
می‌شد. برای مقابله با این وضع‌رسم‌خونخواهی‌چادر نشینان تنهاراه و
روشی بود که به کار برده می‌شد. یعنی‌اگر کسی صدمه می دید یا
کشته می‌شد مردان قبیلهٔ اونظیرچنین معامله‌ای‌را باافراد خانواده یا
قبیلهٔ دیگر می کردند «چشمی درازای چشمی ودندانی به دندانی..»
قصاص ممکن بودشامل‌چشم یاقطع رشتهٔ حیات کسی بشودولی‌چنانکه
گفته شد معمول‌شده‌بود که‌به‌جای قطع رشتهٔ‌حیات، یك‌صدشتر بدهند،
در فضای باز جلگه‌ای این روش قابل تحمل بود زیرا رابطه بین‌مردم
ضعیف‌بود. ولی درنواحی محدود واحه‌ای راضی کننده نبود، زیرادر
این نواحی منازعات مکرر رخ می‌داد و احتمال عدم موافقت در بارهٔ
این، که چیزی جایگزین چیز دیگر شود، بسیار بود. در قرن ششم
میلادی اتفاقی‌افتاد که‌یکی‌ازرؤسای یکی‌ازقبایل کشته شد و برادر او به

خونخواهی برادر برخاست و جوانی ازطایفهٔ قاتل را کشت ولی زندگی اورا حتی معادل بند کفش برادر خود نمی‌دانست. طایفهٔ جوان‌مقتول طبعاً با این امر موافقت نداشتند و جنگ بزرگی بین دو طایفه در گرفت که چند سال طول کشید. اگر این واقعه در وادی رخ داده بود بیگمان زندگی در مدینه مشکل می‌شد.

در دورهٔ پیش ازاسلام در عربستان‌مردانی بودند که‌دارای‌عقل‌و درایت بودند و به عنوان حَکم درمنازعات مکررمداخله می‌کردند، اما دخالت آنان بدان شرط بود که دوطرف چندان خشمگین نباشند که حکمیت را نپذیرند.

حَکم قدرتی دراجرای‌حُکم‌نداشت، بلکه هردو دسته‌را به‌قید قسم متعهد می‌ساخت که رأی اورا بپذیرند ولی این روش درمنازعات واحه‌ها کمتر عملی می‌شد و بسیار کند پیش می‌رفت. آنچه آنها لازم داشتند قاضی‌وداوری بود که قدرت اجرایی داشته باشد. اگر محمد صلی الله علیه وآله به مدینه نیامده بود امکان داشت که چنین اداره ای تأسیس یابد. گرچه یافتن کسی که همه به بیطرفی او ایمان داشته باشند کار دشواری بود. یکی ازافراد برجستهٔ قبیلهٔ خزرج عبدالله بن اُبیّ بود که در جنگ بوعیث بیطرف مانده بود و اگر محمد صلی الله علیه وآله به مدینه نیامده بود احتمال داشت که وی سلطان مدینه بشود، ولی‌حتی برای او نیز مشکل بود که تمام مردم مدینه را متحد کند، زیرا همیشه مورد سوء ظن بود به اینکه از یك طرف جانبداری‌می کند.

برای مردم مدینه که در این موقعیت بودند آنچه در دعوت محمد صلی الله علیه وآله جلب توجه می کرد حقیقت این بود که او بی طرف خواهد

ماندو درمنازعات آنها بیطرفانه داوری خواهد کرد. یکی ازجده‌های
محمد ﷺ از قبایل مدینه بود ولی این تأثیری نداشت وچنین رابطه‌ای دلیل
آن نبود که محمد ﷺ بیطرفی خودرا نقض کند. در ضمن محمد ﷺ
مراقب بود خود را به وسیلهٔ ازدواج با هیچیك از قبایل مکه مربوط
نکند. آنچه به محمد ﷺ یاری می کرد این بود که مردم مدینه در نتیجهٔ
معاشرت با یهودیان به عقاید آنان آشنا شده بودند و می‌دانستند که
این قوم در انتظار آمدن مسیح موعود هستند لذا وقتی محمد ﷺ
ادعای پیغمبری کرد زود اورا پذیرفتند و چون مردم مکه اورا طرد
کرده بودند جایی برای سوءظن وجود نداشت که مثلا وی جاسوس مکه
باشد و برای توسعهٔ نفوذیا قدرت مکیّان در مدینه کار کند.

بنابر این به دلایل چندی محمد ﷺ مورد قبول و پذیرش مردم
مدینه قرار گرفت چه آنان امیدوار بودند که وی اززحماتی که دارند
نجاتشان خواهد داد وصلح جدید و پایداری برای آنان خواهد آورد.
با این افکار بود که به هفتادو پنج تن از آنان درعقبه به محمد ﷺ وعده دادند
که مانند اقوام خود از وی دفاع کنند. این وعده راه را برای هجرت
باز کرد.

هجرت

حتی پیش از آنکه پیمان بسته شود (آغاز ماه ژوئن ۶۲۲) یك
یا دو تن از پیروان مکه‌ای محمد ﷺ خودرا به مدینه انتقال داده بودند.
پس از امضای پیمان که رفتن محمد ﷺ مسلم گردید. دسته های کوچکی
از پیروان او پنهانی عازم مدینه شدند. احتمال دارد که کفارمکه از
آنچه رخ می‌داد آگاهی نداشتند به هر صورت کوششی برای مداخله

در کار آنان صورت نگرفت و همگی سالم به مدینه رسیدند. این مسافرت که در گرمای شدید تابستان صورت گرفت و طول آن ۲۵۰ میل بود نه روز طول کشید در چنین حال هفتاد نفر از پیروان به مدینه وارد شدند و مورد استقبال اهالی آنجا قرار گرفتند تنها افرادی که در مکه باقی ماندند و در صدد مهاجرت بودند خود محمد صلی الله علیه و آله و ابوبکر و تعدادی از خانواده‌های آنان بودند.

محمد صلی الله علیه و آله با فرستادن پیروانش به مدینه، پیش از خود، می‌خواست مطمئن شود که اشتباه طایف تکرار نخواهد شد و اگر اهالی مدینه تغییر رأی دادند لا اقل پیروان مکّی خود را همراه خواهد داشت تا از او حمایت کنند. از طرف دیگر می‌خواست تا آخرین لحظهٔ ممکن در مکه بماند و مانع از ایجاد تزلزل رأی در بین مسلمانان شود. محمد صلی الله علیه و آله تا اواسط سپتامبر نتوانست از مکه خارج شود و کمی پیش از آن مردم مکه به او سوء ظن پیدا کرده در صدد کشتن وی برآمده بودند.

از هر قبیله یك تن باهم پیمان بسته و تصمیم گرفته بودند او را بی‌درنگ با شمشیر بکشند تا خون او به گردن تقریباً تمام مردم مکه باشد و انتقام گیرندگان چاره‌ای جز دریافت خون بها نداشته باشند.

روایت بر این است که این نقشه عقیم گذاشته شد چه محمد صلی الله علیه و آله شبانه از مکه خارج گردید و عبای سبز خود را بر تن علی علیه السلام پوشانید و او را در بستر به جای خود خوابانید. این تدبیر زود کشف شد ولی مهاجمان صدمه‌ای به علی علیه السلام وارد نیاوردند و در این هنگام محمد صلی الله علیه و آله مسافتی

دور شده بود.

هر چند ممکن است این داستان کمی مشکوک به نظر برسد ولی دلیل آن است که محمد صلی الله علیه و آله در خطر بوده و مخصوصاً در زمان بین مهاجرت از مکه به مدینه این خطر بیشتر احساس می‌شده است. تا زمانی که محمد صلی الله علیه و آله در مکه بود شخصی حمایت او را به هنگام بازگشت از طایف بر عهده گرفته بود و همینکه به مدینه می‌رسید اهالی آنجا از او حمایت می کردند ولی اگر خون او در بین این دو شهر ریخته می شد قاتل مصونیت داشت لذا برای احتیاط و اجتناب از هر نوع خطر مجبور بود جانب همه گونه احتیاط را مرعی دارد چند شتر از طوایف چادر نشین اطراف مکه اجاره شده بود و او و ابو بکر به اتفاق خانه‌های خود را ترک کردند ولی به جای آنکه عازم مدینه شوند در غاری مخفی شدند که از مکه چندان دور نبود و یکی از آزادشدگان ابو بکر عادت داشت که گوسفندان خود را در نزدیکی آنجا بچراند، محمد و ابو بکر سه روز در این غار ماندند تا آنکه سر و صدایی که مردم مکه به راه انداخته بودند فرو نشست. سپس با شتر و به اتفاق چهار نفر دیگر از آزاد شدگان ابو بکر عازم مکه شدند و صاحبان شترها آنان را هدایت می کردند. اغلب مسافت را از بیراهه طی کردند و با دشمنی برخورد نکردند. آخر الامر در (۲۴ سپتامبر ۶۲۲) به اقامتگاه قُبا در حاشیه مدینه رسیدند. هجرت به سلامت به پایان رسیده بود.

کلمهٔ عربی هجرت (که در لاتین گاهی هنوز به صورت هجیره ظاهر می‌شود) به معنای فرار نیست بلکه بهترین معنی آن بیرون رفتن از شهری به قصد شهر دیگر است که اغلب مربوط به انتقال جغرافیایی

نیست بلکه بیشتر به معنای جدا شدن از یك خانواده وقبیله و ملحق شدن به قبیلهٔ دیگر است . مبدأ تاریخ اسلام که تمام نویسندگان مسلمان به کار برده‌اند روز اول سالی است که هجرت صورت گرفته است یعنی(١٦ ژوئیه٦٢٢) . محاسبهٔ تاریخ اسلام و مسیحی کاردشواری است چه هر سال قمری اسلامی ٣٥٤ روز یا دوازده‌ماه قمری است بنابراین یك قرن مسیحی تقریباً شامل ١٠٣ سال اسلامی می‌شود.

مسکن نهایی محمد صلی الله علیه و آله قبا نبود. دو یا سه روز بیشتر در آنجا توقف نکرد و طی آن ظاهراً خواسته است اطلاعات سیاسی خود را تکمیل کند واحتمال دارد که فوری پی برده است که این‌محل برای اقامت دائم جای مناسبی نیست. این محل در زمینهای‌مرتفعی‌درجنوب واحه قرار داشت در نزدیکی آن دو قبیلهٔ قوی یهود و متحدان عربی آنها می‌زیستند که به دعوت محمد صلی الله علیه و آله نگرویده بودند ونزدیك شدن به‌آنها موجب ضعف او می‌شد.

پس محمد صلی الله علیه و آله یك روز صبح از آنجا بیرون آمد و به‌زمینهای پست و فراختری یکی دو میل در طرف شمال عازم شدوتصمیم گرفت خود محل اقامت را انتخاب نکند بلکه هرجا شتر وی از رفتن باز ایستاد درهمان جای رحل‌اقامت بیفکند. اتفاقاًجایی که شترایستادمحل کاملامناسبی بود. قطعه‌زمینی بودمتعلق به‌دویتیم، درمنطقهٔ‌قبیلهٔ‌بنی‌النجار، که یکی‌ازجده‌های محمد صلی الله علیه و آله بدان تعلق‌داشت. به‌عللی که معلوم‌نیست قبیله‌های بی‌شمار و متعددی‌بودند که‌اهمیت آنها ازلحاظ سیاسی‌حتی کمتر از قبیله‌های کوچك بود و رئیس مقتدری نداشتند بدین‌ترتیب محمد صلی الله علیه و آله امنیتی نسبی برای‌خود به دست آورد و ازتظاهربه‌جانبداری

ازیگی از عوامل مدینه خودداری گرد.

محمد صلی الله علیه وآله در یکی از خانه‌های مجاور ساکن شد و قطعه زمینی را که اختصاص به خشك کردن خرما داشت از آنها خرید و شروع به ساختن خانه‌ای برای خود کرد. پیروان مکه‌ای و مدینه‌ای اورایاری می کردند و خود نیز در این کار شرکت می‌جست. هرچندهدف‌اول از این ساختمان تهیهٔ پناهگاهی برای خود محمد صلی الله علیه وآله و خانوادهٔ او و ایجاد تسهیل برای ادارهٔ امور بازرگانی بوده (۱) است، ولی احتمال دارد که قسمتی از آن را به‌عبادت مسلمانان اختصاص داده باشدچنانکه با گذشت زمان این جنبه اهمیت بیشتری پیدا کرد و پس از رحلت رسول و زوجه‌های او از آن ساختمان و حیاط آن‌فقط به‌عنوان مسجد استفاده شد و پس از تغییر و تبدیلهای بسیار که در آن داده‌شد اینك به صورت مسجد پیغمبر در مدینه در آمده است. در جانب مشرق این حیاط ساختمانهایی برای زنان محمد ساخته شده بود. کار ساختمان این خانه در اوت سال ۶۲۳ پایان یافته است.

ماههای اول در مدینه

عملا از وقایع مهمی که در شش ماه اول زندگی محمد صلی الله علیه وآله در مدینه رخ‌داده است‌اطلاع و تاریخ صحیح در دست نیست ولی‌شك‌نیست که در این مدت وقایع بسیاری رخ داده است. ناچار نویسندگان شرحی دربارهٔ چگونگی وضع جدید نوشته اند و تعیین تاریخ نزول آیات مختلف قرآن که در این شش ماه نازل شده است دارای اهمیت

---

(۱) از تاریخ چنان معلوم می‌شود که اصلا قصد آن حضرت بنای مسجد بوده‌است و دراطراف آن‌خانه‌هایی برای‌خودوخواص‌اصحاب‌ساخته‌شده.

بسیار است. ولی باید فقط به ذکر بعضی از مطالب که ازاین نوشته‌ها استنباط می‌شود اکتفا کنیم، با اینکه ممکن است بعضی ازآنهاصحیح نباشد. حوادثی که رخ داد حوادثی نبود که مانع توسعه و ادامهٔ مهاجرت شده باشد. پس از هیجان و آشوب سالهای بعد هیچ خاطرهٔ تاریك و غبار آلودی باقی‌نمانده‌بود. در دورهٔ فقدان وقایع قابل‌توجه باید به شرح وضعی بپردازیم که محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله و مهاجران پس‌ازمهاجرت از مکه در ماههای اول با آن رو به رو شدند.

سندی در دست است که به نام قانون اساسی مکه‌معروف است. در صحت این سند شك نیست ولی تاریخ آن موردشبهه وتردیداست. بعضی از محققان آن را متعلق به آغاز دورهٔ مدینه می‌دانند که البته طبیعی‌تر به نظرمی‌رسد. ازطرف دیگر دراین‌مدرك نشانه‌هایی است که مؤید آن‌است که موضوعاتی‌ازمنابع‌مختلف در آن گنجانده‌شده است. گروهی از مطالب کاملا شبیه‌عناوین گروه‌دیگراست‌ویك مطلب عیناً تکرارشده‌است. بازهرچنداز گروههای یهودی چندی نام برده شده ولی اشارهٔ مستقیمی به سه قبیلهٔ مهم یهودی نرفته است و ظاهراً آنها را به طور ضمنی شامل این قانون می‌دانستند زیرا به سختی می توان گفت که توجهی بدانهانبوده است. سومین قبیلهٔ یهود در زمستان سال ۶۲۷ از بین رفت و ظاهراً این سند پس از آن تاریخ به‌صورت کنونی در آمده است. اما دلایل نشان می‌دهد که بعضی‌از موادآن‌قدیمی‌تر هستند و شاید متعلق به موافقت نامهٔ بین محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله و مردم مکه باشد به‌هنگامی که وی‌هنوز در مدینه‌بود. لذا می‌توان این سند را به‌عنوان شاهدی برای نشان‌دادن‌اوضاع‌سیاسی مدینه در آغاز سکونت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله

در آنجا دانست .

سند این گونه شروع می شود :

بسم الله الرحمن الرحیم

این نوشته ای از محمد پیغمبر است بین مؤمنان و مسلمانان قریش و یثرب (مدینه) و کسانی که از آنان پیروی می کنند و به آنان پیوستگی دارند و همراه آنان جهاد می کنند آنان تنها جامعه ای هستند که از مردم دیگر ممتاز و مشخص می باشند .

پس از آن در نه ماده از نه قبیله یا گروه نام می برد ومی گوید که هر یك مسئول پرداخت خونبهای هر یك از افراد خودمی باشند و باید دیت هر یك از اعضای گروه را درصورت اسیر شدن بپردازند . دسته یا گروه نخست که باید نام برد مهاجران قریش هستند که پیروان محمد صلی الله علیه وآله در مکه بودند . هشت قبیلهٔ دیگر قبایل عرب یا گروهی از قبایل هستند که سه قبیلهٔ آن از عشیرهٔ اوس و بقیه ازعشیرهٔ خزرج هستند. از بقیهٔ مواد، بیست مادهٔ آن مربوط به جنبه های مختلف روابط پیروان و مؤمنان با یکدیگر و با کفار است و پانزده مادهٔ آن در بارهٔ حقوق و وظایف یهودیان می باشد ، تعدادی از گروههای یهود ذکر شده است ، بیشتر نه به اسم بلکه به طور ساده و مختصر تحت عنوان ، یهودیانی که به فلان قبیله عرب منضم و ملحق است .

این سند یعنی قانون اساسی مدینه نشان می دهد که مردم این شهر واحد سیاسی جدیدی را که همان امت یا جامعه باشد تشکیل می دادند

که از بعضی جهات شباهت به اتحادیه‌ای از قبایل یا طوایف چادر نشینی داشته است و در اثر معاهدات و پیمانهایی به هم مربوط و متصل می‌شدند.

نمونه‌های چندی از این گونه اتحادیه‌ها در تاریخ پیش از اسلام نیز دیده شده است که به ریاست افراد برجسته می‌زیستند. در این مورد رجحان و برتری نظامی محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله نبود که مردم را به سوی او جلب می کرد و آنان را به قبول وی وامی‌داشت بلکه آنچه مؤثر بود مقام پیامبری او بود. پس اساس این جامعه بر اصول دینی پایه گذاری شده بود. برای اعراب زمان محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله مشکل بوده است که به فکر تشکیل واحد سیاسی دیگری باشند جز آنچه با آن آشنا بودند یعنی طایفه یا گروه خویشاوند. در منابعی که مربوط به زندگی محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله است داستانهایی است که در آنها از امپراتور روم به نوعی سخن رفته است که گویی وی شیخ چادر نشینی بوده که مردان عشیره او را در معامله و رفتار با خود عدیل و نظیر خود می‌دیده‌اند.

جامعه در روابط خود با دوست یا دشمن مانند عشیره رفتار می کرده است. محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله نیز مانند دیگر رؤسای عشایر از غنایم سهمی می‌برده است ولی به جای یك چهارم یك پنجم به او می‌داده‌اند. به این علل و دلایل دیگر تعریف جامعه به فوق عشیره و امت چنانکه معمول بوده بی‌مناسبت نبوده است.

محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله به هیچ وجه عنوان فرمانروایی این امت را نداشته است مهاجران حکم قبیله‌ای را داشتند و محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله رئیس آنان به شمار می‌رفت ولی هشت قبیلهٔ دیگر نیز بودند که هر یك رئیس جداگانه داشتند. اگر این قانون را دلیل و شاهد بگیریم محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله از رؤسای قبایل دیگر

به دو علت متمایز بوده‌است. نخست آنکه مردمی با این‌سند، که ما آن را قانون اساسی می‌نامیم، توافق کردندواینان مؤمنان‌بودندیعنی کسانی محمد ﷺ رابه‌پیغمبری پذیرفتندو آنچه را براو ﷺ نازل‌می‌شد به‌عنوان قانون قبول کردند و برای وی امتیاز در یافت وحی قایل شدند. این جماعت‌درایت وحکمت محمد ﷺ را مخصوصاً درمسائل‌دینی بیش ازافراد عادی می‌دانستند. البته مفهوم آن این نیست که‌عقاید او را درغیرموارد وحی قبول نداشتند.

دوم آنکه هرچند درقانون اساسی ذکرشده است هر گاه در موردی اختلاف داشتید آن را به‌خدا ومحمد ﷺ رجوع کنید، چنین به نظر می‌رسد که در عهد نامهٔ منعقد بین محمد ﷺ و مسلمانان این نکته گنجانیده شده است که اومی‌تواند بین رقیبان نقش‌حکم‌راداشته‌باشدو به‌ایجاد صلح درواحه یاری کند. دریکی ازقسمتهای قرآن (سورهٔ ۱۰ آیهٔ۴۸) یکی ازکارهای پیغمبر این گونه وصف شده‌است.

وَلِكُلِّ أُمَّةٍ رَسُولٌ فَإِذا جاءَ رَسُولُهُمْ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَهُمْ لا يُظْلَمُونَ.

اگرعقیدهٔ اهالی مکه نسبت‌به‌محمد ﷺ هنگام سکونت درمکه‌تا این اندازه بوده‌است ناچارعده‌ای نیز احساس تردیدمی کرده‌اندولی هنگامی که وی به‌مدینه‌آمد برقدرت واهمیت او افزوده‌شد. درقرآن اشاراتی به گروه‌مؤمنان‌هست دایر به‌این، که برای رفع منازعات‌خود به محمد ﷺ رجوع کنند وچون این اشارات تکرار گردیده چنین بر می‌آید که این دستور همیشه موردتوجه‌واطاعت واقع نمی شده است.

می توان گفت که در این ماههای اول محمد ﷺ فقط رهبری

دینی جامعهٔ مدینه را به‌عهده داشته و از لحاظ سیاسی فقط رئیس قبیلهٔ مهاجران به شمـار می رفته است و احتمال دارد که مقام او از بعضی از رؤسای قبایل دیگر کمتر بوده است و همچنین محتمل است که مقام سیاسی محمد در مدینه پس از توفیق او در جنگ بدر که‌در مارس ٦٢٤ رخ داد بالا رفته باشد اما پس از آن نیز یکی دو تن دیگر بودند که هنوز ازلحاظ مقام‌و نفوذ با وی برابری می کردندو اهمیت بلامعارض سیاسی محمّد ﷺ پس از شکست محاصرهٔ مدینه در آوریل ٦٢٧ آغاز گردید.

اغلب قبایل عمدهٔ عرب مدینه حتی پیش از هجرت هم‌محمّد ﷺ را به پیغمبری قبول کرده بودند. ظاهراً این عمل به‌صورت قبیله انجام گرفته است وازاین‌روتمام اعضای‌قبیله‌اسماً به‌اسلام گرویده‌اند. در این مورد استثنایی نیز وجود داشته است مخصوصاً گروهی‌ازقبایل به نام اوس ومنات از قبول محمّدﷺسرباز زدند. خانه‌ها و مراتع‌این قبایل در بین قبایل بزرگ‌نضیر و قریظه پراکنده‌بود احتمال دارد با آنها روابط نزدیک داشته‌اند. وقتی یهودیان‌ازقبول پیغمبری‌محمدﷺ خودداری کردند طبعاًاین قبایل نیز از آنها طرفداری نمودند. فقط هنگامی که عده‌ای از رؤسای این قبایل کشته‌شدند یامردند، بقیه‌به طور کلّی محمد ﷺ را پذیرفتند وبعد آنها را جزء قانون اساسی در آوردند (مانند:اوس). علاوه بر این قبایل که‌ابتدا واردجامعهٔ‌اسلام نشدند یک نفر نیز بود که اهمیت بسیار داشت و چون با سیاست قبیلهٔ خود مبنی بر پذیرفتن محمدﷺ به پیغمبری موافق نبود مدینه‌را ترک کرد و عازم مکه شد. او مردی بود به نام ابوعامر راهب،ولقب

راهب بدان جهت به وی داده شده بود که در سالهای پیش از ۶۲۲ خودسری عجیبی از خود نشان داده بودو به اندازه‌ای مخالف محمد ﷺ بود که به اتفاق عده‌ای از پیروان مدینه ای خود به سال ۶۲۵ در احد با یاران محمد ﷺ به جنگ بر خاست داستان زندگی این شخص چنانکه نشان می‌دهد باید با آغوش باز اسلام را پذیرفته باشدو دشمنی و خصومت او با اسلام بسیار شگفت انگیز است. احتمال دارد که پیشرفت سریع محمد ﷺ وافزایش ارج وی حسداورا برانگیخته‌و به‌مبارزه بامحمد ﷺ تحریک کرده‌است. این گونه‌مخالفت‌منکرانه‌و کافرانهٔ کسانی مانند ابوعامررا، که ازپذیرفتن محمد ﷺ به پیامبری امتناع ورزیدند، باید با مخالفت رسمی مسلمانان تفاوتی نهاد. دستهٔ اخیر کسانی بودند که رسماً مسلمان شدند ولی از لحاظ سیاسی با محمد ﷺ مخالفت داشتند. این گروه را معمولا گروه «منافقان» می‌خوانند و مخالفت آنان پس‌از پیروزی محمد ﷺ در بدر به سال ۶۲۴ ظاهر شد.

ابتدا قرآن بدانها اشاره‌می کند و می گوید «کسانی که‌قلبشان بیمار است» و پس از جنگ احددرسال ۶۲۵ از آنان به‌نام «منافقان» یاد می کند و شاید علت آن‌باشد که پس از تمهید جنگ ازآن‌خارج شدند اینان از سال ۶۲۵ تا ۶۲۷ مانند خاری در پهلوی محمد ﷺ بودند ولی‌درسال ۶۲۷ قدرت محمد ﷺ به اندازه‌ای‌افزونی گرفت که توانست بر آنان حمله کند و ضعفشان را آشکار سازد. در سال ۶۳۰ نامی از دستهٔ دیگر از منافقان برده می‌شود ولی این گروه ظاهراً شبیه دستهٔ اول نبوده اند هر چند ممکن است که رابطه ای با

ابوعامر راهب داشته‌اند.

یهود مدینه نیز از مخالفان محمد صلی‌الله علیه وآله به شمار می‌رفتند هرچند نام یکی دو تن از آنان که مسلمان شده بودند برده شده است.

یهودیان مدتها بود که در مدینه بودند و حضور آنان سبب توسعه و نشر عقاید یکتا پرستی گشته و قبول پیامبری محمد صلی‌الله علیه وآله را تسهیل کرده بود، یهودیان در حدود بیست قبیله بودند که معروفترین آنها نضیر و قریظه و قینقاع بودند. قبیلهٔ اخیر چنانکه در بالا ذکر شد دارای زمینی نبودند بلکه بازاری را اداره می کردند و کارشان بیشتر زرگری و اسلحه سازی بود. دو قبیلهٔ دیگر دارای زمینهای حاصلخیز در قسمتهای مرتفع و جنوب واحهٔ مدینه بودند و عده‌ای از اعراب در بین آنان می‌زیستند که از لحاظ سیاسی وابسته به آنان بودند. هر قبیلهٔ یهود با یک یا دو قبیلهٔ قوی عرب متحد بود و احتمال دارد که شریک ضعیفتر به شمار می‌رفته‌است. بدین ترتیب قبایل یهود تقسیم شده بودند و گروه واحدی را تشکیل نمی‌دادند.

هرچند ظاهراً یهودیان مدینه علم و اطلاع چندانی در بارهٔ دین و کتابهای دینی مردم مدینه نداشتند ولی می توانستند درک کنند که ادعای محمد صلی‌الله علیه وآله با معتقدات یهود منافات دارد، و در این موضوع همه موافقت داشتند. یهودیان چون متحد قبایل عرب به شمار می‌رفتند از یک جهت جزء جامعه یا امت جدید مدینه محسوب می‌شدند و احتمال دارد که بین بعضی از آنان و محمد صلی‌الله علیه وآله پیمانی بسته شده بوده‌است. اما انتظار محمد بیش از این بود و بیشتر وقت خود را پس از هجرت صرف کسب معلوماتی از یهودیان در باب پیغمبری خود کرده است.

محمد از همان ابتدای کار می‌دانست آیاتی که برای او نازل می‌شود شباهت به تعلیمات یهود و مسیحیت دارد و شاید ادعای او بر پیامبری نیز براساس همین شباهت پیامهای او با پیامبران سابق بوده است. از قرار معلوم پس از مهاجرت بود که محمد صلی الله علیه وآله در صدد آن بر آمد که اساس دین خود را بیشتر براساس دین یهود پی ریزی کند و چنانکه گفته شده‌است، پیش از مهاجرت ازمکه، درصدد بوده است که مانند یهودیان، اورشلیم را قبله قرار دهد و ظاهراً روزهٔ عاشورا که‌روزمسح یهودیان است توسط مسلمانان مدینه حفظ می‌شده است و روز جمعه که روز پرستش یا نماز جماعت است و اختصاص به مسلمانان دارد با روز شنبه بی‌ارتباط نیست چه دراین روز بود که یهود خودرا برای نماز «سبت» آماده می کردند.

قبول و وارد کردن بعضی از رسوم‌وآداب یهودسبب جلب توجه‌و دوستی آنان نشد. محمد علاقهٔ بسیار داشت که از طرف یهودیان‌شناخته شود زیرا می‌دانست، که بی‌یاری و حمایت آنان، ساختمان افکاری که می‌خواست‌دین خود را برروی آنهااستوار سازد درحال‌فروریختن است حتی حاضر بوده است به آنان اجازه دهد که بعضی از اصول پرستش خود را حفظ کننداما بدان شرط که اورا مانند یکی‌ازانبیای خود بشناسند. ولی‌یهودیان در صدد مخالفت بر آمدند و ازدانش‌خود که در عهدعتیق است‌برای انتقاد از این‌ادعای او که می گفت«قرآن کلام‌خداست» استفاده کردند. در یك محیط سواد و معرفت، برای آنان‌بسیارآسان‌بود، که ثابت کنند که قرآن در بعضی ازمسائل باعهد عتیق تفاوت دارد و غلط است و نتیجه بگیرند که قرآن کلام خدا

نیست و محمد صلی‌الله علیه وآله نیز پیامبر او نمی‌باشد، به این علت مهم بود که محمد صلی‌الله علیه وآله در ماههای اول مبارزه این مسئله را یکی از کار های عمدهٔ خود قرار داده بود.

به طور کلّی موقعیت محمد صلی‌الله علیه وآله در این ماهها هنوز خطرناك بود. امتی در مدینه تشکیل یافته بود ولی هنوز کاملا مستقر و مستحکم نشده بود و در حقیقت کوششی به کار رفته بود که وی موجودیت خود را برای مردم مدینه به اثبات رساند. زندگی در واحه‌ها هنوز بر اساس عادات قدیم می گذشت از محار به با دیگر مسلمانان خودداری می کردند و از مهاجران پذیرایی می‌شد و آنچه در آن زمان از جهات دینی از مسلمانان انتظار می‌رفت فقط شرکت در نماز جمعه بود. کسانی که در دین جدید تعصب بیشتر داشتند در نماز صبح و عصر و اغلب در نماز ظهر شرکت می کردند ولی دلیل کافی در دست نیست که نشان دهد نمازهای پنجگانه در زمان محمد صلی‌الله علیه وآله کاملا اجرا می‌شده است. شب زنده داری که معمول مسلمانان مکه بود چندی بعد از هجرت در اثر نزول آیه‌ای متوقف گردید و آن زمانی بود که مسلمانان بیشتر وارد کارهای دنیوی شده بودند.

از آن پس آنچه جریان زندگی را در مدینه تعیین می کرد افکار قرآن نبود، اما در هدایت محمد صلی‌الله علیه وآله در راه خطرناکی که در پیش گرفته بود، اهمیت بسیار داشت و هنگامی که اقدام در بارهٔ امری لازم می‌آمد اجرای اعمالی را دستور می‌داد که منجر به درك کامل اصول دینی می‌شد. و یکی از نکات مهم این پیشرفت مناسب بودن افکار محمد صلی‌الله علیه وآله با وضع مدینه است هرچند که این افکار در مکه بیان شده باشد

در پیشرفت و رشد تمام ادیان بزرگ دنیا معلوم شده است که افکاری که برای یک جامعهٔ کوچک بیان شده است غالباً جنبهٔ عمومیت و کلیت دارد. مطابقت اصول دین اسلام در مکه و مدینه نمونهٔ بارزی از این حقیقت است. موضوع مهمی که در مکه مورد توجه بود افزایش ثروت و تجارت و استفاده‌های فردی بود. در مدینه چنین چیزی که با مکّه قابل مقایسه باشد وجود نداشت. تنها وجه مشترک آنها این بود که در هر دو شهر مردم چادرنشین که دارای اخلاق و افکار بیابانی بودند می کوشیدند که زندگی آرامی داشته باشند دین اسلام هرچند سعی کرده بود که در مکّه این مسئله را حل کند موفق نشده بود، ولی اهالی مدینه که نیز با چنین مسئله‌ای روبه رو شده بودند، به آن توجه کردند و همین توجه سبب شد که محمد صلی الله علیه و آله را نبی یا پیامبر بدانند. اساس زندگی مسلمانان مدینه بر عوامل اقتصادی و مادی چندی گذاشته شده بود. برای مواجه شدن با مشکلاتی که گاه به گاه به‌وجود می آمد محمّد صلی الله علیه و آله از افکار قرآن الهام می گرفت و تناسب این افکار با اوضاع و مشکلات مختلف، اساس موفقیت او می بوده است. عامل دیگر در موفقیت او حکمت و هنر و صبر و تدبیر خود او بوده است. وقتی شخص جریان وقایع را مرور می کند به اهمیت این افکار پی می برد مخصوصاً به این نکته که چگونه با نیازمندیها و مسائل مردم مدینه مطابقت داشته است.

۵

خشم مردم مکه

لشکرکشی یا غزوهٔ اول

درسال ۶۲۳.م یکی دو واقعهٔ داخلی رخ داده است که مهمترین آنها ازدواج محمد با عایشه بوده است که در آوریل آن سال صورت گرفت و عروس بیش از نه سال نداشت. یك یا دو سال پیش محمد ﷺ از او در مکه خواستگاری کرده بود ولی او هنوز در خانه‌پدر می زیست و حتی احتمال دارد پس از آوریل ۶۲۳ نیزچند ماهی در خانهٔ پدر خود مانده،و بعداً به‌یکی‌ازحجره‌های خانهٔ محمد ﷺ انتقال یافته است. این خانه محل سکونت و دفتر کار محمد ﷺ ومسجدی برای « نماز جماعت » مسلمانان بوده است.

منابع‌در بارهٔاین‌سالهای حساس چیزی‌نگفته‌اند فقط به‌این نکته اکتفا کرده‌اند که عایشه در خانهٔ شوهر نیز اغلب سرگرم بازی با بازیچه‌های خود بوده است و گاهی محمد ﷺ نیز با او همبازی‌می‌شده

است، مثلا از عایشه می‌پرسیده است (با اشاره به اسبهای بازیچه) اینها چیست و او احتمالا جواب می داده است « اسبهای سلیمان » . رابطهٔ زناشویی بین مردی پنجاه وسه ساله ودختری ده ساله ، که حکم پدر و فرزند را دارند ، به نظر عجیب می آید . ولی باید به خاطر داشت در قرن هفتم در عربستان دختران زودتر به سن بلوغ می رسیدند .
از این پیوند اولادی به وجود نیامد ولی دلایلی در دست است که نشان می دهد عایشه در بین هووهای خود زندگی خوشی را می گذرانیده است . این ازدواج بیشتر به علت سیاسی و ایجاد خویشاوندی بین ابوبکر و محمّد صلی الله علیه وآله صورت گرفته است و همان طور که خود ابو بکر معاون عمدهٔ محمّد صلی الله علیه وآله به شمار می رفت دختر او نیز زن سوگلی محمّد صلی الله علیه وآله بود هر چند که وی پس از وفات خدیجه و سه سال پیش از ازدواج با عایشه با زنی بیوه به نام سوده که سی سال داشت ازدواج کرده بود.

اغلب ازدواجهای خود محمّد صلی الله علیه وآله و دختران و دوستانش به علل سیاسی بوده است. در اوت همان سال دختر محمّد صلی الله علیه وآله فاطمه به ازدواج علی علیه السلام پسر عم محمّد صلی الله علیه وآله در آمد و این خود نشان آن بود که علی از متحدان نزدیك بوده است. عثمان بن عفّان که بعدها خلیفهٔ سوم شد نیز در مکه با دختر بزرگتر محمّد به نام رقیه ازدواج کرد.

از بین وقایعی که در سال ۶۲۳ رخ داده و در تاریخ اهمیت بسیار دارد غزوات علیه کاروانهای مردم مکه است که نخستین آنها در مارس همان سال صورت گرفته است ، محمّد صلی الله علیه وآله عم خود حمزه

را (که فقط چهارسال ازاو بزرگتر بود) با سی تن شتر سوار مأمور کرد که به‌سواحل دریای احمر بروند ودر کمین کاروانهای مکه که از سوریه باز می گشتند بنشینند. جز این حقیقت که مسلمانان کاری انجام ندادند از جزئیات این واقعه اطلاع دیگری دردست نیست. به طوری که گفته شده است سیصد مرد، تحت ریاست ابو جهل دشمن محمد صلی‌الله علیه وآله، ازکاروان حمایت می کردند و کثرت این عده خود بهترین دلیل بود که مسلمانان اقدامی نکنند. ظاهراً به‌نظر می‌رسد که دراقدام به جنگ خطری وجود داشته است زیرا یکی از رؤسای قبایل‌چادر-نشین که با هر دو طرف‌متحد بود مداخله کرده و مانع بروزجنگ شده است.

این نخستین غزوه‌ای است که توسط محمد ومسلمانان درسال ۶۲۳ برپا شده است. در آوریل همان سال یکی دیگر از رؤسای مسلمانان به اتفاق شصت نفر در صدد حمله به‌یکی دیگر از کاروانهای مکه بر آمده است، وحتی به روایتی یکی ازمسلمانان تیرهایی نیز به سوی کاروانیان رها کرده‌است، ولی چون نیروی محافظان کاروان قویتر بوده‌است احتیاط را برتهور و شجاعت ترجیح داده از قصد خود روی گردان شده‌اند. درحملهٔ‌دیگری که در ماه مه صورت گرفت فقط‌هشت نفر به جاده‌ای که از مکه به‌سوریه می رود رسیدند ولی کاروان یك روزپیش‌از آن‌ازآنجا گذشته‌بود. شکست‌این کوششها موجب ناامیدی مهاجران گردید.

برای رفع یأس ونومیدی مهاجران، یا به علل‌دیگری محمد صلی‌الله علیه وآله خود فرماندهی لشکر کشیهای دیگررا که در ماههای اوت وسپتامبرو

دسامبر صورت گرفت عهده‌دار شد ولی همهٔ آنها نیز با عدم موفقیت مواجه گردید. مشاهدهٔ آمادگی مردم در حمله به کاروانهای مکه در شرایط مساعد، ایجاد نگرانی بسیاری در مردم مکه کرد و در ضمن به چادر نشینان آن منطقه نشان داد که محمّد صلی‌الله علیه وآله مرد کسب و کار است. در نتیجه عده‌ای از طوایف و قبایل کوچك درصدد اتحاد با محمّد صلی‌الله علیه وآله بر آمدند که احتمال دارد نوعی پیمان عدم تجاوز بوده است. علت شکست محمّد صلی‌الله علیه وآله احتمالا بیشتر به این جهت بوده است که دشمنان محمّد صلی‌الله علیه وآله در مدینه قبلا اطلاع لازم را به مردم مکه می‌دادند.

واقعه‌ای که در سپتامبر رخداد اوضاع و شرایطی را که محمّد در آن کار می کرد روشن می کند. دسته‌ای از چادر نشینان که دوست مردم مکّه بودند به یکی از مراتع نزدیك مدینه حمله کردند و عده ای از شترهای مسلمانان را که در آنجا می‌چریدند به غارت بردند. همینکه خبر به محمّد صلی‌الله علیه وآله و پیروانش رسید به تعقیب آنها پرداختند و پس از سه روز نتوانستند به غارتگران برسند و آنها به دوستان خود ملحق شدند و محمّد صلی‌الله علیه وآله با پیروانش به مدینه باز گشتند. هرچند این وقایع ساده به نظر می‌رسد، ولی اثر بسیاری در آیندهٔ جامعهٔ اسلام داشته است که تحقیق و درك آن حایز کمال اهمیت است. نخستین سؤالی که پیش می‌آید این است که محمّد صلی‌الله علیه وآله و پیروان او انتظار داشتند که زندگی خود را پس از رسیدن به مدینه چگونه بگذرانند. این انتظار را نداشتند که بتوانند در واحه‌ها کشاورزی کنند و نیز متوقع نبودند که همیشه متکی به مهمان نوازی مسلمانان مدینه باشند، حتی مخالفت یهودیان را نیز از نظر دور نداشتند. زیرا محمّد صلی‌الله علیه وآله تا زمان هجرت و حتـی

چندین ماه پس از آن امیدوار بود که یهودیان اورا به پیامبری قبول کنند. پس چنین بر می آید که محمد انتظار داشت مسلمانان زندگی خود را یا از راه تجارت یا از طریق حمله به کاروانهای مکّه بگذرانند. البته احتمالات دیگری نیزوجود دارد، احتمال دارد درك کرده بودند که تازمانی که تجارت مکّه باسوریه قطع نمی شد فرستادن کاروان به سوریه از طرف مسلمانان غیر ممکن بوده است و این کار هنگامی عملی می شده است که طوایف اطراف جاده مطمئن شده باشند که مسلمانان به اندازهٔ کافی قوی هستند و ، به جای حمله به کاروانها ، می‌توانند از کالای آنان (در برابر دریافت مزد) حمایت کنند. دلایلی دردست است که نشان می‌دهد که بعضی از مسلمانان ازهمان آغاز کار به کسب در بازار یهودیان مدینه می‌پرداختند.

چون به این مطالب توجه کنیم به خوبی آشکار می‌شود که محمد صلی الله علیه و آله حتی پیش‌از ترك مکّه حمله به‌کاروانهای آن را به نظر امکان‌و یا احتمال می‌نگریسته است. در حمله‌ها مسلمانان جنبهٔ‌دفاعی داشتند. محمد صلی الله علیه و آله ممکن نبود از تشخیص این نکته غافل مانده باشد که‌اگر موفقیتی نصیب آنان می‌شد مردم مکّه‌را به اقدام متقابل وا می‌داشت. پس مقصود اصلی او ازاین حمله‌های کوچك تنها بر انگیختن مردم مکّه ودعوت آنان به مبارزه بوده است. فهم این نکته برای وجدان صلحجوی عصر ما بسی‌دشوار است که چگونه ممکن است یك پیشوای دین در جنگهای تهاجمی دخالت کند وحالت تجاوزدرپیش گیرد(۱).

---

(۱) مؤلف کتاب در این باب اشتباه کرده است و خود آیهٔ قرآن جواب آن را می‌دهد (سورهٔ توبه آیهٔ ۱۳) الا تقاتلون قوما نکثوا ایمانهم*

نخستین توضیحی که‌درباره این طرز فکر محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌توان‌داد آن است که حمله یا غزوه از اصول طبیعی زندگی اعرابیان است و حکم نوعی ورزش است نه جنگ. اعراب البته جنگهایی داشتند ولی جز در موارد مهم و جدّی به آن دست نمی زدند، غزوه ها بیشتر به منظور شترها یا دیگر دامهای طوایف دشمن (و فقط در موارد جدی) به قصد گروه زنان صورت می گرفت. عده‌ای از حمله کنندگان سعی می کردند که طرف را غافلگیر کنند و شترها و شتربانان آنها را بربایند و بقیهٔ طایفه از دور مراقب یاران خود می‌شدند. در عین حال حمله کنندگان دارای نیروی فوق‌العاده بودند و مقاومت بسیاری در برابر آنها نشان نمی‌دادند. حمله کنندگان مجبوربودند فوری پیش- از آنکه نیروی بیشتری برسد خود را به قبیلهٔ خود برسانند. اعراب معمولا در صورت تساوی شرایط از جنگ تن به‌تن خودداری داشتند هرگز حمله نمی کردند مگر آنکه قبلا از غفلت طرف مطمئن می‌شدند یا از لحاظ نیرو به‌برتری خوداعتمادداشتند هرچند این برتری موقتی باشد. از این جهت کشتار در غزوات بسیار کم و نادربود . کشتن بسیار خطرناك بود چه ممکن بود طرف در صدد انتقام برآید لذا اگر دشمنی بین دو قبیله وجود نداشت حتی‌المقدور سعی می کردند از خون ریختن خودداری کنند. در قرن هفتم رسم براین بود که اگر کسی برحسب تصادف کشته می‌شد طایفهٔ مقتول خونبهایی را که شتر بود قبول می کرد و بعضی این کار را اهانت می‌دانستند و آن‌را قبول شیر

---

* وهموا باخراج الرسول وهم بدؤکم اول مرة. پس آغاز جنك ازطرف مشرکان بود نه‌از جانب مسلمانان.

به‌جای خون تلقی می کردند.

نکتهٔ دیگری که باید در نظر گرفت این است که محمد ﷺ و معاصران او به‌جامعهٔ دینی نظر دیگری غیر از علمای مغرب‌زمین داشتند. در این دوره به‌نظر ما گروه دینی عده‌ای از افراد هستند که برای پرستش گروهی، دورهم جمع می شوند و شاید هدف و منظورهای محدود دیگری نیز داشته باشند.

ولی در نظر محمد ﷺ جامعهٔ دینی مرکب از گروهی مردم بود که از هرجهت باهم متحد شده‌باشند و یك واحد سیاسی‌را تشکیل دهند. اصولا فکر می کرد پیامبر کسی‌است که برای یك‌طایفه یا مردم مخصوص که یك‌واحد سیاسی‌باشد فرستاده می‌شود. از آنجا که‌عشیرهٔ محمد ﷺ هیچیك از آنهارا نداشت او به‌کار بردن کلمهٔ «امت» یا «جامعه» را برای گروه دینی وهمهٔ کسانی که پیام پیغمبر برای آنان بود و آن‌راپذیرفته بودند معمول کرد. درمکّه جامعهٔ‌اسلامی‌بی‌شباهت به جامعهٔ دینی نوین غرب‌نبود ولی باهجرت این عقیده توسعه‌بیشتری پیدا کرد. اسلام‌اسماًهم که باشد، دین یك‌جامعهٔ سیاسی شد واین‌جامعه دیگر تنهایك‌جامعه سیاسی نبود بلکه‌دین به‌مرور زمان دراغلب جنبه‌های زندگی مردم رسوخ کرد. اعضای این جامعهٔ سیاسی ودینی ازآن پس راه دیگری جزانتخاب کلمهٔ «امت» برای وصف جمعیت خودنداشتند، زیرا نه‌طایفه بودند ونه اتحادیه‌ای ازطوایف ونه سلطنتی داشتند واینها تنها واحدهای سیاسی بود که آنها می‌شناختند،

در غزواتی که ذکر شد تمام‌امت شرکت نمی‌جستند بلکه این کار فقط برعهدهٔ مهاجران بود. غزوهٔ بدر که در ماه مارس ۶۲۴ رخ

داد نخستین غزوه‌ای است که انصار (با مسلمانان مدینه) نیـز در آن شرکت جستند. هرچند ممکن است بعضی از آنان در غزوات سابق نیز شرکت کرده باشند به‌طور کلی بیشتر افرادی که درغزوات شرکت می کردند، از مهاجران مدینه بودند خصوصاً هنگامی که رهبری غزوه باخود محمد صلی الله علیه وآله بود. امتیاز بین فعالیتهای مهاجران وانصار در قرآن (سورهٔ ۸ آیات ۷۳تا۷۵)منعکس شده‌است که دربارهٔ مهاجران چنین می گوید: « ان الذین آمنوا و هاجروا و جاهدوا باموالهم و انفسهم فی سبیل الله » و دربارهٔ انصار می گوید. « و الذین اووا نصروا » ...

علت آنکه مهاجران در غزوات شرکت می کردند آن بود که محمّد صلی الله علیه وآله تصور می کرد که با آنان بدرفتاری کرده‌اند. در یکی از آیات قرآن دربارهٔ آنان چنین می گوید. « هاجروا من بعدهافتنوا ثم جاهدوا و صبروا...» (سورهٔ ۱٦ آیهٔ ۱۱۱) مقصود از « جاهدوا» به جنگ رفتن و جهاد کردن است. و در آیهٔ دیگر «سورهٔ ۲۲ آیهٔ ٤۰» علت این گونه رفتار با مردم مکّه را دشمنیهای آنـان تفسیر می کند و می گوید:

« اذن للذین یقاتلون بانهم ظلموا و ان الله علی نصرهم لقدیر. الّذین اخرجوا من دیارهم بغیر حق الا ان یقولوا ربنا الله... » می توان گفت که این آیه پاسخی است به‌شکایت بعضی از مسلمانان اسمی مدینه که عقیده داشتند غزوات امنیت تمام مدینه را درخطر افکنده است. در جواب آنان می گوید که چون با آنان به علت ایمان به‌خدا بدرفتاری شده‌است خداوند جبران آن‌را تصویب می کند.

پس خُواه محمد پیروان خُودرا وادار به این کار کرده و از اشتباه آنان برای صحیح جلوه دادن آن استفاده کرده‌است و خـواه در اثر فشار آنان تصمیم به‌چنین اقدامی گرفته است در هر صـورت «غزوه» که کار عادی اعراب بوددر جامعهٔ اسلام ازسر گرفته‌شده‌است ولی اند کی بعد تبدیل و تغییر پیدا کرده یعنی به صورت مبارزه با مؤمنان علیه اهل کفر در آمده و رنگ دین به خود گرفته است. در بارهٔ مهاجران گفته می‌شد که با مال وجان در راه خدا کوشش می کنند آنان می کوشیدند که پیشرفت یکی از هدفهای جامعهٔ اسلامی را با ایجاد منطقه‌ای که در آنجا خدا ازروی حقیقت پرستیده شود تأمین کنند. وچون هدف این کوشش آشکار شد مهاجران دلیلی برعدم شرکت انصار دراین کار نمی‌دیدند زیرا اگر کار کار خداست تمام مسلمانان باید در آن سهمی داشته باشند.

ازطرف دیگر چون مردم مکّه بر تعداد محافظان کاروانها افزوده بودند لذا برای پیروزی در غزوه‌ها احتیاج به مردان بیشتری بود. یکی از آیات که ظاهراً به تشویق انصار برای شرکت در غزوات نازل شده است ازاین قرار است. «یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و ابتغوا الیه الوسیلة و جاهدوا فی سبیله لعلکم تفلحون» (سورهٔ ٥ آیهٔ ٣٩). پس به علت دینی بودن غزوات بود که از مردم مدینه دعوت شد که در آن شرکت جویند. این تبدیل و تغییر غزوهٔ چادر نشینی دارای معانی وسیعتر از آن است که در انگلیسی ترجمه شده است. کلمه ای که معادل کوشش انگلیسی (Strive) به کار رفته است، جهد است که اسم مصدر آن «جهاد» است این کلمه بعد به معنای «جنگ مقدس»

درآمده است . چنین به نظر می‌رسد که کلمهٔ «غزوه» به «جهاد» تغییر نامی بیش نیست جز آنکه جنبهٔ دینی به آن داده است . ولی باز هم کاملا این طور نیست بلکه با تغییر زمان تغییری در طرز عمل نیز پیدا شده که دارای اهمیت بسیار بود. غزوه مبارزهٔ طایفه‌ای با طایفهٔ دیگر بود. حتی اگر دو طایفه دوست هم بودند دوستی آنها سرد وخشک بود و ممکن بود هرچند سالی غزوه‌ای نیز بین آنها رخ دهد، درصورتی که جهاد مبارزه دینی جامعهٔ مسلمان علیه اعضای غیر مسلمان و هدف آن توسعه جامعه بود. اگر اعضای طوایفی که ازطرف مسلمانان مورد حمله قرار می گرفتند به اسلام آوردن خود اقرار می کردند فوری از خطر حمله‌های بعدی معاف می‌شدند. در نتیجهٔ توسعهٔ جامعهٔ اسلامی، آماج حمله های مسلمانان نیز توسعه پیدا کرده است . این خاصیت جهاد بود که نیروی عرب را چنان به کار انداخت که در کمتر از نیم‌قرن امپراتوری وسیعی از اقیانوس اطلس و جبال پیرنه در غرب تا درهٔ جیحون و پنجاب در شرق به‌وجود آوردند و به طور یقین می توان گفت که بی‌جهاد این توسعه صورت نمی گرفت .

نخستین خونریزی:

آثار شرکت درغزوات علیه کفار مکه هنگامی آشکار شد که خون مردم مکّه در غزوهٔ ژانویهٔ ٦٢٤ ریخته شد. داستان این غزوات نکات چندی‌را برما آشکار می‌سازد. دستهٔ کوچکی مرکب ازهشت تا دوازده مهاجر تحت رهبری عبدالله بن جحش مأمور شدند که به فاصلهٔ دو روزه راه به‌سمت مشرق بروند و سپس نامهٔ سربه مهری را که به عبدالله داده شده بود باز کنند و مطابق دستورهای آن رفتار نمایند بدین

ترتیب هیچکس در مدینه نمی‌توانست از مقصد این عده آگاه باشد و اهالی مکه را مطلع سازد. وقتی عبدالله نامه را باز کرد دید بـه وی دستور داده شده است که به نقطه‌ای به نام «نخله» واقع درجنوب راه مکه برودودر آنجادر کمین کاروانی که از یمن به مکه بازمی گشت بنشیند. و همچنین به‌او دستور داده شده بود که اعضای گروه را از مقصد آگاه‌سازدو به آنان فرصت‌دهد که‌هریك می‌خواهندباز گردند زیرا اقدامات‌ممکن است خطراتی دربر داشته باشد و تمام کسانی که در آن شرکت می کنند باید از روی میل تن به این کار در دهند. نخست هیچیك ازاعضای گروه کناره گیری نکردند ولی چند لحظه‌بعد دوتن از آنان ناپدید شدند. پس از دو روز که از بازگشت موفقیت آمیز گروه مدینه می گذشت آنان نیز باز گشتند و داستانی ساخته بودند که چگونه شترهایشان آنها را به راه دیگر برده و از گروه جدا کرده است. ممکن است این ماجرا حقیقت داشته است‌ولی گمان نمی‌رود که کسی آن را باور کرده باشد.

عبدالله و بقیه گروه به نخله رسیدند، کاروان را یافتندوبدان ملحق شدند. در این کار دچار اشکالی نشدند زیرا چنین‌وانمود کردند که زواری هستند ومی‌خواهند به‌مکه بروند ودریکی ازماههایی بودند که درآن خونریزی حرام است. بدین ترتیب باکاروان همراه شدند تا فرصتی برای حمله به‌دست آورند. شاید در اول قصد داشتندحرمت ماه مقدس را بشکنند، ویا شاید امیدوار بودند از خونریزی در این ماه خودداری کنند، ولی فوری متوجه شدند که پیش از آنکه ماه‌به آخر برسد کاروان به محوطهٔ مقدس مکه خواهد رسید که‌خونریزی

در آنجا از محرمات به شمار می‌رود . وضع ازچه قرار بوده‌نمی‌دانیم فقط اطلاع داریم که مسلمانان درماه مقدس به محافظان کاروان حمله کردند. چون وقوع چنین حادثه‌ای اصلا در جادهٔ جنوبی مکه انتظار نمی‌رفت بیش از چهار محافظ با کاروان نبود. یکی کشته شد دو نفر اسیر گردیدند و چهارمی فرار کرد و اخباررا به سرعتی که‌می‌توانست به مکه رسانید ولی مسلمانان در رسانیدن کاروان و دو اسیر خود به مدینه دچارهیچ گونه مانع ومشکلی نشدند.

بی‌شك مردم‌مدینه مخصوصاً مهاجران ازاین دو حادثه‌شادمانیها کردند ولی بعضی نیز ناراحت بوده‌اند و ظاهراً عدهٔ این گروه اخیر بیش‌ازآنچه محمد صلی الله علیه و آله انتظارداشت بوده‌است وچنانکه گفته شدازتوزیع غنایم ممانعت کرد وحتی از پذیرفتن‌یك پنجم که به او تعلق‌می گرفت احتراز نمود تا موضوع روشن شود (تردیداست که آیا دادن‌یك‌پنجم غنایم به محمد صلی الله علیه و آله هنوز معمول بوده است یا خیر). مخالفت بیشتـردر اثر شکستن حرمت ماه مقدس بود. بعضی فکر می کردند که دعوت محمد صلی الله علیه و آله به پرستش‌خدا با اقدام اوبه شکستن حرمت ماه‌حرام‌منافات دارد، عدهٔدیگر تصور می کردند که این عمل سبب خواهد شد که‌خشم‌و بلای خداوند برآنان نازل شود . گروه دیگر هرچند دربارهٔ بلیات خدایی گفتگو می کردند ولی مقصود آنان بیشتر مردم مکه‌بودزیرا از این می‌ترسیدند که علاوه بر انتقام شخص مقتول و کاروان غارت شده، مردم مکه از اینکه این غارت در زیر چشم آنان صورت گرفته است بیشتر خشمگین شوند. از مردم مدینه نیز کسانی که با محمد صلی الله علیه و آله همراه نبودند این آتش را دامن می‌زدند و شك نیست مردم مکه نیز

کاملا بر افروخته شده بودند و به زودی درصدد انتقام بر می آمدند.

تردید و نگرانی محمد صلی الله علیه و آله ازمردم مدینه هنگامی پایان پذیرفت که آیه‌ای بر او نازل شد (سورهٔ ۲ آیهٔ ۲۱٤) مبنی بر اینکه هنگامی که جنگ در ماههای حرام ممنوع است بازداشتن مردم ازراه خدا و ایمان نیاوردن به او و آزار رسانیدن به ایمان آورندگان از کشتن بدتر است. در آن ذکری ازخطرات مادی ودنیوی مردم مکه نشده و تعجب آنکه مقدس بودن ماه نیز انکار نگردیده است. آنچه مورد توجه است این است که شکست حرمت این ماه از بعضی از انواع مخالفت بادین اسلام بهتر تلقی شده است احتمال دارد که خود محمد صلی الله علیه و آله اعتقادی به مقدس بودن این ماهها نداشته است چه تقدس ماهها به دین مربوط نبوده است و دیگر جای آن نبود که مخصوصاً درمیان پیروان خود در مدینه به این موضوع اهمیت بدهد. از طرف دیگر محمد صلی الله علیه و آله از همان زمان اول خدا را رب الکعبه معرفی کرده (سورهٔ ٦ آیهٔ ۳٤) و بعدها گفت که مقدس بودن سر زمین مکه ناشی از فکر خود اوست (سورهٔ ۲ آیهٔ ۱۱۹ و سورهٔ ۳ آیهٔ ۹۱) و همچنین است مقدس بودن بعضی از ماهها (سورهٔ ۹ آیهٔ ۳٦). با توجه به ماهها برای یك مسلمان دو حالت که بااصول دین وفق می داد امکان داشت. نخست آنکه مطابق آنچه درسورهٔ ۹ آیهٔ ۳٦ ذکر شد، این خدا بود که ماهها را مقدس اعلام کرد و بی ایمانان نمی توانند از مقدس بودن ماهها استفاده کنند دوم آنکه مقدس بودن ماهها از بقایای کفر وشرك است و مسلمانان احتیاجی به حفظ آن ندارند ظاهراً محمد صلی الله علیه و آله به نکته دوم بیشتر توجه داشته است چه سعی می کرده است دین خود را بیشتر به دین یهود شبیه کند. باوجود این

در همان هنگام که دربارهٔ هیئت مأمورحمله به کاروان می اندیشیده مجبور شده‌است ازیهود دوری کند و دین خودرا بیشتر به‌صورت یك دین عربی در آورد و این کار را با مصالح روز سازگارتر می‌دیده است.

غزوهٔ نخله را تاجایی که‌اطلاع دردست بود شرح‌دادیم‌ولی‌هنوز نکات بسیاری هست که‌تاریك‌است. آیه‌ای که دربارهٔ جزئیات آن‌بحث کرده باشد فقط یکی ازچند آیه است و انگیزه‌های آن بایدازحقایق خارجی استنباط شود اما آنچه مسلم‌است این است که محمّد صلی الله علیه وآله کم یا بیش تقصیررا به گردن‌اهالی مکه افکنده است‌زیرا آنان قوی ترین‌و ثروتمند ترین مردم این ناحیهٔ‌عربستان یاشاید جهان بودند. هرچند این واقعه کوچك بودولی به‌حیثیت واعتبار آنها لطمه‌وارد می‌ساخت چنانکه تحمل آن برای آنان دشوار بود و از آن ساعت در صدد کشیدن نقشه‌ای بودند که‌درسی به‌محمّد صلی الله علیه وآله نودولت بدهند.

قطع رابطه با یهودیان

روایتی است مبنی براینکه روزی محمّد صلی الله علیه وآله رهبری نماز جماعت را برعهده داشت وحی براو نازل شد که‌به وی دستور می‌داد که به جای اورشلیم رو به‌مکه بایستد. او و مسلمانان نماز را روبه اورشلیم شروع کرده بودند اما چون این وحی نازل‌شد همگی بر گشتند ورو به‌مکه ایستادند.

این واقعه درمصّلای ناحیهٔ قبیلهٔ سلیمه رخ داد و آنجا را بعد مسجد قبلتان نامیدند آنچه جالب است این است که چرا این تغییر باید در آنجا صورت گیرد، زیرا پیش از هجرت یکی از اعضای‌همین

قبیلهٔ سلیمه تقاضا کرده بود که به جای اورشلیم رو به مکه بایستند. تاریخ این واقعه ۱۱ فوریه ۶۲۴ ذکر شده است.

در حقیقت این واقعه و تغییر قبله به همین سادگی و فوری صورت نگرفته است. آیاتی که دربارهٔ این تغییر در قرآن آمده است (سورهٔ ۳ آیات ۱۳۶ تا ۱۴۷) نشان می‌دهد که این آیات در زمانهای مختلف نازل شده است لذا برخی عقیده دارند که بین فسخ قبلهٔ اورشلیم و قبول مکه فاصلهٔ زمانی بوده است. اگر چنین هم نباشد محمّد صلی الله علیه و آله بیش از این تغییر، اندکی در این باب تردید داشته است.

علاوه بر موضوع دینی و عقلی ممکن است علت این تغییر بر اساس تغییر گروه بندی طوایف نیز بوده که محمّد به یکی از آنها متّکی بوده است. منابع در این باره چیزی نمی گویند ولی اگر کسی به دقت به آنان که در ظرف ماههای مارس و آوریل ۶۲۴ به محمّد صلی الله علیه و آله یاری کردند توجه کند در خواهد یافت که تغییرات سیاسی نیز در کار بوده است. مخصوصاً قطع رابطه با یهود که تغییر قبلهٔ آن مشخص است منتج به بیزاری و خشمگین شدن عبدالله بن ابی گردید که با عده ای از یهودیان روابط دوستانه داشت و محتملاً امیدوار بود به یاری آنان به آرزوی خود برسد و حاکم مدینه شود. در این مورد بود که منافقان دشمن و مخالف سیاست محمّد صلی الله علیه و آله شدند بی شك دلیل خشم و برافروختگی محمّد صلی الله علیه و آله از مردم مکه به علت مخالفتی است که با او داشته اند. در عین حال یکی از افراد بسیار مهم و برجستهٔ مدینه سعدبن معاذ با محمّد صلی الله علیه و آله که در این هنگام کاملا آشکار شده بود آغاز کرد. او رئیس قبیله بنی عبدالاشهل بود و هرچند قبیله او با قبیلهٔ سلیمه در جنگ

بودند با قسمت مهمی از آن روابط دوستانه نیز داشتند. حمایت سعد از محمد صلی‌الله علیه وآله شامل دویست نفر از انصار می‌شد که در جنگ بدر شرکت جستند و علیه قبیله قینقاع اقدام کردند و از این تاریخ به بعد نام او همیشه جزء پیشقدمان انصار یا مسلمانان مدینه ذکر شده است. لذا می‌توان گفت که مخالفت با وقایع نخله و قطع رابطه با یهودیان و رو گردانیدن از عبدالله بن ابی و رو آوردن به سعدبن معاذ همه به هم مربوط است و همچنین می‌توان گفت که تغییر قبله نیز نتیجهٔ اقدام بعضی از قبایل ضد یهود مدینه بوده است و خواسته اند بدین وسیله وانمود کنند که از محمد صلی‌الله علیه وآله حمایت می کنند و او نیز خودرا تسلیم آنان کرده است.

قطع رابطه با یهود جنبه‌های چندی داشته و موجب تغییرات دیگری نیز شده است. تا این زمان مسلمانان مخصوصاً انصار روزهٔ روزمسح یهودیان‌را نگاه می‌داشتند و محمد در سال ٦٢٣ (شایدژوئیه) دستور عمل به آن‌را داده بود درولی فوریه یا مارس ٦٢٤ دراین روزه منسوخ گردید و روزهٔ ماه رمضان برای تمام مسلمانان اجباری شد. روزهٔ رمضان در ٢٦ فوریه ٦٢٤ آغاز گردید و بعضی‌ازمنابع‌می نویسند که عده‌ای از مسلمانان حتی هنگام جنگ بدر که در آغاز مارس روی داد آن را نگهداشتند. اما ظاهر امر نشان می‌دهد که روزه تا بعد از جنگ بدر برقرار نشده بود و آن را به شکرانهٔ پیروزی بجای آوردند همچنانکه روزهٔ یهود شکرانه و علامت نجات ملت اسرائیل از دست فرعون و سپاه‌او، در دریای احمر بود.

مهمترین جنبهٔ قطع رابطه بایهودیان جنبهٔ عقلی آن بوده است
چه آنان به‌تمام افکاری که موقعیت محمد صلی‌الله علیه وآله بر آنها استوار بود حمله
می کردند می گفتند که بسیاری ازمطالب قرآن با آنچه در کتب‌قدیم
نوشته‌شده‌ودردست آنهاست مغایرت‌ومباینت‌دارد بنابراین دروغ است و
نمی‌توان آنهارا وحی ومحمد صلی‌الله علیه وآله را پیغامبر دانست. این موضوع بسیار
مهم وجدی بود، چه اگر عده‌ای از مسلمانان معتقد می‌شدند به این ،
که آنچه یهودیان می گویندصحت دارد سازمان جامعه‌ای که محمد صلی‌الله علیه وآله
آن را بازحمت تأسیس کرده‌بود درهم می‌ریخت، مخصوصاً باافزایش
مخالفت باسیاست او احتیاج به‌حمایت مردانی داشت که ازصمیم‌قلب
به دین او ایمان آورده باشند ولی اقدامات یهود سبب‌می‌شد که اواز
این حمایت‌محروم گردد وچون‌یهودیان‌دارای کتاب بودندمی‌توانستند
این عمل‌را به‌طورمؤثری‌انجام‌دهند.

حمله یهودیان بیشتر درحول عقاید دین ابراهیم مرکوز شده
بود. در قرآن محمد صلی‌الله علیه وآله همیشه گفته بود که پیامهای او نظیر انبیای
پیشین است مخصوصاً از موسی وعیسی، بانیان دین یهود و مسیحیت،
به احترام یاد کرده‌است. این عقیده را نمی‌توان‌از اسلام‌جدادانست‌و
قسمت مهمی از ادعای محمد صلی‌الله علیه وآله است، که به کفار مکه پیشنهادشده و
چندین آیهٔ قرآن به آن اختصاص یافته است. با وجود این برای
یهود مشکل نبود که نکات مورد اختلاف را تعیین کنند. تنهاراه دفاع
در برابراین، که‌یهودمی گفتند قرآن دروغ‌است، این بود که‌بگویند
این انحراف و خطا از جانب یهودیان است ، گر چه محمد صلی‌الله علیه وآله خود

می دانست که این روش کافی نیست ، ولی ابتدا که این فکر به خاطر او رسید ، آن را مناسبترین فکر در وضع موجود یافت .

اعتراف شده است که دین ابراهیم از حیث صفا و سادگی دین حقیقی خداست و شباهت بسیار با ادیان انبیای دیگر دارد که محمد صلی الله علیه و آله نیز یکی از ایشان است. اگر یهودیان و مسیحیان اختلافی دارند مربوط به خود آنهاست بعضی از قوانین مخصوص یهود ممکن است از جانب خدا فرستاده شده باشد ولی این دستورها فقط برای یهود صادر شده است و برای تنبیه آنها بوده است. بعضی از مطالب که یهود ادعا می کنند، وحی منزل است، این طور نیست بلکه چیز هایی است که خود به کتاب افزوده اند ، وظاهراً اشاره به قانون شفاهی یهود است. قرآن یهود و مسیحیان را متهم می کند که در کتابها دست برده ودر کتمان واخفای آنها کوشیده اند. مقصود قرآن ازاین جمله آن است که یهودیان ومسیحیان بعضی از آیات کتاب را غلط ترجمه وتفسیر کرده اند، ولی بعدها در اسلام بدین معنی درآمده است که در تمام یا قسمت اعظم انجیل انحرافاتی رخ داده است و قابل اعتماد نمی باشد . مراد از این بیان آن است که یهودیان در بارۀ بعضی از آیات که ظهور محمد صلی الله علیه و آله را پیشگویی کرده است سکوت اختیار کرده اند .

این طرز بیان مطالب چنان با حقیقت وفق می‌داد که یهود نمی‌توانستند آن را انکار کنند. این بیان مسلمانان قابل انکار نبود که ابراهیم یهود نبود زیرا یهودیان مجبور بودند بپذیرند که ابراهیم پیش از ظهور دین یهود می‌زیسته است چه دین یهود با یعقوب آغاز شدو

مسلمانان آن‌را ازموسی می‌دانستند. وقتی مسلمانان دلیل می‌آوردندو می گفتند اعتراض یهودیان به محمّد صلّی الله علیه وآله شگفت انگیز نیست زیرا آنها بسیاری از انبیای دیگررا نیز با اینکه در کتب یهود ذکر آنها آمده است رد کرده‌اند یهود نمی‌توانستند آن را انکار کنند و این حقیقت بود . از طرف‌دیگرقرآن یهود را از باب این ادعا که قوم بر گزیدهٔ خدا هستند سخت مورد انتقاد قرار داده است . در قدیم درمیان عرب رسم بر این بود که اگر کسی ادعایی می کرد از او می‌خواستند که قسم بخورد تا اگر ادعای او دروغ باشد مرگ ونکبت او را دریابد. لذا ازیهود دعوت شد که سوگند یاد کنند که دوست خدا هستند و تنها آنها می‌توانندبه بهشت‌بروند. این دعوت دریهودیان‌تولید نگرانی نکرد ولی جواب ندادن به آن ضعف آنـان را دربرابرعرب نشان داد. یکی دیگر از دلایل قرآن علیه یهود این بود که مسیحیان نیز ادعایی نظیر آنها دارند پس هردو دروغ می گویند.

تشبیه دین اسلام به‌دین ابراهیم انجام دادن بعضی از تشریفات را آسان می کرد چه عقیده داشتند که کعبه توسط ابراهیم ساخته شده است و نیز معتقد بودند که عرب از اولاد اسماعیل هستند این عقیده را نیز از عهد عتیق گرفته بودند. دین ابراهیم در ابتدا حنیفیه‌یادین حنیف نامیده شد . دربارهٔ کلمه حنیف علمای مغرب زمین بحث بسیار کرده‌اند . گویا قبلا یهودیان و مسیحیان آن را به جای کلمهٔ «مشرك و کافر » به‌کار می‌بردند . به پیروان یونانی مآب دین سابق « عربی- سوری » نیز اطلاق می‌شده است. پیش از اسلام در عربستان کسانـی بودند که علاقه به یکتاپرستی داشتند. نویسندگان اسلامی‌این گروه

را حنفیان نامیده‌اند ولی آنان این کلمه را درمورد خود به‌کار نمی‌بردند در قرآن این کلمه دوبار به کار رفته است و به معنای کسی است که نه یهودی است و نه مسیحی. مسیحیان «حنفی» را به جای مشرک و کافر به کار می‌بردند و با آن مسلمانان را تهدید می کردند و شـایـد علت آن که مسلمانان به آن توجه داشتند از این جهت بوده است و برای مدتی فقط به‌این قانع بودند که بگویند. تابع دین ابراهیم یعنی حنفی هستند و بعدها حنیف و مسلم را به عبارت دین ابراهیم ترجیح دادند. مسلم معنی وصفی دارد و به معنای «تسلیم شونده به خدا» است و این کلمه برای ابراهیم مناسب بود زیرا به اتفاق پسرش که خدا گفته بود او را قربـان کند خویشتن را تسلیم به خدا کرد (قرآن سورهٔ ۳۷ آیهٔ ۱۰۳) . اسلام مصدر آن و به معنای «تسلیم شدن به‌خدا» است و نام خوبی برای دین است، هرچند می‌توان این نام را ازهمان آغاز کار برای دین محمد ﷺ به‌کار برد ولی تا دورهٔ مدینه به کاربرده نشده است.

تصور آنکه اسلام بازگشت به همان دین ابراهیم است با نظریهٔ علمای تاریخ مغرب زمین وفق نمی‌دهد ولی از نقطهٔ نظر جامعه شناسی باید قبول کرد که دین مذکور درمحیط اصلی خود مؤثر بوده است و محمد ﷺ با مختصر اصلاح، افکاری به دست آورد که اساس دین خود را بر آن استوار ساخت و از انتقاد خصمانهٔ یهود نیز خود را رهایی بخشید. کار محمد ﷺ تطبیق دادن افکار جدید با شرایطی بود که در آن عادات وفعالیتهایی که مبتنی برنظریات بود دیگر دوام ومناسبتی نداشت. با رفتاری که‌یهود در پیش گرفته بودند محمد ﷺ نمی‌توانست

بیش از این به اتکای شهادت انجیل ندای پیغمبری در دهد چنانکه در مدینه کرده‌بود. پس مجبور بود درعقیدهٔ خود نسبت به‌یهودیان تجدید نظر کند (؟) اما فرضیهٔ دین ابراهیم نیز پس از تعمق بسیار برای پیشرفت کار او مناسب به نظر نمی‌رسید. وضع طوری بود که محمد صلی‌الله علیه وآله در اثر پیشامدها مجبور بود نظریهٔ جدیدی نسبت به یهودیان و آن‌دسته از اهل مدینه که علاقه به یهود داشتند (مانند عبدالله بن أبی) ، و گروهی که ضد یهود بودند (مانند سعدبن معاذ) ، اتخاذ نماید. در ضمن می‌بایست کاری نکند که موجب سستی ایمان پیروانش گردد. در چنین‌موقعیت محمد صلی‌الله علیه وآله نمی‌توانست تصمیم عملی بگیرد مگر آنکه فکری پیدا کند که بتواند بر روی آن بایستد. تصمیم بر خودداری مصالحه با یهودیان و دوستان آنها و قبول این فرضیه که دین‌اومانند دین ابراهیم است دو جنبهٔ یك تصمیم بود.

محقق مغرب زمین باید اقرار کند که فرضیهٔ دین ابراهیم نیز کاملا بی پایه و بی اساس نیست . شاید اسلام کاملا با آنچه در بارهٔ دین‌ابراهیم تصورمی کنیم مطابقت نکندولی‌اصول آن از بعضی ازجهات به‌اصول‌یهود ومسیحیت بستگی دارد واین‌اصول‌همان سنتی‌است که در زمان ابراهیم‌آغاز شده است . پس اسلام شکلی ازدین ابراهیم به‌شمار می رود و این شکل با دید مردمی که رسم و زندگی آنان با روش ابراهیم نزدیکتر از رویهٔ جامعهٔ یهود و مسیحیت بوده است ، سازگارتر است .

غزوهٔ بدر (۱۵ مارس ۶۲۴)

هنگامی که محمد صلی الله علیه و آله سر گرم مسائلی بود که ذکر آن گذشت آگاهی یافت که کاروان بزرگی متعلق به اهل مکه از غزه به مکه باز می گردد. احتمال دارد که کاروانهای کوچکی از ترس مسلمانان با هم ملحق شده تشکیل کاروان بزرگی را داده بودند زیرا حمایت از یك کاروان بزرگ آسانتر است تا حمایت از کاروانی کوچك. بنا بر روایات ارزش کالای این کاروان هزار شتری ۵۰٫۰۰۰ دینار بوده است و تقریباً تمام تجار مکه سهمی در آن داشته‌اند و در حدود هفتاد نفر آن را بدرقه می کرده‌اند، و ریاست کاروان با ابوسفیان بن‌حرب بوده که یکی از قوی‌ترین افراد مکه به شمار می‌رفته است.

از نقطهٔ نظر اهمیت کاروان محمد صلی الله علیه و آله سعی کرد تا می توانست نیروی بزرگتری برای گرفتن آن گسیل دارد و در این قسمت اینك سعدبن معاذ نیز از او پشتیبانی می کرد. بنا برروایات محمد صلی الله علیه و آله توانست ۳۰۰ نفر آماده کند و بنا بر فهرست دیگری ۳۲۸ نفر از انصار و ۸۶ نفراز مهاجران را آماده ساخت. این عده بزرگترین واحدی بود که تا آن وقت به رهبری محمد صلی الله علیه و آله تشکیل یافته بود و نخستین نیرویی بود که انصار رسماً در آن شرکت داشتند، اگر عدد ۱۵۰ تا ۲۰۰ مبارز که سابقاً در تحت ریاست محمد صلی الله علیه و آله جنگیده اند صحیح باشد ناچار در آن لشکر کشیها هم عده‌ای از انصار شرکت داشته‌اند ولی بی شك از اهالی فقیر مدینه بوده‌اند که طمع غارت و به دست آوردن غنایم آنان را به جنگ کشانیده بود. گفته شده است که در پیمان محمد صلی الله علیه و آله با مردم مدینه مقرر بود که فقط در داخل مدینه از او

دفاع و پشتیبانی کنند. اگر چنین باشد پس درغزوات و لشکر کشیهای اول فقط مهاجران شرکت می‌جستند و اهل مدینه به‌طور قبیله‌ای توجه و علاقه ای بدان نداشتند هرچند ممکن است عده‌ای شخصاً در آن مداخله کرده باشند. حضور سعدبن معاذ و بیش از ۲۰۰ تن از انصار در غزوهٔ بدر آنهم در دنبالهٔ وقایع دو ماههٔ گذشته نشانهٔ آن است که تغییری در سیاست انصار پیدا شده بوده است و عده‌ای حاضر شده‌اند از سیاست محمد صلی‌الله علیه وآله در بر انگیختن مردم مکه پشتیبانی کنند.

در عین حال شاید به وسیلهٔ دشمنان محمد صلی‌الله علیه وآله در مدینه ، اهالی مکه از خطری که کاروان را تهدید می کرد آگاه شدند و به‌رهبری ابوجهل به آماده کردن نیروی بزرگی پرداختند . رئیس یکی از طوایف مجاور که با اهل مکه دشمنی‌خونی و قبیله‌ای داشتند ، قول داد که حتی اگر مکه بی‌دفاع بماند به آن حمله نخواهد کرد . در نتیجه ۹۵۰ نفر عازم شدند. ابوجهل امیدوار بود که محمد صلی‌الله علیه وآله وپیروان او را تار و مار سازد به طوری که دیگر یارای حمله به کاروانهای مکه را نداشته باشد.

قسمتهای مختلف در محلی موسوم به بدر که دارای چند حلقه چاه بود جمع شدند. بهترین راه برای رسیدن از مدینه بدانجا راه ساحلی سوریه به مکه بود. محمد صلی‌الله علیه وآله روز پیش از جنگ و ابوجهل نه روز پیش از آن عازم محل شدند. هدف اصلی محمد صلی‌الله علیه وآله کار وان بود. آبوسفیان که از مقاصد او آگاه بود با رفتن از بیراهه توانست از برخورد با مسلمانان خودداری کند. ظاهر امر چنین نشان می‌داد که ممکن است این لشکر کشی با شکست مواجه شود و برای مسلمانان

با دست خالی بر گشتن بسیار سخت و نا گوار بود. چه ممکن بود آن را بر ترس و ضعف آنان در برابر نیروی مکه حمل کنند. لذا در همان نزدیکی باقی ماندند و در شب چهاردهم مارس در کنار چاههای بدر اردو کردند.

در این هنگام خبر به ابوجهل رسید که کاروان نجات یافته است روایت بر این است که عده‌ای از اهالی مکه آهنگ باز گشت داشتند زیرا می گفتند تنها علتی که ممکن است جنگ بین محمد ﷺ و آنها را روشن کند قصاص خون مردی است که در نخله کشته شده بود و یکی از رؤسای طوایف مکه حاضر شد برای حفظ صلح خونبهای او را بپردازد. ولی ابوجهل با مهارت او را وادار کرد که پیشنهاد خود را پس بگیرد زیرا او بهتر از همه می‌دانست که تجارت مکه تا چه اندازه از طرف محمد ﷺ به خطر افتاده است وسعی داشت کاری کند که راه این خطر را ببندد یا لااقل تغییری در آن بدهد.

محرك دیگر او مسائل شخصی بوده است، حق فرماندهی جنگ به ابوسفیان داده شده بود و فقط در غیاب او بود که ابوجهل می‌توانست بر چنین نیروی بزرگی فرمانروایی کند و اینك او می خواست از فرصت استفاده کند. بقیهٔ مکیان که از محرك واقعی ابوجهل و رقابت او با ابوسفبان آگاهی داشتند قبلاً حاضر به ماندن در میـدان حرب نبودند لذا دو طایفه کاملا خارج شدند و از بقیه درخواست شد که در باز گشت به خانه‌های خود شتاب کنند. در شب چهاردهم مارس اردوی مخالف از اردوی مسلمانان چندان دور نبود.

هیچیك از دو طرف علاقهٔ شدید به جنگ نداشتند بلکه بنا بر

عادت عرب هر طرف می کوشید بی آنکه دست به جنگ بزند طرف دیگر را تحت تأثیر قرار دهد. اکثر مسلمانان تصورمی کردند برای غارت کاروانی آمده‌اند که‌عدهٔ نگهبانان و بدرقه کنندگان آن کمتر از عدهٔ آنان است. اغلب مکیان هم فکر می کردند به اندازه‌ای قوی هستند که مسلمانان از نزدیك شدن به آنان خودداری خواهند کرد حتی ممکن است خود ابوجهل نیز چنین تصوری داشته است هر چند بی میل نبود تصادمی رخ دهد. به دشواری می‌توان گفت که در فکر محمّد صلی الله علیه وآله چه می گذشته است. اگر سیاست‌او برانگیختن‌مکیان بوده و تصور می کرده است که مسلمانان از عهدهٔ کفار بر نمی آیند پس سعی داشته است وضعی به وجود آورد که مسلمانان بی‌آنکه به شرافت آنان لکه‌ای وارد آید از جنگ اجتناب کنند.

این در حقیقت آن‌چیزی است که رخ داده است هردوطرف به طور غیر منتظره چنان خود را نزدیك دشمن یافتند که باز گشت بی رسوایی ممکن نبود. دسته‌ای از افراد دیده‌بانی اردوی مسلمانان یکی از سقاهای مکّیان را اسیر کردند و وقتی ازاو باز پرسی شد حقایق نیروی ابوجهل آشکار گردید ولی تعداد افرادی که او ذکر می کرد به اندازه‌ای بود که مسلمانان تصور کردند دروغ‌می گویدو اورا تنبیه کردند. سپس محمّد صلی الله علیه وآله به بازپرسی پرداخت و دریافت که حقیقت می گوید. و شاید خود او قبلا اطلاعاتی در بارهٔ تعداد نیروی مکیان داشته است. به هر صورتی که باشد اطلاع محمّد صلی الله علیه وآله در بارهٔ نیروی دشمن بیش از اطلاعاتی بود که آنان دربارهٔنیروی‌مسلمانان داشتند و این امر سبقت‌دراقدام را به‌محمّد صلی الله علیه وآله می‌داد.

محمد صلى الله عليه وآله چون دریافت که ابو جهل چندان دور نیست دستور داد تمام چاهها را به‌استثنای یك‌چاه که نزدیك مکه بود و مردانش دور آن چادر زده بودند ببندند. در این صورت‌بود که‌دشمن که‌احتیاج به آب داشت مجبور به جنگ می‌شد مخصوصاً در زمینی که محمد صلى الله عليه وآله انتخاب کرده بود. صبح پانزدهم مارس به طرف چاهها پیش رفتند البته می دانستند که محمد صلى الله عليه وآله در همان نزدیکی است ولی هنگامی متعجب شدند که‌می‌دیدند بی‌جنگ‌نمی‌توانند آب به‌دست آورند حتی اگر احتیاج به آب هم‌نداشتند نمی‌توانستند دیگر باز گردند زیرا این اقدام موجب بی‌آبرویی می‌شد.

جنگ ظاهراً چنانکه رسم عرب بود با مبارزهٔ تن به تن آغاز شد که در آن امتیاز و برتری با مسلمانان بود و عده‌ای از رهبران مکه که ابوجهل نیز جزء آنان بود کشته شدند. از هر دو طرف‌تیر اندازی نیز صورت گرفت و موجب کشته شدن چند تن شد. درپایان هر دو نیروبه هم ریختند وکار منجر به فرار مکیان شد. هر چند منابع فراوان است ولی بیش ازاین دربارهٔ این غزوه چیزی نمی‌توان گفت تردیدی در بارهٔ جنگ وجود نداشت. نیروی ۳۰۰ نفری محمد صلّی الله علیه و آله تقریباً نیروی مکیان را که عدهٔ بیشتری بودند کاملا از پای درآورده و عده ای از رؤسای آنها را کشته بود. تعداد کشتگان دشمن را از ٤٥ تا هفتاد نفر نوشته‌اند و همین مقدار هم‌اسیر شدند (در فهرستها از ٦٨ تا ٦٩ نفررا‌نام‌برده‌اند) برای به دست آوردن این پیروزی مسلمانان فقط چهارده نفر کشته دادند شش تن ازمهاجران وهشت تن ازانصار. محمد صلى الله عليه وآله خود

در جنگ شرکت نـداشت ولی در حالی که ابو بکر در کنارش ایستاده بود آن را از سنگر نزدیکی هدایت می کرد و بیشتر اوقات را سر گرم دعا بود و بنا بر بعضی از روایات اعمال دینی نیز داشت.

مسلمانان غنایم بسیاری به دست آورده بودند و برای آنکه علاقه به غنایم مانع تعقیب دشمن نشود محمد صلی الله علیه و آله اعلام کرد که تمام غنایم به استثنای کشتگان و خونبهای زندانیان به طور مساوی بین کسانی تقسیم خواهد شد که در جنگ شرکت جسته اند. مبلغ خونبها نیز سنگین بوده است زیرا عدهٔ بسیاری از اسیران از خانواده‌های ثروتمند بودند. کسانی که به اندازه کافی با نفوذ یا ثروتمند نبودند محمد صلی الله علیه و آله آنان را بی دریافت خونبها آزاد کرد. سخاوت به هر شکل که باشد همیشه مورد تحسین عرب بوده است ولی محمد صلی الله علیه و آله می‌دانسته است که باید روزی مردم مکه را در کنار خود داشته باشد. چند هفته بعد عده‌ای از اهالی مکه به مدینه رفتند تا ترتیب خونـبها و آزادی اسیران را بدهند.

اما زندگی کاملا خوشایند نبود. با یک یا دو تن اسیران با سختی و خشونتی رفتار شد که واقعاً نمونهٔ خشونت عصر بوده است. نظر عمومی بر این بود که شخص هر طور که بخواهد می تواند با اسیر خود رفتار کند ولی همیشه این نکته را در نظر داشتند که چه رفتاری در خور او و قبیلهٔ اوست. در بدر لااقل یک کافر که به دست یک مسلمان اسیر می‌شد مورد حمله قرار می گرفت و به دست گروهی از مهاجران که خصوصاً از او نفرت داشتند کشته می‌شد. البته دستگیر کنندهٔ اسیر نیز از فدیهٔ آزاد کردن اسیر خود محروم می ماند.

چون خبر به محمد صلی الله علیه وآله رسید در صدد منع این گونه قتلها بر آمد اما به دستور او دو تن اسیر دیگر اعدام شدند. یکی از آن دو اشعاری در بارهٔ محمد صلی الله علیه وآله نوشته بود و دیگری گفته بود که داستانهای پارسی که می داند، از داستانهای قرآن بهتر است. این مطلب خشم محمد صلی الله علیه وآله را بر انگیخت چه وی در تمام مدت عمر از این گونه جمله‌های ادبی ناراحت می‌شد و در نظر او گناهی نابخشودنی به شمار می رفت. موضوعاتی مانند رفتار با اسیران دارای اهمیت بسیار است چه طرز فکر محیطی را که اسلام در آن متولد شده بود نشان می‌دهد.

نبودن اتحاد در بین مردم مکه به شکست آنان یاری کرد. از ۹۵۰ نفری که از مکه بیرون رفتند فقط ۶۰۰ تا ۷۰۰ نفر باقی ماندند که البته همهٔ آنان به حکمت سیاسی ابوجهل معتقد نبودند، و در عین حال قسمتی به علت ثروت خود و تسلّط بی رقیب بر عربستان غربی بی‌اندازه به خود اعتماد داشتند آنان، تا حدود سال (۵۹۰) در هیچ کار جنگی و جدی دخالت نداشتند و زندگی آسوده و متجملی آنان را مردمی ملایم و آرام بار آورده بود. اما هنگامی که یادداشتهای مهاجران مکه و انصار مدینه را تحت مطالعه قرار دهیم در بین آنها از لحاظ جنگاوری امتیازی وجود ندارد، پس نمی‌توان گفت که کفار مکه زندگی آرامی داشته‌اند.

پس آنچه حقیقت دارد این است که کفار مردمی بودند سالخورده در صورتی که مهاجران جوان و دارای نیروی جوانی بودند. از طرف دیگر مسلمانان به علت عقیده‌ای که به زندگی آینده داشتند با

شجاعت می جنگیدند و اعتماد محمد صلی الله علیه و آله که بر ایمان ثابت او به خدا استوار بود در پیروانش ایجاد اعتماد می کرد.

مشخصات و اهمیت غزوه بدر

شکست بدر برای اهل مکه واقعهٔ غم انگیزی بود. از پانزده تا بیست نفر افراد با نفوذ و محبوب مکه دوازده تن کشته بودند. ابو سفیان زنده بود، و البته بر سیاست مکه در سه سال بعد نظارت داشت، و مردان جوان دیگری بودند که به تدریج رو می آمدند و جای گذشتگان را می گرفتند. با وجود این از دست دادن قدرت و تجربه امکان پذیر نبود.

از دست رفتن حیثیت و اعتبار نیز بسیار مهم بود، هر چند که اثرات آن فوری ظاهر نشد. با اینکه مردم مدینه با نیرو های کمی در جنگ وارد شدند و پیروز گشتند، باز این شهر، نه آن قدرت و نه آن مهارت لازم را داشت که بتواند جای مکه‌را در تجارت بگیرد و پایتخت عربستان بشود با وجود این در اعتبار مکه تزلزلی رخ داده بود. دشمنان قدیم مانند طایفهٔ هوازن در فکر بودند که چه وقت مجدداً با مردم مکه زور آزمایی خواهند کرد ولی این بر خورد بین محمد صلی الله علیه و آله و اهل مکه اجتناب پذیر نبود.

ابوجهل در نظریهٔ خود حق داشت که می گفت، مبارزهٔ محمد صلی الله علیه و آله برای به دست گرفتن موقعیت مکه است. مکیان فقط هنگامی می توانستند اعتبار خود را دو باره به دست آورند و حفظ کنند که محمد صلی الله علیه و آله را خرد کرده باشند. و می بایست تمام کوشش آنها متوجه این امر باشد.

پس محمد صلی‌الله علیه وآله در انتظار واکنش شدیدی از طرف مردم مکه بود و در مرحلهٔ نخست می‌بایست کارها را طوری مرتب کند که بتوانند با این واکنش روبه‌روشود. آیا می‌توانست در مدت کوتاهی به‌شمارهٔ پشتیبانان خود بیفزاید و از عدهٔ مخالفان بکاهد؟

این اشتباه است که به حادثهٔ بدر فقط به نظر یک‌واقعهٔ سیاسی سیاسی نگاه کنیم. زیرا این غزوه برای محمّد صلی‌الله علیه وآله و پیروانش دارای معنای دینی عمیقی بوده است ابتداسالهای سخت و خسته کننده‌وتوأم بامخالفت مکه بوده است . پس از آن‌ماههای طولانی مدینه‌پیش آمد که در آن همه چیز ناراحت کننده بود. حال باچنین پیروزی شگفت انگیزی رو به روشده بودند و آن رااثر ایمانی‌می دانستند که آنان را درروزهای ناامیدی حمایت و نگهداری کرده بود. این خدا بود که به‌سبب ایمان به او آنان‌را پیروز گردانیده بود. قرآن‌تفسیردینی این واقعه را در قسمتهای مختلف آورده است‌و‌می گوید:

فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلٰكِنَّ اللهَ قَتَلَهُمْ وَ ما رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلٰكِنَّ اللهَ رَمى وَلِيُبْلِيَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْهُ بَلاءً حَسَناً إِنَّ اللهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ .

(سورهٔ ۸ آیهٔ ۱۷)

پس در نظر مسلمانان پیروزی بدرنجاتی بود که خدا برای مسلمانان آورد همان طور که یهود را از دریای احمر گذرانید . شکست فرعون و نیروی او و فرار بنی اسرائیل «فرقان» یا (نجاتی) بود که به موسی داده شد (لغت عربی فرقان از لغت سریانی‌پورقانا گرفته شده است) . بدبختی مکیان نیز همان بود که قبلا در قرآن

پیشگویی شده بود و پیروزی محمدص فرقان او و دلیل پیامبری او بود.
با توجه به این تفسیر مسلمانان پیروزی خویش را افتخار بزرگی می‌دانستند. محمد صلی‌الله علیه وآله و متفکران قوم متوجه خطری که در پیش داشتند بودند و تمام نیروی خود را برای مقابله با آن به کار بردند و ظاهراً تمام مردم به منظور تحصیل افتخار و مباهات عمومی آن را اجرا کردند.

٦

شکست واکنش مکیان

محکم کاری در مدینه، اخراج قبیلهٔ قینقاع

از مهمترین کارهایی که پس از غزوهٔ بدر محمد صلی الله علیه وآله با آن رو به رو بود تثبیت مقام خود در مدینه و بر طرف ساختن بعضی از نقـاط ضعف بود. پیروزی بدر که نتیجهٔ تصمیم سعد بن معاذ در پشتیبانی از محمد صلی الله علیه وآله بود موقعیت مهم او را تقویت کرد. در منابع دلیلی که جهت بادرا نشان دهد بسیار کم است. در این هنگام عده بیشتری از انصار حاضر بودند در لشکر کشیهای او شرکت جویند. طمع غنایم، چادر نشینان فقیر حوالی مدینه را به شهر می کشانید. بعضی از شیوخ قبایل مدینه نیز تجدید نظر در افکار خود را آغاز کردند. یکی از این شیوخ که رقیب سعد نیز بودو پیش از واقعهٔ بدر فکر می کرد که نفع او در آن است که بر کنار بماند، پس از این حادثه پیش محمد صلی الله علیه وآله آمدو پوزش خواست و گفت، که فکر می کرده است که جنگ بدر فقط حمله‌ای

برای به دست آوردن غنیمت است. اگر می‌دانست که جنگی در گیر است او محققاً در آن حاضر می‌شد. محمد صلی‌الله علیه وآله با این گونه اشخاص با مهربانی رفتار می کرد و برای کاستن از میزان مخالفت آنان آنچه می‌توانست به کار می‌بست و در عین حال به هنگام لزوم از خشونت و درشتی نیز خودداری نمی کرد. چنانکه پس‌از پیروزی چون‌زن‌ومردی از اهل مدینه اشعاری علیه‌او گفته بودند به دست افرادی‌منتسب به‌وی کشته شدند، زن متعلق به یکی از قبایل بود که‌اسلام‌نیاورده بودندو از قبیلهٔ مردنیز بعضی مسلمان نبودند. مضمون اشعار آن دوتن‌این بود که، «برای مردم‌مدینه موجب بی‌حرمتی و بی احترامی است که اجازه دهند یك نفر بیگانه و خارجی نظارت کارهای آنان رادردست گیرد، کسی که‌بین درست و نادرست امتیازی قایل نیست (شایدهدف آنان شکستن حرمت ماههای حرام بوده است)، و هدف اوپادشاه‌شدن است» احتمال دارد که محمد صلی‌الله علیه وآله قبلا از نقشهٔ قتل آن دو آگاه بوده است ولی پس از اطلاع اعتراض نکرد و هیچیك از خویشان آن دو تن نیز درصدد خونخواهی بر نیامدند و برعکس عده‌ای از کسانی که هنوز مردد بودند به اسلام گرویدند و شاید در نتیجهٔ این وقایع بود که تمام قبایل عرب مدینه رسماً دین اسلام را پذیرفتند.

قتل سیاسی دیگری که قابل تذکر است قتلی است که‌پنج‌ماه بعد یعنی در سپتامبر (٦٢٤) صورت گرفته است. مقتول کعب‌بن‌اشرف پسر یکی از بدویهای عرب است که مادرش یهودی بودومعمولاقتل‌او را چنین نوشته‌اند که، وی پس‌از پیروزی محمد صلی‌الله علیه وآله دربدر به اندازه‌ای ناراحت شد که به‌مکه رفت واشعاری برضد اسلام ساخت که به‌زودی

انتشار و رواج یافت، محمد صلی الله علیه و آله که همیشهٔ از این گونه جمله‌ها ناراحت می‌شد یکی از شاعران مسلمان را، به نام حسن بن ثابت، واداشت که میزبانان مکی کعب را هجو کند. این موضوع چنان اثر برنده‌ای در این میزبانان داشت که کعب مجبور شد به مدینه باز گردد، ولی از تبلیغ بر ضد مسلمانان بازنایستاد (همهٔ این مطالب قدرت شعر را در آن زمان می‌رساند).

ظاهراً محمد نشان داده‌است که بی‌میل نیست ازشر کعب رهاشود لذا پنج تن از مسلمانان که یکی از آنان برادر رضاعی کعب بود علیه کعب کنگاش کردندو ازمحمد صلی الله علیه و آله رخصت خواستند که بتوانند آنچه لازم باشد، ازنیك وبد دربارهٔ محمد صلی الله علیه و آله بگویند. برادررضاعی کعب و دوستانش به عنوان نارضایی از اوضاع و نداشتن قوت و غذا اعتماد کعب را به خود جلب کردند. کعب حاضر شد مقداری پول در برابر اسلحه به آنان قرض دهدو برای دریافت اسلحه نیمه شب ازخانه بیرون رفت. در محل هر پنج نفر به او حمله بردند و آهسته و بی‌سروصدا او را کشتند. این پنج تن از افراد قبایل متحد نضیر بودند وازاین جهت مسئلهٔ خونبهایی وجود نداشت.

در عصر آرامش یا (شاید بگوییم؟) اندکی مردانه منش که مازندگی می کنیم این گونه رفتار به نظر ناپسند می آید وممکن است شخص به آن با دیدهٔ تعجب بنگرد و مخصوصاً آن را شایستهٔ یك رهبر دینی نداند. ولی این گونه رفتار در عصر محمد صلی الله علیه و آله و در کشور او کاملا طبیعی بوده است هیچ کس بر اساس انسانیت عمومی حقی بر کسی نداشت. افراد هر قبیله و قبایل متحد آن و کسانی که تحت

حمایت آنها بودندتوقعات و حقوق محدودی داشتند و در بیرون از آن دایره هیچ کس را ابداً حقی نبود و به طور دیگر بگوییم اگر کسی میل کشتن دشمن یا بیگانه‌ای را می کرد هیچ گونه دلیلی وجود نداشت که او را از این کار باز دارد تنها چیزی که ممکن بود مانع این کار بشود ترس انتقام از بستگان او بود و یا احترام قولی بود که به کسی می‌داد و او را بی آنکه بشناسد به عنوان مهمان خود می‌پذیرفت. مردم در قبال مردی مانند کعب بن اشرف که دشمنی او با جامعهٔ اسلامی بود هیچ گونه تعهدی نداشتند و چون کسانی که او را کشتند از افراد قبیلهٔ خود او بودند از این جهت موضوع خونبها نیز منتفی بود. مسلمانانی که اورا کشتند به اندازه‌ای در این اقدام خود از ترس وواهمه فارغ و بری بودند که یکی از آنان در وصف بیان کارشان نوشت:

« پنج مرد سرافراز و استوار و در ایمان خود راستگو ، که خداوند نفر ششم آنان بود، باز گشتند »به‌این وسیله‌مردم‌باور کردند که آنان خداوند را خدمت کرده‌اند و اقدامشان در قتل کعب‌مورد قبول و تصویب خدا بوده است.

طرف دیگر این مطلب آن است که محمد صلی الله علیه و آله نیز مجبور بوده است همیشه خودرا در برابر یك قاتل احتمالی حفظ کند. و داستانی در این خصوص هست که یکی‌از افراد فقیر مکّه به علت اصراررئیس قبیله در صدد کشتن محمد صلی الله علیه و آله بر آمد و به ظاهر ترتیب پرداخت‌دیت پسرش را بهانه کرد. مرد شمشیر خود را تیز و زهرآلود ساخت و هنگامی که به مدینه رسید و به‌حضور محمد صلی الله علیه و آله بار یافت هرچندعده‌ای

از مسلمانان به سبب داشتن شمشیر نسبت به او ظنین بودند اما محمد صلی الله علیه و آله از خود ترسی نشان ندادو از او خواست که پیشتر برود و مطلب خود را بگوید. مرد گفت که فقط برای ترتیب خونبهای پسرش آمده است ولی محمد صلی الله علیه و آله از پیمانی که آن مرد با رئیس قبیله برای قتل او داشته است سخن گفت و جزئیات قرارداد را آشکار کرد به طوری که مرد به علم فوق طبیعت محمد صلی الله علیه و آله ایمان آورد و همان جا به پیامبری او اقرار کرد و مسلمان شد.

از وقایع مهمی که در سال ٦٢٤ یعنی پس از جنگ بدر رخ داد و موجب توسعهٔ قدرت محمد صلی الله علیه و آله گردید اخراج یا ازهم پاشیدن قبیلهٔ قینقاع بود که در آوریل همان سال (شاید یك یا دوماه دیرتر) رخ داد علت ظاهری آن جنگی بود که بین عده‌ای از یهود قینقاع و مسلمانان رخ داد که در بازار به کسب اشتغال داشتند. هنگامی که یك زن عرب در دکان زرگری نشسته بود مردی یهودی بی آنکه آن زن متوجه شود گوشهٔ دامنش را با خاری محکم به زمین دوخت به طوری که زن چون برخاست لباس وی پاره شد وقسمت اعظم بدن او عریان ماند. همهٔ ناظران خندیدند ولی مسلمانی که در آنجا حاضر بود این حیله را بی‌حرمتی دانست و به کسی که مرتکب این عمل شده بود حمله کرد و او را کشت و خود نیز کشته شد . از آن پس یهودیان به قلعه و استحکامات خود پناه بردند ولی محمد صلی الله علیه و آله و مسلمانان فوری قلعه را درمحاصره گرفتند.

اعتماد چندانی بدین داستان نیست چه نظیر آن در داستانهای پیش از اسلام نیز دیده شده است ولی چنین داستانی نشانهٔ آن است که

اختلافات و منازعاتی بین یهود و مسلمانان وجود داشته است. ودلایل عمیق‌تر برشدت عمل محمد ﷺ علیه آنان خودآشکار است . یهودیان حاضر نبودند جزء امت او بشوند، محمد ﷺ نیز با آنان قطع رابطه کرده بود با این همه یك نوع پیمانهایی بین آنان وجود داشت و محمد ﷺ نیز همیشه مواظب و مراقب بود که از هرگونه قصور استفاده کند ومفاد پیمان را اجرا نماید . وامّا آنچه رخ داده ازاین قراربوده است : محمد ﷺ از رابطهٔ نزدیك یهود با عده ای از مخالفان که بر ضد سیاست دشمنی او با مردم مکّه بودند اطلاع داشت . شاید محرك دیگر او برخورد منافع بین قینقاع وبازار آنها با مهاجران بوده‌است چه احتمال بسیار می‌رود که پس ازآن بیشتر تجارت داخلی مدینه‌به دست مهاجران افتاده است.

محاصره پانزده روز طول کشید و سرانجام یهودیان مجبور به تسلیم شدند و قرار شد مدینه را با زن و فرزندان خود ترك گویند ولی اسلحه ووسایل زرگری خودرا به جای گذارند ، و سه روز به آنان مهلت داده شد که طلبهای خود را وصول کنند. پس از سه روز یهود مدینه را ترك گفتند و ابتدا به نقطه‌ای که چندان از مستعمرهٔ یهودی وادی القرا دور نبود رفتند و سپس پس از یك ماه به سـوریه منتقل شدند. این دسته از یهودیان، متحد عبدالله‌بن ابی‌ودیگر اعراب مدینه بودند ولی قبایل دیگر در این زمان مسلمان شده واتحاد خود را فسخ کرده بودند و کوششهای عبدالله بن ابی برای ممانعت ازاین پاشیدگی به جایی نرسید. عبدالله در صدد ملاقات با محمد ﷺ برآمدو چون خواست به زور وارد شود نگهبان او را چنان به عقب راند

که صورت وی زخمی شد و خون جاری گشت اما موقعیت اجازهٔ انتقام گرفتن یا جبران اهانت را نمی‌داد . پس از حضور ، عبدالله در بارهٔ اهمیت مساعدتی که ممکن است قبیلهٔ قینقاع در صورت بروز جنگ دیگری با مردم مکّه با مسلمانان بکنند سخن گفت و اطلاع داد که در حدود ۷۰۰ مرد جنگی در اختیار دارد که نیمی از آنان مسلّح هستند. ولی محمد صلی الله علیه و آله اصرار داشت که یهودیان باید مدینه را ترک گویند هر چند در بارهٔ شرایط دیگر کمی ملایمت نشان داد. این شکست متحدان که خود نشانهٔ ضعف عبدالله بن ابی بود، آنان را متقاعد ساخت که بهتر است به شرایط تسلیم شوند. تمام این اوضاع نشان می دهد که وضع سیاسی مدینه از سال ۶۲۴ به بعد تا چه اندازه تغییر یافته بود .

موضوع دیگری که پس از بدر موجب استحکام مسلمانان گردید ازدواج بین رؤسای مهاجران بود. ازدواج پسر عموی محمد صلی الله علیه و آله علی علیه السلام با دختر او فاطمه علیها السلام ظاهراً تا ژوئن ۶۲۴ صورت نگرفته بوده است.

نخستین کودک این ازدواج حسن علیه السلام بود که نوهٔ محمد صلی الله علیه و آله است و در اول اول مارس ۶۲۵ قدم به جهان گذاشت . در سپتامبر ۶۲۴ محمد صلی الله علیه و آله یکی دیگر از دختران خود یعنی ام کلثوم را به ازدواج عثمان در آورد که بعدها خلیفهٔ سوم شد. عثمان قبلا با خواهر ام کلثوم یعنی رقیه ازدواج کرده بود ولی رقیه در زمان جنگ بدر در گذشت و این ازدواج تجدید رشتهٔ سابق بود . آخر الامر در آخر ژانویه ۶۲۵ خود محمد با حفصه دختر عمر که بعد خلیفهٔ دوم شد ازدواج کرد. این ازدواج رابطه‌ای بین محمد صلی الله علیه و آله و یکی از بزرگترین اصحاب او ایجاد کرد و

برای حفصه نیز که شوهر خود را در جنگ بدر از دست داده بود شوهری مناسب پیدا شد. این ازدواجها مانند ازدواجهای دیگر محمد صلی الله علیه و آله یا پیروان او هدف سیاسی داشته است.

لشکرکشی سال ۶۲۴ پس از غزوهٔ بدر، آمادگیهای مردم مکه

یکی از کارهای مهم محمد صلی الله علیه و آله مستحکم ساختن موقعیت خود در مدینه بود. یکی دیگر از کارهای او آماده شدن برای مقابله با حمله و واکنش مکیان بود که اجتناب از آن امکان نداشت. اهالی مکه برای حفاظت وصیانت کارهای تجارتی خود مجبور بودند به همسایگان خود نشان دهند که واقعهٔ بدر موقتی بوده است وهنوز قدرت آن شهر از مدینه بیشتر است و می‌توانند هر گونه تهدیدی را که نسبت به بازرگانی آنان پیش آید برطرف سازند. از طرف دیگر محمد صلی الله علیه و آله از اهالی مکه انتظاری جز جنگ نداشت و مجبور بود بیشتر وقت خود را به این شکل مصروف دارد. با در نظر گرفتن این موضوع است که می توان به اهمیت وقایعی که در بقیهٔ سال ۶۲۴ رخ داد پی برد.

در مکّه اخبار بدر ابتدا باشکست و تردید تلقی شد ولی چون به وقوع و اهمیت این فاجعه پی‌بردند سخت تحریك شدند. اما ابو-سفیان فوری نظارت بر کارها را دردست گرفت. زاری و ندبه بر مردگان را ممنوع ساخت تا مانع آن باشد که مسلمانان از پیروزی خود شادمان شوند و از طرف دیگر مردم نیروی خود را که برای انتقام لازم است از دست ندهند ولی شاید علت اصلی آن بود که خواسته است مانع ضعف روحی مردم بشود وخود رسماً اعلام کرد تا زمانی

که انتقام این حمله را از محمد صلی‌الله علیه وآله باز نگرفته از خوردن روغن و مقاربت بازن خود داری کند و ازصاحبان کالا که کالای آنها به‌سلامت وارد شده بود موافقت گرفت که منافع آن را به مصرف تهیهٔ جنگ برسانند.

پس از چندی احساسات خاموش‌شد. محدودیت سوگواری‌را برطرف ساخت کعب‌بن اشرف یهودی مدینه‌ای برای آنکه حس‌انتقام جویی مردم‌مکّه را برانگیزد در اشعار خود از سوگواری وغم‌تمجید کرد. رؤسا نیز در صدد طرح نقشه‌ای بر آمدند که چگونه‌موقعیت سابق خودرا به دست آورند در عین حال هنوز اسیرانی درمدینه بودند که می بایست فدیه آنهارا بپردازند و آزادشان سازند.

در حدود ده هفته پس از بدر یعنی تقریباً آخر ماه‌مه‌ابوسفیان برای انجام دادن قولی که داده بود به اتفاق ۲۰۰ نفر عازم حمله‌به مدینه شد. نخستین هدف او ایجاد اعتماد در بین اهالی مکه بود و می‌خواست‌به دنیا نشان دهد که روز مکه به آخر نرسیده است.احتمال دارد خواسته است اطلاعاتی دربارهٔ موقعیت سیاسی مدینه نیز به دست آورد. البته ابوسفیان خود می‌دانست که با این عدهٔ کم (که حتی‌از تعداد مسلمانان در بدر هم کمتر بود) نمی تواند صدمه کلی به محمد صلی‌الله علیه وآله واردسازد ، و ظاهراً انتظار هم نداشت که عده‌ای ازاهالی‌مدینه به او ملحق گردند. نظارت او بر اینکه خبر حرکت او ازمکه‌منتشر نشود بسیار خوب و دقیق بوده است چه بی‌آنکه محمد صلی‌الله علیه وآله اطلاعی حاصل کند خودرا به حدود مدینه رسانید یکی از دوستان سابق او ، رئیس یکی از قبایل یهودی النضیر، مقداری غذا و اطلاعاتی دربارهٔ

موقعیت محل به او داد که البته کافی نبود و ابوسفیان تصمیم گرفت فوری باز گردد و برای آنکه نشان دهد که به قول و قسم خود عمل کرده است دو خانه را آتش زد و مقداری از مزارع را غارت کرد.

این حمله از نظر همان غزوه‌های معمولی بود که سرعت و ناگهانی بودن از مشخصات آن به شمار می رفت، هرچند نتیجهٔ آن ناچیز بود. محمد صلی الله علیه و آله همینکه از آمدن ابوسفیان آگاه شد به اتفاق ۲۰۰ نفر آهنگ او کرد و به تعقیب وی پرداخت ولی سرعت عمل به‌خرج نداد و نتوانست به مکیان برسد. اما مکیان نیز چون با شتاب بسیار در حرکت بودند مقداری از آذوقهٔ اضافی خود را که بیشتر غذای سویق (مخلوطی از آرد جو و روغن خرما) بود به جای گذاشتند. مسلمانان آن را تصرف کردند و به‌همین مناسبت این غزوه را «غزوة السویق» نامیدند.

در همان سال (در ژوئیه و در سپتامبر و آخر اکتبر) محمد سه لشکر کشی کرد. عده شرکت کنند گان را از ۲۰۰ تا ٤٥٠ نفر نوشته‌اند و این عده نشان می‌دهد که در تعداد نفرات محمد صلی الله علیه و آله پس از غزوهٔ بدر افزایشی حاصل شده بوده‌است و علت آن از یك طرف میل و علاقهٔ مردم به شرکت در حمله‌های مسلمانان و از طرف دیگر آمدن چادرنشینان به مدینه بوده است که ارزش مطالعه و مداقّه دارد. هرچند تعیین آمار آنان دشوار است ولی از این تاریخ به‌بعد در اطراف محمّد صلی الله علیه و آله افرادی دیده می‌شوند که بیشتر به‌طوایف فقیر و ضعیف نواحی غربی مدینه تعلق دارند یعنی طوایفی که مسلمانان از ٦۲۳ در قلمرو آنها بوده اند. عده‌ای از این افراد از اشتران محمد صلی الله علیه و آله نگهداری می کردند و محمد فکر می کرد در غیاب خود می تواند

نگهداری از مدینه را به آنها واگذار کند. این مردم خود را به محمد صلی الله علیه و آله نزدیک می‌دانستندواز اودر مقابل هر گونه مخالفت که‌ازطرف اهالی مدینه می‌شدمحافظت می کردند. به عده‌ای از آنان رسماً لقب‌و عنوان مهاجر داده شده بود وعدهٔ دیگر که کسانی بودند که‌تحت حمایت قبیلهٔ «مهاجران» قرار داشتند.

برخلاف لشکر کشی ٦٢٣ سه لشکرکشی ٦٢٤ علیه طوایف شرقی و جنوب شرقی‌مدینه بود که در لشکر کشی اول وسوم نام‌طایفهٔ سلیم برده شده‌است. این طایفه رابطهٔ نزدیک‌بامردم‌مکّه داشت چه مکیان به‌معادنی که درقلمرو آنها کشف شده‌بودعلاقه‌مند بودند. لشکر کشی سوم علیه یکی دیگر از طوایف شمالی سلیم بود که ممکن‌است همان قبیله‌ای باشند که دو سال بعد نیروی عظیمی برای یاری‌به‌مردم مکّه به آن‌سامان فرستادند. نتیجه آنکه هدف این سه لشکر کشی آن بوده است که این طوایف‌را تهدید کنند و مانع از آن بشوند که در آینده از مکیان حمایت نمایند. همچنین می خواستند به‌آن‌طوایف ثابت کنند که اگر به اقدامی علیه محمد صلی الله علیه و آله دست بزنند قدرت آن را دارند که از آنها انتقام بگیرند.

در این هنگام کوشش وهمت مکیان براین بود که آنچه‌ازدست داده‌اند بار دیگر به‌دست آورند در تابستان کاروانی از جادهٔ ساحلی که از بین مدینه ودریا می گذشت عبور نکرد. پس از لطمه‌ای که به حیثیت و اعتبار تجّار مکه وارد آمد عده‌ای از طوایف کنار جاده مخصوصاً آنهایی که نزدیک مدینه بودند به محمد صلی الله علیه و آله بیش از مکیان علاقه‌مند شده بودند، برای صیانت ومحافظت یك کاروان‌مجبور بودند

عدهٔ کثیری محافظ با آن همراه کنند و تازه این مقدار ضامن ممانعت از برخورد با مسلمانان نبود زیرا هرچه عده بیشتر می‌شد اختفای آن دشوارتر بود. در این حال بود که ابوسفیان بهتر آن دید که نیروی خود را صرف کاروانها ننماید بلکه از آنها برای آماده کردن و فرستادن لشکری به مدینه استفاده کند.

در این هنگام عده‌ای از تجار مکّه که رقیب ابو سفیان بودند تصمیم گرفتند کاروانی را از جادهٔ مشرق مدینه گسیل دارند. ابتدا راهنمای معتمدی یافتند و کاروانی را باکالایی به ارزش صد هزار درهم (نقره) همراه او روانه کردند. متأسفانه خبر این کاروان به محمد صلی الله علیه وآله رسیدو او پسر خواندهٔ خود زیدبن حارثه را با صد مرد جنگی برای مقابله با کاروان فرستادو آنان توانستند تمام کاروانیان را اسیر کنند. کسانی که همراه و بدرقهٔ کاروان بودند چون از آنچه در بدر رخ داد آگاه بودند از نبرد بامسلمانان هراس داشتند وفرار را برقرار ترجیح دادند. این واقعه در نوامبر ٦٢٤ رخ داد.

جنگ احد (۲۳ مارس ٦٢٥)

درحدود ۱۱ مارس ٦٢٥ بود که سپاه اصلی ازمکّه عازم گشت و امکان دارد که در بین راه قوای متحد نیز به‌آن ملحق شده باشند. هنگامی که مکیان به‌مدینه نزدیك شدند دارای سپاهی مجهزدرحدود ۳۰۰۰ نفر بودند که ۷۰۰تن از آنان زره در برداشتند. همه سوارشتر بودند و یك نیروی ۲۰۰ نفری اسب سوار همراه داشتند. از طوایف بزرگ تقاضای الحاق نشده بود. اغلب طوایفی که با فرستادن نفر به مکیان یاری کردند از طوایف کوچکی بودند که هر چند اسماً مستقل بودند ولی‌در حقیقت‌وابسته به مکّه به‌شمار می‌رفتند. ابوسفیان

شخصاً ریاست و رهبری سپاه را بر عهده داشت و نه تنها تمایل و ارادهٔ
او این لشکر کشی را ایجاد کرده بود بلکه امتیاز فرماندهی نیز به
قبیلهٔ اوداده شده بود. ابوسفیان شخصاً تمام امور را در دست نگرفت
بلکه آنها را بین اشخاص دیگر تقسیم کرد که یکی از آنان صفوان بن
امیه بود که رقیب ابوسفیان بشمار می‌رفت و فرماندهی کاروان شکست
خوردهٔ نوامبر ۶۲۴ را به عهده داشت.

سپاه آرام پیش رفت و در پنجشنبه ۲۱ مارس به‌واحه‌های اطراف
مدینه رسید. بهترین مسیر برای سپاه عبور از وادی مغرب واحه‌ها
بود که می‌توانستند به آسانی خود را به‌واحه‌های گوشهٔ شمال‌غربی
برسانند این راهی بود که مکیان در پیش گرفتند، از طرف مردم مدینه
برای متوقف ساختن این سپاه اقدامی نشد و آنان بی آنکه با مخالفت
یا مقاومتی مواجه شوند به قسمت شمالی واحه‌ها رسیدند ودر محلی در
جنوب کوه احد اردو زدند. در نزدیکی محل، مزارع غلات وجود
داشت که در آن موقع همه به بار آمده بودند و مکیان از آنها برای
چرانیدن دواب‌خور استفاده می کردند تا مردم مدینه را بر انگیزند و
به جنگ بکشانند.

عصر پنجشنبه بود که یکی از پیشاهنگان اخبار کامل نیروی
مکیان را به محمد صلی الله علیه و آله رسانید و تعدادی از انصار تمام شب را از اقامتگاه
محمد صلی الله علیه و آله محافظت می کردند. روز جمعه صبح زود مسلمانان شورای
جنگی تشکیل دادند، محمد صلی الله علیه و آله و عبدالله بن ابی و شیوخ قوم تصمیم
گرفتند، در مرکز استحکامات و بناهای دیگر که نزدیک هم قرار
داشت بمانند و بدین ترتیب دشمن مجبور بود آنان را محاصره کند

یا به جنگ خانه به خانه تن دردهد. عده‌ای از جوانان و دو تن از رؤسای باارزش استدلال می کردند که اگراجازه دهندمکیان مزارع را از بین ببرند نشانهٔ ترس آنان است و حیثیت و شهرت آنان درمقابل طوایف چادرنشین لطمه خواهد خورد. پس بهتر آن است که ازسنگر-های خود بیرون بروند و به جنگ بپردازند. بعضی ازافراد سرسخت آرام بودند و دستور ها و نقشه‌های محمد صلی الله علیه و آله را قبول کردند. ولی محمد نظر جوانان را قبول کرد و گفت اگر پیغمبری لباس جنگ در بر کرد دیگر نباید آن را بیرون آورد تا خدا بین او و دشمنانش تصمیم بگیرد.

دیر وقت بود که نیروی مدینه به طرف اردوگاه حرکت کرد بنا بر روایات، محمد صلی الله علیه و آله از قبول یاری و همکاری یکی از طوایف یهود که از متحدان عبدالله بن ابی بودند خودداری کرد زیرا از مؤمنان نبودند. شب را در نزدیکی دشمن به سر بردند. سحرگاهان بسیارزود با استفاده از اطلاعاتی که از وضع محل داشتند بی آنکه دیده شوند خود را به سرازیریهای کوه احد رسانیدند بدین ترتیب اردوی دشمن بین آنان و ساکنان اصلی واحه ها قرار گرفت . محمد صلی الله علیه و آله برای محافظت جناح چپ پنجاه تن از تیر اندازان خود را در بر آمدگی مشرق گمارد.

کمی پیش از آنکه جنگ آغاز شود عبدالله بن ابی و پیروانش میدان را ترك گفتند. ظاهراً بنا بر آنچه گزارش شده است این اقدام واکنش مخالفتی بوده است که با پیشنهاد او مبنی بر باقی ماندن در استحکامات شده بود. ولی اگر چنین باشد چرا تا نیمه راه با محمد صلی الله علیه و آله

همراهی کرد؟ فکر او هرچه باشد ناشی از خود خواهی بوده است، آیاتی چند در این باب نازل شده است که می گوید:

وَ ما أَصابَكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعانِ فَبِإِذْنِ اللهِ وَ لِيَعْلَمَ الْمُؤْمِنِينَ وَ لِيَعْلَمَ الَّذِينَ نافَقُوا وَ قِيلَ لَهُمْ تَعالَوْا قاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللهِ أَوِ ادْفَعُوا قالُوا لَوْ نَعْلَمُ قِتالاً لَاتَّبَعْناكُمْ هُمْ لِلْكُفْرِ يَوْمَئِذٍ أَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلْإِيمانِ يَقُولُونَ بِأَفْواهِهِمْ ما لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ وَ اللهُ أَعْلَمُ بِما يَكْتُمُونَ، أَلَّذِينَ قالُوا لِإِخْوانِهِمْ وَ قَعَدُوا لَوْ أَطاعُونا ما قُتِلُوا قُلْ فَادْرَؤُا عَنْ أَنْفُسِكُمُ الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ.

(سورۀ ۳ آیات ۱۶۰ تا ۱۶۲)

این قسمت دارای اهمیت خاصی است زیرا در آن به روش جدیدی از مخالفان محمد صلی الله علیه و آله که تا آن زمان به عبارتی نظیر «آنان که قلبشان بیمار است» یاد می‌شد به عنوان «منافقان» یا کسانی که ریاکاری و دو رویی می کنند نام برده‌شده‌است. این تغییر عنوان علامت بروز مخالفت شدید بین دو طرف است مخصوصاً وقتی که عبدالله بن ابی خوشحالی خود را از ناراحت بودن محمد صلی الله علیه و آله پنهان نکرد. با وجود این جدایی، محمد صلی الله علیه و آله نیرویی بزرگتر از آنچه در بدر داشت، آماده کرده بود که برخی شمارۀ نفرات آن را تا ۷۰۰ نفر نوشته اند. مکیان به مراتب بیشتر از این عده بوده اند اما حالت و روحیۀ عده کثیری از آنان خوب نبوده‌است.

محمّد صلی‌الله علیه وآله محل خود را درمیدان نبرد بامهارت انتخاب کرده بود. قسمت اعظم واحه‌ها را به‌دست دشمن سپرده بود ولی حساب کرده بود که استحکامات پراکنده برروی واحه‌ها می‌توانستند درمقابل حملهٔ مکیان استقامت نمایند و مکیان وقت خود را صرف گرفتن و تسخیر این استحکامات نخواهند کرد و مجبور خواهند شد به نیروی محمّد صلی‌الله علیه وآله حمله کنند و برای چنین اقدامی ناچارخواهندبود از کنار وادی بگذرند و به طرف تپه‌ها بروند و در این حالت شیب کوه مانع ازآن خواهد شد که سواره نظام بتواند وارد عملیات شود و از تفوق عدد نفرات نیز سودی نخواهند برد.

احتمال دارد که جنگ با حملهٔ سواره نظام مکیان به اردوی محمّد صلّی‌الله علیه وآله آغاز شده است وآنان در اثر تیر اندازی سربازان محمد صلی‌الله علیه وآله به عقب رانده شده اند. سپس علمدار به قصد جنگ تن به تن پیش آمده است ولی طولی نکشیده که‌جنگ‌همگانی خونینی در میدان در گیر شده است و افراد قبیله‌ای که‌امتیازحمل علم را داشتند، با کمال شجاعت در برابر حمله های سنگین دشمن مقاومت کرده و جنگیده‌اند و نه تن از این افراد در راه حفظ علم کشته شده‌اند واین‌عده برای‌یك‌قبیله کوچك خسران بزرگی بوده‌است باوجود این‌علم به‌دست مسلمانان نیفتاده ولی پیاده نظام مکّه دربرابر حملهٔ مسلمانان تاب مقاومت نیاورده پا به فرار گذاشته‌اند. مسلمانان تا چه حد پیش رفته‌اند معلوم نیست. بعضی از گزارشها حکایت ازآن دارد که وازاردوگاه مکیان‌شده‌اندولی‌عدهٔ‌دیگرعقیده‌دارند که‌غنیمتی به‌دست نیاورده‌اند (هرچنداین‌دومطلب مخالف ومباین‌یکدیگر نیستند).

در همان هنگام که مسلمانان پیروزی خود را از آن خـود می دانستند ناگهان ورق بر گشت. سواره نظام که درجناح راست و تحت فرماندهی خالدبن ولید بودند چون متوجه بی نظمی نـیروی مسلمانان گردیدند و دیدند که تیراندازان از محل خود خارج شده و به بقیهٔ سپاهیان پیوسته‌اند، فوری برسر چند تیراندازی که بـاقی مانده بودند تاختند و عقب نیروی مسلمانان حمله‌بردند. اغتشاش ، در لشکر محمد صلی الله علیه وآله پیدا شد مخصوصاً وقتی که فریادی شنیده شد که می گفت محمد صلی الله علیه وآله کشته شده است. مسلمانان یکدیگر را لااقل به‌حد کشت مضروب‌وزخمی‌می کردند. گرچه محمد صلی الله علیه وآله در حقیقت کشته‌نشده بودولی‌برای مدتی‌جنگ تن به‌تن سختی دراطراف او در گرفت‌چنانکه در ناحیهٔ صورت وپا زخم برداشت واونیز شخصاً با نیزه‌یکی‌ازمکیان را زخمی کرد که در اثر آن بعداً در گذشت. محمد صلی الله علیه وآله ویارانش کم کم خود را به دامنهٔ تپه رسانیدند در اینجا بود که مسلمانان دور هم گرد آمدند و در کار نفرات خود نظم و ترتیبی دادند . گروهی از نیروی‌اصلی جداشدندوعازم‌استحکامات‌نزدیك‌مرکزواحه‌ها گردیدندو بیشتر آنان کشته شدند.

در این هنگام موقعیت مسلمانان که کمی اززمان‌شروع‌جنك بهتر شده بود دفاع راآسانتر می‌ساخت و به همین‌علت بود که‌محمد صلی الله علیه وآله آنچه را انتخاب کرد مخصوصاً آنکه از دسترس نیروی ضربتی‌مکیان یعنی سواره نظام خارج بود ودر نتیجه حمله به کوه متوقف گردید. هر چند مکیان مدت دیگری در میدان باقی ماندند ولی سر انجام ابوسفیان‌پس‌از آخرین‌اتمام‌حجت‌وتهدیدی که کرد به‌نیروی‌خوددستور

عقب نشینی داد. ابوسفیان در صدد حمله به واحه‌ها بر نیامد وازراهی که آمده بود عازم مکه شد.

در توجیه جنك احد نخستین سؤالی که پیش می‌آیدصرفاً جنبهٔ نظامی دارد. جنك به نفع کدام طرف بوده است، بعضی از محققان مغرب زمین بی آنکه به گزارشهای نخستین دورهٔ اسلام توجه کنند تصور کرده اند این جنك به شکست مسلمانان تمام شده و پیروزی بزرگی برای مکیان بوده است. از نقطهٔ نظر نظامی این عقیده اشتباه است. هدف نظامی مکیان انهدام و از بین بردن جامعهٔ اسلام یا چیزی نظیر آن بوده است از قبیل برانداختن محمد صلی الله علیه وآله از مقامی که‌داشته و یا ازبین بردن نفوذ اودر بین اهالی مدینه ونظایر آن، ولی‌دربرآوردن این هدف کاملا ناکام مانده‌اند.

درست است که مکیان در حدود هفتاد وپنج تن ازمسلمانان‌را کشتند ودربرابر آن بیش‌ازبیست وهفت تن تلفات ندادند و کم وبیش انتقام جنك بدررا گرفتند، هرچند مطابق بعضی از روایات عدهٔ کشته شدگان مکی در هردو جنك بیشتر بوده است، ولی همشیه فخر و مباهات می کردند که خونبهای کشتگان بدر را چندین بار بیشتر جبران خواهند کرد و اینك تلافی لا اقل یك بریك بود. مکیان گرچه از حیث تلفاتی که وارد ساخته بودند برتری داشتند ولی نتوانسته بودند هدف خودرابرآورده کنند واخیراً خواب آن‌می‌دیدند که‌تمام عربستان را تحت نظارت خود درآورند ولی درجنك‌احدنشان دادند که حتی قادر به محافظت خود در برابرمحمد صلی الله علیه وآله نیستند. چه تحقیری بالاتر ازاین برای تجار مکه می شد تصور کرد! این خود

علامت آن بود که پایان امپراتوری تجارتی آنان فرا رسیده است.

مطلب دیگری که تصور ناکامی مکیان را به‌وجود می آورد این است که آنان نتوانستند خبر پیروزیهایی را که در مراحل آخر جنگ به‌دست آورده بودند به‌مکه برسانند. ابوسفیان البته می‌دانست که باید قدرت محمد ﷺ را درهم‌شکند وظاهراً پیش‌از آنکه میدان جنگ‌را ترك گوید اطلاع داشت که شایعهٔ کشته شدن محمد ﷺ دروغ است. پس‌چرا عقب نشینی کرد و اقدامی دیگر ننمود؟ جواب آنکه کار دیگری ازاوساخته نبود و نمی‌توانست مجدداً به نیروی محمد ﷺ حمله ببرد زیرا بسیاری از مردانش و اسبهای آنان به تیر دشمن مجروح شده بودند. علاوه براین جگ جمعی و گروهی برخلاف سنتهای جنگی عرب بوده است، همچنین رفتن به‌جنوب وواحه‌ها خردمندانه‌نبود. اومی‌دانست که عبدالله ابن‌ابی وقسمت اعظمی ازنیروی مدینه درجنگ شرکت نکرده اند و اگر اقدامی برضد آنان بکند امکان دارد که به‌وی حمله برند. عدهٔ دیگرازاهالی‌مدینه‌نیز بودند که درجنگ احد شرکت‌نداشتندولی بی‌شك برای دفاع از استحکامات خویش آماده بودند. شاید وی انتظار داشته است که از طریق سیاسی برعبدالله‌بن ابی پیروز شود چه‌مطالبی دربارهٔ عدم علاقه او به محمد ﷺ شنیده بود. شاید علت تصمیم او آن بودهٔ که متوجه شده است که نیروی پیاده نظام او درجنك‌بامسلمانان ضعیفتر باشد، اخلاق و روحیه‌آنان هم دراین هنگام می‌بایست بسیار ضعیف شده باشد. پس باز بین رفتن نیروی سواره نظام بهتر آن‌دیده است که به‌مکه‌باز گردد.

امابرای محمد ﷺ ازنقطهٔ نظر نظامی نتایج جنگ ناراضی کننده

نبوده است، زیرا مسلمانان نشان دادند که با مکیان مساوی و برابر هستند و پیاده نظام آنان می توانند با دشمن برابری کند. کثرت تعداد کشتگان بیشتر در اثر حملهٔ سواره نظام بوده است و مسلمانان در آن هنگام فقیر بودند و نمی‌توانستند گردانی از سواره نظام تشکیل دهند. با وجود این ناتوانی، محمد صلی الله علیه وآله توانسته بود خود را در مقابل مکیان حفظ کند و این تنها چیزی بود که در هر حال می توانست انجام دهد. آینده وابستگی بدان داشت که چند تن را بتواند به‌جامعهٔ خود جلب نماید و نیروی جنگی آنها را تقویت کند، از بین کشته شدگان هفتاد تن آنها از انصار بودند که احتمال می‌رفت برمخالفت مردم مدینه نسبت به او بیفزاید. ازطرف دیگر تعداد کشته شدگان از اعتبار و حیثیت مسلمانان در نظر چادرنشینان می‌کاست.

به طور کلی آنچه گفته شد در درجهٔ دوم قرار داشت. نکتهٔ اصلی آن بود که هنوز به موقعیت محمد صلی الله علیه وآله در مدینه لطمه ای وارد نیامده بود. جنگ اصولا نوعی بخت آزمایی بود. گرچه مسلمانان عدهٔ بیشتری را از دست دادند، ولی از این که بگذریم این بخت آزمایی به سود آنان پایان یافت. نتیجهٔ عملی آنکه هردو طرف لازم بود یک بار دیگر رو به رو شوند تا نتیجهٔ قطعی به دست آید و در ضمن هر دو می‌بایست بر نیروی خود بیفزایند. این‌موضوع تنها یک مسئلهٔ نظامی نبود، هرچند محمد صلی الله علیه وآله می‌توانست ازجلب یاریهای نظامی بر خوردار شود، چه او رهبر یک نهضت دینی بود و با جریان نیرو های ضروری اجتماعی پیش رانده می‌شد. مکیان نیز از طرف دیگر سعی داشتند امتیازی تحصیل کنند که با وضع جدید مناسب باشد. هردو طرف در

ماههای بعدچه می کردند ؟

اگر جنك احد برای محمد صلی‌الله علیه وآله يك شکست نظامی نبوده لا اقل يك شکست روحی بوده است. دلیل این نکته آنکه او و مسلمانان پیروزی بدر را نشان مخصوص احسان خدا نسبت به خود وتأییدنشر اسلام می دانستند که خداوند آنان را برای انجام دادن آن دعوت کرده بود. از این رو پس از بدر دارای روحی قوی و ازاین‌پیروزی شاد و سرمست بودند و نمی‌توان آنان را به حق از این باب سرزنش کرد چه در تمام قرون و اعصار این تمایل در تمام ادوار دینی دیده شده است.

داود پیغمبر در حالی که مرد خدا ترس را مخاطب قرار می دهد می گوید :

نه‌هیچ حادثهٔ سوء شیطانی بر تورخ خواهد داد
ونه‌هیچ بلایی با تودست به‌گریبان خواهد شد
زیرا خدا فرشتگانش را برسرتو خواهدگمارد
تا ترا درهمهٔ راهها که در پیش داری از بلا نگهدارد (۹۰-۱۰f)

مسلمانان چنین نتیجه گرفته بودند که در آینده همیشه پیروز خواهند شد. در قرآن آیه‌ای است (سوره ۸ آیه ۶۷) که نه تنها اعتماد آنان را به قدرت نظامی که دارند تأکید و تأیید می نماید بلکه مسلمانان را ملتی مغلوب نشدنی معرفی می کند و آن آیه این است :

يا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتالِ إِنْ تَكُنْ مِنْكُمْ عِشْرُونَ صابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ يَغْلِبُوا أَلْفاً مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لا يَفْقَهُونَ .

شاید محمد صلی الله علیه وآله در آغاز کار فکر می کرد بهتر آن است که جنگ نکند احساس می کرد که این کار نا خردمندانه و نوعی زیاده روی خواهد بود ویاهنوز عده‌ای از مسلمانان را در ایمان خود «پایدار» نمی‌دید و به همین علت این جنگ اثر نامطلوبی در اکثر مسلمانان داشت. اگر بدر نشانهٔ رحمت خدا به شمار می‌رفت پس کثرت کشتگان جنگ احد نشانهٔ عدم رحمت او بود؟ یا خدا اصولا در کار این جنگ بیطرف بود؟ شك نیست که اغلب مسلمانان از این گونه افکار ناراحت بوده‌اند و از خود می‌پرسیده‌اند که چگونه خدا تعداد کشتگان را می‌داند ولی از مکان جنگ ولشکر کشی محمد صلی الله علیه وآله برضد مکیان آگاه نیست. در قرآن آیاتی است که نشان می‌دهد محمد صلی الله علیه وآله چگونه این را بر گزار کرده است. نکتهٔ اصلی این است که وی می بایست توضیح دهد، چگونه خدا بی آنکه مسلمانان را ترك گوید اجازه داده است که چنین بدبختی بزرگی برای آنان پیش آید . البته ممکن نبود که بگوید این بدبختی نتیجهٔ برتری نفرات یا افزونی قدرت حملهٔ سواره نظام دشمن بوده است زیرا به مسلمانان گفته شده بود که خدا آنان را بر نیروهای عظیمتر پیروزی خواهد داد. نکتهٔ قابل توجه آنکه آیهٔ بالا که می گوید هر فرد مسلمان برابر ده فرد دشمن است آیهٔ

دیگری است که می گوید خدا از میزان توقع خود از مسلمانان کاسته است چون از ضعف آنان آگاه است و اینك از فرد مسلمان انتظار دارد که با دو فرد دشمن برابری کند با وجود این اصلاح و تغییر نظر هنوز یك مسئله باقی بود که محمد ﷺ آن را به وسیلهٔ متوجه ساختن تقصیر به خود مسلمانان حل کرد و گفت :

وَ لَقَدْ صَدَقَكُمُ اللهُ وَعْدَهُ إِذْ تَحُسُّونَهُمْ بِإِذْنِهِ حَتَّى إِذا فَشِلْتُمْ وَ تَنازَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ وَ عَصَيْتُمْ مِنْ بَعْدِ ما أَرٰيكُمْ ما تُحِبُّونَ ، مِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الْآخِرَةَ ثُمَّ صَرَفَكُمْ عَنْهُمْ لِيَبْتَلِيَكُمْ وَ لَقَدْ عَفا عَنْكُمْ وَ اللهُ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ ، إِذْ تُصْعِدُونَ وَ لا تَلْوُنَ عَلىٰ أَحَدٍ وَ الرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ فِي أُخْرٰيكُمْ فَأَصابَكُمْ غَمّاً بِغَمٍّ لِكَيْلا تَحْزَنُوا عَلىٰ ما فاتَكُمْ وَ لا ما أَصابَكُمْ وَ اللهُ بِما تَعْمَلُونَ .

خلاصه آنکه مصائب جنگ احد به دستور خدا بوده است قسمتی از باب تنبیه به سبب عدم اطاعت و قسمتی به عنوان آزمایش ثبات و ایمان آنان. درعین حال مسلمانان را متذکر ساخته است که (Ib ۱۷۲f) موفقیت نسبی مکیان نشانهٔ رحمت خدا به آنان نیست و این توفیق به خیر و صلاح آنان پایان نخواهد یافت بلکه سبب خواهد شد که بر عدم اطاعت از خدا بیفزایند و این موجب بروز خشم خدا و تنبیه آنان خواهد شد.

این مسائل نظامی ودینی بود که جنگ احد، برای محمد صلی الله علیه و آله،
ایجاد کرد. این مشکلات غیر قابل تحمل نبود اما محمد صلی الله علیه و آله و
مسلمانان‌را به اندازهٔ کافی ناراحت می کرد. این آزمایش مسلمانان
را قادر ساخت که از فرصتهایی که پیش می آمد حد اکثر بهره را
بر گیرند.

بعد از احد

محمد صلی الله علیه و آله و مسلمانان کشتگان خود را در میدان نبرد به خاک
سپردند و دیری از شب ۲۳ مارس گذشته بود که به خانه های خود
باز گشتند. شب هنگام محمد صلی الله علیه و آله فرصت آن را داشت که دربارهٔ موقعیت
واقعه فکر کند و این نکته را دریابد که فاجعهٔ احد غیر قابل علاج
نیست و به اقدامات بعدی او بستگی دارد. از این جهت صبح فردای
آن روز کسانی را که با وی در احد بودند احضار کرد و به تعقیب
مکیان فرستاد. این اقدام برای عربی که مورد غارت و دستبرد
واقع شده بود امری طبیعی به نظر می رسید ولی محمد صلی الله علیه و آله قصدحمله
به مکیان نداشت بلکه منظور وی فقط نشان دادن قدرت بود.

مکیان شب را در مکانی به‌نام حمراء الاسد گذرانیدند که بیش
از چند میل تا مدینه فاصله نداشت و صبح یکشنبه، پیش از آنکه
مسلمانان برسند، آنجا را ترک گفته بودند. آنان مدتی را دراطراف
گذرانیدند زیرا نمی‌خواستند چنین وانمود کنند که ازبرابر محمد صلی الله علیه و آله و
نیروی او گریخته اند. محمد صلی الله علیه و آله نیز برای آنکه گفتهٔ خود را مؤثر-
تر سازدو به‌افراد خود اطمینان دهد که مکیان‌را دیگریارای باز گشت
نیست افراد خود را به کار فراهم آوردن چوب بر گماشت و در شب

چندین تودهٔ آتش بر افروخت تا نشان دهد که نیروی او بیش از آن است که مکیان تصور کرده‌اند. این حیله مؤثر واقع شد و یکی از اصحاب نیز در صدد بر آمد که روحیه مکیان را با انتشار اخبار اغراق آمیز درباره تعداد مسلمانان تضعیف کند. ابوسفیان البته سعی داشت مسلمانان را به وسیلهٔ شایعات بر انگیزد ولی محمد صلی الله علیه و آله ناراحت نشد و کوشش ابوسفیان برای کشانیدن آنان به جنگ عقیم ماند و پس از یك یا دو روز مکیان عازم شهر خود شدند.

مدتی پیش از آنکه ابوسفیان و رهبران دیگر به مکه برسند می‌دانستند که با انتقادات شدیدی رو به رو خواهند شد. کوششی به کار برده بودند ولی توفیقی به دست نیامده بود و اگر در صدد جبران بر نمی‌آمدند بدبختی در انتظار آنان بود. در لشکر کشی احد تمام افراد جنگی مکه و طوایف دوست مجاور را جمع کرده همراه آورده بودند. تنها راه تشکیل یك سپاه قوی‌تر، جلب حمایت بعضی از طوایف چادر نشین مشرق و شمال شرقی بود، مکیان با تمام نیرو بدین کار پرداختند و از تمام وسایل که در دست داشتند استفاده کردند مانند تبلیغ درباره ضعف محمد صلی الله علیه و آله تذکر اعتبار و حیثیت مکه، وعدهٔ غنایم و حتی رشوهٔ مستقیم.

محمد صلی الله علیه و آله دارای دستگاه خبر گزاری خوبی بود و در ظرف دو سالی که گذشت وی هر اقدام دشمن را پیش بینی و پیشگویی می‌کرد. همینکه اطلاع یافت که طوایف جمع شده‌اند و مدینه را تهدید می‌کنند سپاهی برای درهم شکستن آن گسیل داشت و این لشکر کشی در ژوئن سال ۶۲۵ به قطن صورت گرفت. طوایف چادر نشین از نزدیك شدن

مسلمانان دچار وحشت شده پراکنده گشتند و اندک غنیمتی به دست مسلمانان افتاد. شاید در نتیجهٔ همین فعالیتهای مسلمانان بود که نه تن از یکی از طوایف آنجا نیز به دین اسلام در آمدند و به مدینه منتقل شدند. این افراد حتی اگر این اقدام را به سبب رقابت در بین طایفهٔ خود انجام داده باشند نمونهٔ خوبی است که نشان می‌دهد قدرت محمد صلی الله علیه و آله تا چه اندازه پیشرفت کرده بوده است. مجدداً در آخر ژوئن بود که محمد صلی الله علیه و آله اطلاع یافت که نیروی عظیمی از بدویان در تحت ریاست سفیان لحیانی جمع شده‌اند. به‌این اجتماع نیز با صدور دستور قتل سفیان، به وسیلهٔ یکی از مسلمانان، پاسخ داد.

جمع کردن و بر انگیختن بدویان بر ضد محمد صلی الله علیه و آله نشانهٔ آن است که مکیان در این کار تا اندازه‌ای موفق بوده اند هر چند محمد صلی الله علیه و آله مانع ادامه آن شده است. دو واقعهٔ تأثر آوری که بعد از آن برای مسلمانان رخ داده از این قرار است.

نخستین آنها در ژوئن ۶۲۵ در کنار چاه معونه رخ داد و طایفهٔ عمیر در آن شرکت داشتند که عم و برادر زاده‌ای برسر ریاست آن با یکدیگر رقابت می‌ورزیدند. در آن موقع قدرت عمو بیشتر بود و می‌توانست قسمت اعظم قبیله را همراه داشته باشد و برادر زاده نیز پیروانی داشت. عمو تمایل به‌اسلام داشت و شك نیست که‌فکر می‌کرد با حمایت محمد صلی الله علیه و آله می‌تواند موفقیت خود را در بین قبیله تثبیت کند برای رسیدن به این هدف لازم بود عدهٔ کافی از افراد قبیله‌نیز مانند او مسلمان بشوند. از این جهت از محمد صلی الله علیه و آله در خواست کرد افرادی را برای تعلیم در میان طایفهٔ او بفرستد و رسماً حمایت آنان را بر

عهده گرفت. این حمایت می بایست به تصویب تمام طایفه برسد و عمو
با وجود مخالفت برادزاده خوداز افراد طایفه درخواست که به تعهدات
او احترام گذارند.

برادرزاده که خود را شکست خورده می‌دید نزد بعضی از قبایل
طایفهٔ دیگری به نام «سلیم» که نزدیك بودند ، رفت و آنها را از
نزدیك شدن مسلمانان آگاه ساخت و تحریك کرد که به مسلمانان
حمله برند. در این حمله تمام مسلمانان به استثنای دو نفر کشته‌شدند
که یکی از آن دو نفر از بدویان مجاور مدینه بودند که‌احتمال‌دارد
با حمله کنندگان نسبتی داشته است و دومی را هم مرده انگاشتنددر
حالی که زنده بود و خود را به مدینه رسانید . این نفر اخیر که
نجات یافته بود. در راه با دو تن ازافراد طایفهٔ عمیرمصادف شد و
آنان را به انتقام خون دوستان خود کشت ولی این دو مردمتعلق
به طایفه‌ای بودند که با محمد صلى الله عليه وآله اتحاد داشتند و او از آن آگاه‌نبود.
محمد صلى الله عليه وآله در وضع عجیبی قرار گرفته بود زیرا با آنکه چهل تن از
مردان خودرا از دست داده و چیزی دریافت نکرده بوداینك‌می‌بایست
خونبهای این دو تن را نیز بپردازد و منابع می گویند که‌مجبور بود.
این خونبها را به همان کس یعنی برادرزاده بپردازد که در حقیقت
مسؤل مرگ مسلمانان بود. این مشکل را بدین گونه حل کرد که
هر چند اخلاقاً برادر زاده‌مسئول بوده است ولی خون توسط طایفهٔ
دیگری ریخته شده بود.

صرف‌نظراز معماهایی که در این داستان‌هست، ودراینجا چندان
بدانها توجه نکرده‌ایم ، نکات برجستهٔ چندی نیز وجوددارد. محمد صلى الله عليه وآله

می کوشید که در قسمتهایی از عربستان که در آنها هنوز نفوذ و حیثیتی به دست نیاورده بود جای پایی باز کند، یعنی جاهایی که مردم هنوز از قدرت او وحشتی نداشتند تا در برابر آن مقاومت نشان دهند. ضعف نسبی او در اینجا بی‌شك قسمتی نتیجهٔ تبلیغ مردم مکه و رابطهٔ مکیان و طایفهٔ «سلیم» بوده است. آنچه‌مورد توجه محمد ﷺ بود و برای او اهمیت داشت این بود که تا می توانست بر شمارهٔ متحدان خود می‌افزود و برای مقابله با خطراتی که ممکن بود به‌علت دخالت در سیاست داخلی طوایف پیش آید آماده بود. بی‌شك او از رقابت عمو و برادر زاده نیز آگاه بود زیرا معاون اول او ابوبکر در نسب‌شناسی خبره‌ای بوده و به روابط سیاسی قسمتهای مختلف هر طایفه علم کامل داشته است. پس فرستادن آن دوجوان به طایفهٔ عمیر فداکاری حساب‌شده‌ای بود و خطرات آن را نیز پیش بینی کرده بودند. نتیجه برای هر دو شوم بود، ولی طایفهٔ عمیر دشمن محمد ﷺ نشدند.

یك یا دو هفته بعد در ژوئیهٔ ۶۲۵ واقعه ای نظیر آن برای مسلمانان رخ داد که چند نفر را از دست دادند. قربانیان این حادثه هفت نفر بودند که محمد ﷺ آنان را برای تعلیم طایفه‌ای که می‌خواستند اسلام را بپذیرند فرستاده بود. ولی این بهانه‌ای بیش نبود. زیرا در نقطه‌ای در جادهٔ عربستان مرکزی راهنمایان طایفه این هفت تن را ترك کردند زیرا یکی ازافراد آنها توسط مسلمانان به قتل رسیده بود. پس از آنکه راهنمایان آنها را ترك کردند افراد قبیله به مسلمانان حمله آوردند و چهار تن از آنان را که مقاومت کردند کشتند وسه‌تن دیگر را که تن به‌تسلیم‌دادند به‌عنوان زندانی به‌مکه بردند

در راه یکی از سه نفر خود را آزاد کرد و در حالی که شمشیری در دست داشت کشته شد. دو تن دیگر را در مکه به اقوام کسانی که در مکه کشته شده بودند و تصور می‌رفت که هنوز انتقام خون آنان گرفته نشده است فروختند، پس از آنکه دو ماه حرام سپری شد این دو تن را از منطقهٔ حرم بیرون آوردند و از آنان خواستند که دین اسلام را انکار کنند و چون آنان امتناع کردند با زجر و آزار بسیار به قتل رسیدند. وضع کلی و خصوصیات این واقعه شباهت بسیار به واقعهٔ معونه دارد. محمّد سعی داشت قدرت خود را در همه جا حتی در نواحیی که با خطر توأم بود گسترش دهد.

اخراج دوم یهود

خبر کشته شدن دو گروه مسلمان ناچار مردم مدینه را ناراحت کرده بود گرچه از لحاظ تعداد چندان مهم نبوده است. فهرستی از اسامی کشته شدگان معونه در دست است که از بیست نفر تجاوز نمی کند و تمام از مهاجران یا انصار بوده‌اند، این خود دلیل آن است که اگر عدهٔ کشته شدگان بیشتر بوده است از بدویان متحدان مسلمانان بوده‌اند و در این صورت این تلفات در بین مردمی که فرد آن فردی شمرده می‌شده اثر بخش بوده است. هرچند ممکن است در آن مدت پیشرفتهای بسیاری صورت گرفته باشد ولی همان، به اندازه ای بوده که جبران این خسارات را می کرده است. امکان آن هست که این وقایع چندان موجبات نگرانی محمّد صلی الله علیه و آله را فراهم نکرده باشد چه او با اصول و حقایق جنگی آشنا بود ولی افراد عامی مسلمان که هنوز از تأثرات روحی جنگ احد خلاص نشده بودند اثر این وقایع نامطلوب بود و

مخالفان محمد صلی الله علیه و آله در مدینه نیز تصور می کردند که به زودی از دست او خلاص خواهند شد.

با توجه به این سوابق است که اینک می کوشیم علت رفتار محمد صلی الله علیه و آله را با قبیله یهودی النضیر کشف کنیم. روزی در تاریخ اوت ۶۲۵ محمد صلی الله علیه و آله به محل سکونت این قوم رفت واز آنان خواست که که در پرداخت خونبهایی که می‌بایست به طایفهٔ عمیر بپردازد به او مساعدت کنند. این خونبها بابت دو قربانی بود که به‌دست کسی که در واقعهٔ معونه نجات یافته بود کشته شده بودند. در این باب اطلاعات نارساست چون قبیلهٔ نضیر متحد عمیر بودند و محمد صلی الله علیه و آله فکـر می کرده است آنان باید بیش از دیگر سکنهٔ مدینه‌در این قسمت یاری و مساعدت کنند و قبیلهٔ نضیر عکس آن را فکر می کردتد. نکتهٔ اصلی هرچه باشد قبیلهٔ نضیر قول دادند که جواب مساعد بدهند و از محمد صلی الله علیه و آله خواستند دقیقه ای استراحت کند تا غذا حاضر شود. محمد صلی الله علیه و آله و همراهانش نشستند و به دیوار یکی از خانه‌ها تکیه کردند.

چند دقیقهٔ بعد محمد صلی الله علیه و آله آهسته‌بیرون آمد و دیگر باز نگشت و پس از چندی همراهان او نیز آنجا را ترک گفتند. وقتی به خانه رسید گفت: که خدا به او اطلاع داد که مردم نضیر در صدد طرح نقشهٔ حمله خائنانه علیه او هستند. چه می توانستند همان طور که نشسته بود سنگ گرانی را از بام به‌سرش بکوبند و او را بکشند. محمد صلی الله علیه و آله فوری اتمام حجتی برای قبیلهٔ نضیر فرستاد که باید مدینه را در ظرف ده روز ترک گویند و الا همه کشته خواهند شد. با وجود ایـن حق مالکیت آنان بر نخلهایی که‌دارند محفوظ است وقسمتی از محصول آن از آن آنان خواهد بود.

چنین اتمام حجتی ظاهراً تناسبی با تقصیر یهود نداشت زیرا خیانتی انجام نگرفته بود و تنها گمان اینکه یهودیان در اندیشه‌چنین خیانتی بوده‌اند کافی نبود یا شایدمسئله برای نویسندگان‌مغرب زمین کاملا روشن نیست. هردو طرف از رفتار مسلمانان با کعب بن اشرف اطلاع داشتند و بنا برعقایدی که آن روز در عربستان رایج بود محمد صلی الله علیه و آله هر آن انتظارداشت که‌اگرفرصت‌به دست‌مخالفان‌افتد اورا بکشند تأخیر قبیله در دادن جواب ایجاد چنین فرصتی را می کرد و درحکم اقدامی خصمانه به شمار می‌رفت.

یهودیان ابتدا در صدد بر آمدند که تسلیم شوند خصوصاً که آورندهٔ پیام یکی از رؤسای قبایل مهم عرب بود و آنان خودرامتکی بدان قبیله می‌دانستند، امارئیس کل قبیلهٔ نضیر به نام حیی به‌مخالفت با رؤسای دیگر برخاست و از انجام دادن دستور سرباز زد. در حالی که حیی در شك و تردید به سر می‌برد عبدالله بن أبی برای او پیام فرستاد و قول حمایت داد ودر ضمن آمادگی بعضی از بدویهای‌متحد خود را برای حمله به محمد صلی الله علیه و آله به اطلاع او رسانید. لذا یهود از پذیرفتن دستور محمد صلی الله علیه و آله باز ایستادند و او آنان را محاصره کرد.

محاصره پانزده روز طول کشید و چون مسلمانان شروع به انهدام نخلها و نخلستانها کردند یهودیان خود را باختند. عبدالله‌بن‌ـ ابی نیز اقدامی درباری آنان نکرد و یهود دریافتند که اگر نتوانند موقعیت خود را در مدینه حفظ کنند زندگی آنان ازبین خواهدرفت لذا پیامی برای محمد صلی الله علیه و آله فرستادند که حاضرند دستورهای اورا بپذیرند. ولی شرایطی که‌در این بار محمد صلی الله علیه و آله پیشنهاد می کرد

سخت‌تر شده بود بدین معنی که می بایست اسلحهٔ خودرا به‌زمین گذارندو از نخلستانها صرف نظر کنند. یهود ناچار موافقت کردند و به‌اتفاق کاروانی مرکب از ۶۰۰ شتر عازم خیبر شدند که در هفتادمیلی‌شمال مدینه است و یهود املاکی در آنجا داشتند. تمام شمشیرها و جوشنها و کلاه خودهای خود را به محمّد صلی الله علیه وآله واگذار کردند تا در آتیه‌از آنها برای مسلح کردن مسلمانان فقیر استفاده شود بنابر پیمانی که با انصار بسته شد تمام خانه‌ها و نخلستانها به مهاجران تعلق گرفت (ودو انصار فقیر) ، این خود دلیل آن است که مهاجران در آن موقع می توانستند خود را اداره کنند و دیگر نیازی به مهمانداری انصار نداشتند.

اخراج یهود محرکهای چندی داشته است که نمی توان گفت کدامیک در ذهن محمّد صلی الله علیه وآله قویتر بوده است، شاید دلیل‌اصلی، کوشش یهودیان برای کشتن او. برهمه مقدم باشد. از نظر مصیبت‌اخیر جمع کثیری از اهالی مدینه نیز به علت نزدیکی یهودیان با قبیلهٔ عمیر به مخالفت برخاسته‌اند. احتمال دارد علت دیگر این اقدام آن‌بوده که محمّد صلی الله علیه وآله خواسته است پس از اتفاقات ناگواری که برای مسلمانان‌رخ داده روحیه مسلمانان را تقویت نماید و مقام خود را در مدینه حفظ کند ودر این کار موفق شده است.

اصلاح ازدواج وارث

کشته شدن چند تن از مسلمانان در جنگ احد ایجاد مسائل اجتماعی‌چندی کرد که‌مهمتر از همه تدارک‌زندگی‌زنان‌ودخترانی‌بود که بیوه یا یتیم شده بودند. اساس و مستند تعدّد زوجه در اسلام یکی

از آیات قرآن است (سوره ٤ آیه ٣) که پس از جنگ احد نازل شده است به این شرح:

« وَ إِنْ خِفتُمْ أَلّا تُقسِطُوا فِي الْيَتامى فَانْكِحُوا ما طابَ لَكُمْ مِنَ النِّساءِ مَثْنى وَ ثُلثَ وَ رُباعَ فَإِنْ خِفتُمْ أَلّا تَعْدِلوا فَواحِدَةً أَوْ ما مَلَكَتْ أَيْمانُكُمْ ذٰلِكَ أَدْنى أَلّا تَعُولُوا » .

آنچه در این آیه تعجب آوراست آنکه به اشخاصی که شش یا ده زن داشتند گفته شده است که نباید بیش از چهار زن داشته باشند بر عکس کسانی را که فقط یك (یا شاید دو) زن داشته اند تشویق می کند که تا چهار زن بگیرند. این موضوع را چگونه می توان توجیه کرد.

در این خصوص جزئیات بسیاری در منابع متعدد وجود دارد ولی ترجمه و تفسیر آنها کار آسانی نیست و آنچه در پایین خواهد آمد شرح مختصری از آن است نخستین موضوعی که باید در نظر داشت شرایط موجود در عربستان پیش از ظهور محمد ﷺ است و مشکل عمده از همین جا بر می‌خیزد.

شواهدی در دست است که نشان می‌دهد در قسمتی از عربستان روابط اجتماعی مردم بر اساس اصول مادر نهادی بوده است. مردان و زنانی نام برده شده اند که تعلق به قبیلهٔ مادر داشته اند حتی طوایفی هستند که جد عمومی آنها زن بوده است. این گونه روابط در مدینه بیش از مکه دیده می‌شود چه در مکه اساس اجتماعی بیشتر بر اساس بدوی می‌بوده است.

پس آنچه در پیش از اسلام در عربستان دیده می‌شود مخلوطی است از این دو نظام که در گروههای مختلف مردم وجود داشته‌است. فرضیهٔ دیگر آنکه جامعهٔ وسیع همجنسی وجود داشته که در مرحلهٔ عبور از مرحلهٔ مادر نهادی به مرحلهٔ پدر نهادی بوده است و این مسئله با موضوعی که در بالا ذکر شد مطابق است که گفتیم در آن هنگام اصول فردی در مکه و قسمتهای دیگر عربستان در حال رشد و نمو بوده است. معنای فردی آن است که شخص می‌تواند از آنچه ما یملك عمومی بوده است استفاده شخصی بکند هرچند آنها را برای گروه ترتیب داده باشد. در عین حال طبیعی است که شخص به فرزندان خود علاقه‌مند است و می‌خواهد که ثروت خود را به آنان منتقل کند. یك گروه مادر نهادی از یك زن و اولاد مذکر و مؤنث او تشکیل می‌شد و بر این اساس ممکن بود سازمانهای اجتماعی چندی به‌وجود آید از آنچه در عربستان رخ داده است اطلاع صحیح در دست نیست فقط احتمال می‌رود چیزی نظیر این باشد که هروقت زنی می‌مرد مقام او به‌عنوان ریاست خانواده به دختر بزرگش منتقل می گردید و پس از او خواهر بزرگترش جای اورا می گرفت. املاك تعلق به گروه داشت و برادر آن زن که رئیس بود (از طرف مادر) یا بزرگترین پسرش آن را اداره می کرد. بدین معنی که مرد ادارهٔ املاك را به پسر خود واگذار نمی کرد بلکه به پسر خواهرش محول می داشت.

ازدواج یك زن مستلزم ترك خانهٔ خانواده خود نبود. شوهر می‌بایست برای دیدار او به خانهٔ پدر زنش برود، ممکن است فکر کرد که دو طایفهٔ بیابانی برای مدت کوتاهی در نزدیکی هم چادر

زده باشند و بعد از هم جدا شوند و در چند مورد به نظر می‌رسد که یك زن دو شوهر داشته است یکی از طایفهٔ خود و دیگری از طایفه یا قبیلهٔ دیگر. گزارشهایی است که می گوید که در دوران پیش‌ازاسلام زنانی بوده‌اند که یك شوهر و یا در آن واحد تاده شوهر داشته‌اندو بعضی نیز با هر مردی که به آنان مراجعه می کرد روابط جنسی برقرار می کردند. ممکن است این داستان حقیقت داشته باشد، ولی‌ما به طور کلی از سازمان اجتماعی‌زنان اطلاع نداریم مخصوصاً از گروه اخیر که حکم‌زنان هر جایی را داشته‌اند. احتمال دارد که‌تهیه کنندهٔ این گزارش، هرچند مسلمان بوده، درسستی‌اصول‌زناشویی‌عرب‌پیش‌ـ از اسلام اغراق کرده است. اما آنچه مسلم است در اغلب‌مواردداشتن اطلاع دربارهٔ پدر کودك مهم نبوده است، همین قدر که مادر او را می‌شناختند کافی بود. کودك با خانوادهٔ مادر خود می‌زیست(یاعمه). پدر خانه‌ای از خود نداشت و هنگامی که برای دیدار زن می‌رفت‌در خانهٔ خواهر یا عمهٔ مادری خود می‌زیست.

با توجه به این سوابق است که باید اصلاحات ازدواج که در قرآن آمده است مورد مطالعه قرار گیرد. شاید مهمترین و ظاهراً ساده‌ترین دستور این است که وقتی زنی طلاق گرفت باید مدتی که در حدود سه ماه است عده‌نگهدارد تا بتواند مجدداً ازدوج کند. طلاق در عربستان رواج داشته و هنوز هم رایج است و مقصود از این عده آن است که تردید در بارهٔ پدر فرزندی به وجود نیایدوهدف اصلی این‌است که زن در آن واحد بیش ازیك شوهر نداشته باشد. قرآن این موضوع را لازم می‌داند ولی‌در آن اصراری نمی‌ورزد زیرا می‌دانسته

است که در آن زمان کاملا عملی نبوده است. سازمان یك جامعه را نمی‌توان در ظرف یك یا دو سال کلاً تغییر داد. با وجوداین قرآن با طرفداری‌از قدرت پدر جسمانی قدمهای اول را برای تغییرجامعهٔ مادر نهادی به جامعهٔ پدر نهادی برداشته است. تشویق مسلمانـان به گرفتن دو یا سه یا چهار زن‌دلیل آن است که این زنان در عین‌حال شوهری نداشته‌اند. نمی دانیم که زنان در خانهٔ‌چه کسی می‌زیستند در بعضی از موارد زن‌در خانهٔ پدری خود باقی می ماند و مرد بـه نوبت از زنان‌خوددیدن می کرد. اما محمد صلی الله علیه و آله نمونه و رسم دیگری آورد که طبق آن زن در خانهٔ مرد خود می‌رفت و مهاجران نیز از این روش‌پیروی کردندو به‌تدریج‌مسلمانان دیگر نیز آن‌راپذیرفتند به طوری که پس از مدتی جنبهٔ عمومی به خود گرفت.

ذکر کلمهٔ یتیمان در آیهٔ‌قرآن ، که گذشت، نشان می‌دهد که تنها مسئله بعداز احد مشکل‌زنان بیوه نبوده است بلکه دختران‌شوی نرفته نیز که تحت حمایت عم و پسر عم و اقوام دیگر قرار داشتند جزء این مسئله بودندبرای یك فرد خود پسند و بی عاطفه آسان بود که مانع ازدواج دختران تحت حمایت خودبشود تانظارت‌نامحدودی برمایملك خود داشته‌باشد. او ممکن بود اجازهٔ رابطهٔ نامشروع بدهد و بس.این‌نامطلوب‌ترین و خسته کننده ترین نوعی از دورهٔ‌قیمومیت «مادر»درمدینه‌بوده‌است که‌اینك با انتقال‌حق قیمومیت به«مرد» ازمیان رفته‌است. در مواجهه با چنین وضعی است که قرآن مردان را بـه گرفتن چند زن تشویق می کند. البته منظور آن نیست که‌قیم‌دختری، خود، با او ازدواج کند (مگر آنکه هر دو از درجات‌ممنوعه‌نباشند)

بلکه هدف اصلی آن است که اگر تمام مسلمانان چند زن داشته باشند دختران می توانند وقتی به سن ازدواج رسیدند فوری شوهر کنند. این اصلاحات برای آن بوده است که اساس خانواده را بر اصول فردی استوار کند و عادات قدیم را که در آن ارزش گروه بر فرد می‌چربیده است‌از رونق بیندازد. همچنین قواعد ودستورهای قرآن دربارهٔ ارث برای آن است که تقسیم دارایی خود را به طور صحیح تضمین نماید و ازصورت عمومی خارج کند و به‌صورت فردی‌در آورد. در چنین دورهٔ انتقال کوشش مداوم برای یافتن مرد مقتدری است که بتواند دارایی خود را از جانب گروه خود اداره کند و با آن مانند دارایی شخصی خود رفتار نماید. دستور های قرآن در بارهٔ ارث مختصر ولی پیچیده است . از دستورهای چندی که در بارهٔ این موضوع صادر شده است یکی از این قرار است:

« يُوصِيكُمُ اللهُ في أَوْلادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَيَيْنِ فَإِنْ كُنَّ نِساءً فَوْقَ اثْنَتَيْنِ فَلَهُنَّ ثُلُثا ما تَرَكَ وَإِنْ كانَتْ واحِدَةً فَلَهَا النِّصْفُ وَلِأَبَوَيْهِ لِكُلِّ واحِدٍ مِنْهُمَا السُّدُسُ مِمّا تَرَكَ إِنْ كانَ لَهُ وَلَدٌ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ وَوَرِثَهُ أَبَواهُ فَلِأُمِّهِ الثُّلُثُ فَإِنْ كانَ لَهُ إِخْوَةٌ فَلِأُمِّهِ السُّدُسُ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصي بِها أَوْ دَيْنٍ آباؤُكُمْ وَأَبْناؤُكُمْ لا تَدْرُونَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ لَكُمْ نَفْعاً فَريضَةً مِنَ اللهِ إِنَّ اللهَ كانَ عَليماً حَكيماً » . (سورهٔ ٤ آیهٔ ١٢)

آنچه فعلا مورد توجه ماست جزئیات نیست (هر چنداین نکته مهم است که زنان نیز می‌توانند مانند مردان دارای املاک ودارایی باشند) بلکه آنچه قابل توجه است این است که در قرآن برای بستگان نزدیک متوفاسهمی قایل شده است و سعی دارد که ازقدرت افراد با نفوذ بکاهد و نگذارد که آنان به نفع خود دارایی اقوام ضعیف را تصاحب کنند.

محمد خوداین نظریه رادر بارهٔ خانوادهٔ خود به موقع اجرا گذاشت او سه زن داشت ودر اوایل سال ٦٢٦ دو زن دیگر گرفت. یکی زینب بنت خزیمه‌ازطایفه‌عمیر بود که سعی داشت با آن طایفه روابط نزدیکتری داشته باشد. او بیوهٔ یکی از مهاجران بود که‌درجنگ‌بدر کشته شده بود وقبیلهٔ شوی مقتول او باقبیلهٔ محمد صلی الله علیه وآله رابطهٔ نزدیکتر داشتند زینب بیش از سی سال نداشت و چند ماه پس از ازدواج فوت کرد. دیگری ام‌سلمه بیوهٔ ابوسلمه بود که در نتیجهٔ زخمهای جنگ احد در گذشت. او وشوهرش هرچند مسلمان بودند ولی تعلق‌به‌قبیلهٔ مخزوم یعنی قبیله ابوجهل داشتند وبه طوری که می‌دانیم‌قبیلهٔ‌مخزوم یکی از مراکز مخالف محمد صلی الله علیه وآله در مکّه بود. هدف این ازدواج پیدا کردن راهی برای بیوهٔ یکی از مهاجران بزرگ بود و شاید هدف دیگر آن یاری به محمد صلی الله علیه وآله برای آشتی کردن با مردم مکه بوده است.

یکی دیگر از ازدواجهای محمد صلی الله علیه وآله یك سال بعد یعنی در آخر مارس ٦٢٧ صورت گرفت. این ازدواج با زینب دیگری به نام‌زینب

بنت جحش بود که مورد انتقاد معاصران او قرار گرفته و بعداً نیز بهانهٔ حمله‌ای به دست محققان مغرب زمین داده است. اینک مامی کوشیم این داستان را توجیه کنیم.

زینب دختر عمهٔ محمد صلی الله علیه و آله بود. احتمالا در زمان هجرت بیوه بوده و به اتفاق برادرانش که مسلمان بودند به مدینه مهاجرت کرده است. در آنجا بر خلاف تمایل وی محمد صلی الله علیه و آله او را مجبور کرد که به ازدواج پسر خواندهٔ او زید بن حارثه درآید. در سال ۶۲۶ روزی محمد صلی الله علیه و آله برای گفتگو به خانهٔ زید رفت. زید در خانه نبود و زینب را دید که نیمه برهنه بود. چنین گمان کرده‌اند که محمد صلی الله علیه و آله عاشق او شده از آنجا برگشته است در حالی که به خود می گفته: «سپاس باد خدا را سپاس باد دارندهٔ دلهارا». چون زید بازگشت زینب داستان آمدن محمد صلی الله علیه و آله و امتناع او از آمدن به خانه و گفتار اسرار آمیز او را به زید باز گفت. زید فوری نزد محمد صلی الله علیه و آله رفت و تقاضای طلاق زینب را کرد. ولی محمد صلی الله علیه و آله به او گفت اورا نگهدارد. از آن پس زندگی با زینب برای زید تحمل پذیر نبود و سرانجام مجبور شد اورا طلاق گوید. وقتی عدهٔ او به سر آمد به عقد محمد صلی الله علیه و آله درآمد و برای صحیح جلوه دادن آن آیه‌ای نازل شد به این شرح:

« وَ إِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللهُ عَلَيْهِ وَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَ اتَّقِ اللهَ وَ تُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللهُ مُبْدِيهِ وَ تَخْشَى النَّاسَ وَ اللهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَيهُ فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِنْهَا وَطَراً

زَوَّجْنا كَهَا لِكَيْ لاَ يَكُونَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَراً وَ كَانَ أَمْرُ اللهِ مَفْعُولاً ».

(سورهٔ ۳۳ــ آیهٔ ۳۷)

دربارهٔ اصل داستان اختلافی نیست فقط بعضی ازجزئیات آن مشکوك است و با در نظر گرفتن کلی داستان نظریات مختلف داده اند. در این ازدواج نیز مانند تمام ازدواجهایی که محمد ﷺ برای خود یا دیگران ترتیب داده نظریات سیاسی داشته است. زینب ازطرف مادر رابطهٔ نزدیك با محمد ﷺ داشت و نسبت به او احساس مسئولیت می کرد خانوادهٔ پدری او تحت حمایت پدر ابوسفیان بودند و هنگامی که ابو-سفیان لشکر کشی مکیان را علیه محمد رهبری می کرد این موضوع از نظر محمد ﷺ دور نبوده است. در آن هنگام دو تن از خواهران زینب با دو تن از رهبران مهاجر ازدواج کردند و ازدواج زینب با زید نیز نشانهٔ آن بود که وی صاحب شخصیت مهمی بوده است. زیرا زید در نزد محمد ﷺ مقام شامخی داشت. چنانکه، اگر مرگ زودرس اورا در نیافته بود شاید جای اورا می گرفت. متأسفانه علت آن که چرا زینب ابتدا با ازدواج زید مخالف بود مجهول است. مشکل است تصور کنیم که اورا شایسته خود نمی دانسته است. احتمال دارد که چون زینب زن جاه طلبی بوده میل داشته است با خود محمد ﷺ ازدواج کند. امکان دیگر آنکه انتظار داشته است با شخص دیگری ازدواج کند که محمد ﷺ به علل سیاسی با آن موافقت نداشته است. بهرصورت که باشد زینب خود پیش از ۶۲۶ در صدد ازدواج با محمد ﷺ بوده و

نقشهٔ آن را طرح می کرده است داستان برخورد محمد صلی الله علیه وآله با زینب در غیبت زید و مفتون زیبایی او شدن اغراقی بیش نیست و در منابع نخستین ذکر نشده است به علاوه زینب در هنگام ازدواج سی و پنج یا سی و هشت سال داشت و در آن زمان این سن برای یك زن عرب سن طولانی بود. تمام زنهای دیگر محمد صلی الله علیه وآله به استثنای خدیجه هنگام ازدواج با محمد صلی الله علیه وآله از زینب جوانتر بودند. ممکن است که زینب زیبایی خود را حفظ کرده بوده است ولی اگر حقیقتی در این داستان باشد ممکن است برای انسان لااقل این گمان پیدا شود که طی زمان در این داستان دخل و تصرفاتی راه یافته است. بعدها مسلمانان همیشه می گفتند که در اسلام رهبانیت نیست و ریاضت آنان از تجرّد بری است. با در نظر گرفتن این مطلب است که باید توجه و علاقه محمد صلی الله علیه وآله را به جنس زیبا مطالعه کرد. حتی بعضی فخر و مباهات می کرده اند که قدرت جنسی و جسمی آنان به اندازه‌ای است که می توانند تمام زنان خود را دریك شب راضی کنند.

موضوع عاشق شدن در همان دید اول، به نظر می‌رسد متعلق به داستان خیال انگیز زندگی محمد صلی الله علیه وآله باشد و با آنکه آن‌را به زحمت ساخته و پرداخته‌اند، بسیار بعید می‌نماید که مردی در سن پنجاه و پنج سالگی عاشق زن سی و پنج ساله بشود.

در هر صورت آنچه مورد انتقاد معاصران محمد صلی الله علیه وآله قرار گرفته این نکته نبوده‌است، دلیلی در دست نیست که نشان دهد که این رفتار نفسانی و شهوانی برای یك نبی نامناسب باشد خصوصاً که در آن‌زمان طلاق متداول و امر عادی به‌شمار می‌رفت. آنچه در این‌ازدواج مورد

انتقاد قرار گرفته ازدواج محمد صلی‌الله علیه وآله باخویشان نزدیک است. ازدواج با زن سابق فرزند حرام بود و معمولا پسر خوانـده حکم فرزند را داشت و این مسئله بود که عده ای از مردم مـدینه را علیه محمد صلی‌الله علیه وآله بر انگیخت.

از آنچه رخ داده است به طور قطع اطلاعی نداریم. در آیـهٔ قرآن که در پیش ذکر شد نسبت به این موضوع که پسر خوانده حکم فرزند را دارد اعتراض شده است و می خواسته است رابطهٔ حال را با گذشته کاملا قطع کرده باشد. در این‌مورد باید به‌خاطرداشت که «پسر خوانده» در لغت عربی کاملا دارای آن معنا نیست که‌امروز دارد، بلکه فقط مشخص رابطه‌ای است که خود به‌خود رخ‌داده‌باشد، ترجمه کلمه عربی این است: کسی پسر خواندهٔ کسی نامیده‌می‌شود که از صلب او نباشد. ظاهراً زید بدین جهت پسر خواندهٔ محمد صلی‌الله علیه وآله شناخته شده که غلام خدیجه بوده است و هنگامی که خدیجه او را آزاد کرد ابتدا پسر خواندهٔ خدیجه و پس از ازدواج او با محمد صلی‌الله علیه وآله پسر خواندهٔ محمد صلی‌الله علیه وآله شد.

پس این رابطه مربوط به اصول خویشاوندی مادری و روابط زناشویی است که‌همراه آن بوده است. آیهٔ دیگری که‌در این‌خصوص نازل شده است می گوید که افراد را باید به پدر حقیقی آنها نسبت داد و این موضوع با اصل کلی که باید پدر هر کس مشخص باشد مربوط می‌شود و مقرر داشتن عده در طلاق نیز ازهمین‌نظر است.

بیش از این دراین باره‌چیزی نمی‌توان گفت. البته‌این‌موضوع اجتماعی محتاج به اصلاح بود اما آیا فوریت نیز داشت؟ آیاازدواج

با زینب از بعضی ازجهات سیاسی و همچنین فوریت آن لازم بوده‌است؟ از این نکات اطلاعی نداریم. آنچه می‌توان گفت فقط این است که‌در این مسئله عامل اصلی سیاست و اصلاح مسائل اجتماعی بوده است و عشق را در آن چندان محلی نیست.

پیش از آنکه بحث درمسائل خانوادگی را رها کنیم باید به خاطر بیاوریم که در آن دوره محمد صلی الله علیه و آله تاچه اندازه‌ازاین‌حیث‌ناراحت بوده است. در اکتبر ۶۲۵ بزرگترین نوهٔ دختری او عبدالله پسر رقیه (که مرده بود) و عثمان، در سن شش سالگی در گذشت. از قضا نوهٔ دیگری از فاطمه علیها السلام و علی علیه السلام در ژانویه (۶۲۶)، که‌نام‌اورا حسین گذاشتند، این ضایعه را جبران کرد.

لشکرکشی‌های ۶۲۶

پس از اخراج قبیلهٔ نضیر که در اوت ۶۲۵ صورت گرفت لشکر کشی دیگری تا آوریل سال ۶۲۶ رخ نداد. در روایات‌هست که در آن سال قحط در مدینه افتاد و شاید علت خود داری از لشکر کشی نیز این واقعه باشد ویا محمد صلی الله علیه و آله در صدد تجدید قوا بوده‌است. به هرصورت در آوریل ۶۲۶ دارای نیرویی مرکب از ۱۵۰۰ نفر و ده اسب بود که باآن می‌توانست به بدر برود و این نیروبزرگترین نیرویی بود که محمد صلی الله علیه و آله تا آن زمان گرد آورده بود، داستان، (که ممکن است درست یا نادرست باشد) این است که ابوسفیان پیش‌از ـ آنکه میدان جنگ احد را ترک گوید فریاد زد و گفت: «سال‌آینده شما را در بدر ملاقات خواهیم کرد.» و عمر به نام محمد صلی الله علیه و آله جواب داد: «در آنجا خواهیم بود». برای‌حفظ این وعده تقریباً یکسال‌پس

از جنگ احد هر دو طرف آهنگ بدر کردند. مسلمانان هشت روز در بدر بودند و بازاری به راه انداختند ولی بین آنها و نیروی ابوسفیان که مرکب از ۲۰۰۰ نفر و پنجاه سوار بود برخوردی رخ نداد. ظاهراً هر دو قسمت از جنگ اجتناب داشتند و فقط منظور آنان قدرت نمایی بود. آنچه به نظر می‌رسد مسلمانان ازاین جهت برتری داشتند که طوایف ناحیهٔ ساحلی را تحت تأثیر قرار دادندواحتمال دارد که در کار تجارت جای تجار مکه را گرفتند.

در ماههای بعداز آن محمّد ﷺ از قصد مردم مکه که می‌خواستند از هرفرصتی برای انهدام او استفاده کنند آگاه بود و می کوشید که از هرگونه تحریك و حیله ممانعت کند. مردمی که بااهالی مکه همدردی می کردند قبیلهٔ یهودی نضیر بود که ازمدینه تبعیدشده بودو جای تعجب نیست اگر بدانیم که رئیس آنها درمه ۶۲۶ به‌دست‌عدهٔ کوچکی از مسلمانان به قتل رسیده بود و این خود بیدار باشی بود برای کسانی که علیه محمّد ﷺ توطئه می کردند. ماه بعد خبر رسید که بعضی از طوایف مشرق‌مدینه به عنوان مخالفت با محمّد ﷺ اجتماع کرده‌اند و او مجبور بود با نیرویی مرکب از ۴۰۰ (یا ۸۰۰) مرد چند گاهی در آن منطقه بگذراند. آنان به ارتفاعات پناه‌برده‌بودندو چون تعقیب‌ایشان‌شرط عقل‌نبود برخوردی رخ نداد و این خود باز هوشداری به محمّد ﷺ بود که عده‌ای مخالف داشت.

مهمترین لشکر کشی که در تابستان صورت گرفت دردومة ـ الجندل بود (واحه‌هایی که اکنون بنام الجوف معروف است) که ۲۵ روز در اوت و سپتامبر طول کشید این لشکر کشی ازچندجهت مهم‌و

قابل توجه است چه بزرگترین لشکر کشی بود که محمد صلی الله علیه و آله پس از لشکر کشی دوم بدر ترتیب داده بود زیرا عدهٔ افراد او به هزار نفر رسید. از طرف دیگر مسافت طی شده نیز طولانی‌تر بود زیرا دومة الجندل در ۴۰۰ میلی مدینه قرار داشت و این دو نکته است که این لشکر کشی را حایز اهمیت کرده است. وقتی به یاد می آوریم که سپاهیان عرب در ده سال بعد همین راه را برای واژگون ساختن امپراتوریهای بزرگ طی کردند مشکل می‌توانیم رابطهٔ این لشکر کشیها را با فتوحات بعدی نادیده بگیریم. متأسفانه منابع نسبت به این لشکر کشی و دیگر لشکر کشیهای محمد صلی الله علیه و آله به سمت شمال ناقص است و اعتقاد بر بودن چنین رابطه‌ای بین آنها تا اندازه ای مبتنی بر حدس است. ممکن است که محمد صلی الله علیه و آله خبر یافته بوده است که نیروی دشمن در دومة الجندل گرد آمده است ولی خردمندانه به نظر نمی‌رسد که افرادی از این محل دور فکر حمله به مدینه را داشته باشند. آنچه محتمل است این است که می‌توانستند در تجارت و ارتباطات مدینه تأثیر کنند و محمد صلی الله علیه و آله پیش از آنکه اقدامی صورت گیرد قدرت خود را به آنان نشان دهد. حرکت سریع او طی ۷۵۰ میل، باچنین نیروی عظیم، بدویهای اطراف جاده را تحت تأثیر قرار داد، هنگامی که نخستین منظور او، که ممانعت از الحاق و اتحاد طوایف شمالی با مکیان بود، بر آورده شد از اطلاعاتی که در این سفر دربارهٔ اوضاع شمال به دست آورده شاید دریافته است که می‌تواند عملیات خود را در آن جهت توسعه دهد. در لشکر کشیها همیشه غنایمی به دست می آمد و همین غنیمتها بود که بدویهای فقیر را به همگامی با محمد صلی الله علیه و آله بر می انگیخت و

خود را در اختیار او می گذاشتند.

مسئلهٔ دیگری که اهمیت بسیار داشت مسائل سوق‌الجیشی بود احتمال دارد که محمد صلی الله علیه و آله پیش از این لشکر کشی خود توجهی بدان نداشته ولی به زودی متوجه آن شده است. برای مثال در دسامبر ۶۲۷ طایفهٔ مزینه (در شمال غربی مدینه) مسلمان شدند و تعدادی از طوایف سواحل دریای احمر در تابستان بعد، از آنان متابعت و پیروی کردند. این موضوع برای جامعهٔ اسلام مسائلی به وجود آورد که مهمترین آنها این بود که چگونه می توان از حملهٔ طوایف به یکدیگر ممانعت کرد. غزوه از اصول زندگی بدوی به شمار می‌رفت و وسیلهٔ ابراز و اظهار قدرت بود و ممکن است عامل اقتصادی نیز در آن مؤثر بوده است. عضویت جامعه اسلامی یا اتحاد با آن مانع از آن بود که طایفه‌ای به اعضا یا یکی از متحدان دیگر حمله کند. پس نیروی خود را کجا باید به کار اندازد؟ تعداد لشکر کشیهای محمد صلی الله علیه و آله به شمال نشان می‌دهد که او پیش بینی می کرده است که اگر جامعهٔ اسلامی بخواهد از برخوردهای داخلی بر کنار باشد باید سیاست توسعهٔ ماورای عربستان را قبول کند. لشکر کشی دومة‌الجندل نخستین نشانهٔ اتفاقات آینده بود.

در دسامبر ۶۲۷ بود که محمد صلی الله علیه و آله دست به آخرین لشکر کشی زد و این واقعه پیش‌از آن بود که اتحادیهٔ بزرگ مکیان بر او حمله آوردند این لشکر کشی علیه طایفهٔ کوچکی بود که در نزدیکی ساحل دریای احمر وشمال غربی مدینه ساکن بود. اینکه محمد صلی الله علیه و آله توانست وارد منطقه‌ای شود که تحت نفوذ و تسلط مکیان بوده نشان قدرت اوست. و اما علت این لشکر کشی آن بود که رئیس این طایفه

به‌دستور مکیان مردان خودرا مسلح کرد و آهنگ حمـله به مدینه داشت. محمد صلی‌الله علیه و آله به طور غیرمترقبه و ناگهان براین گروه‌حمله‌بردو پس از مقاومت مختصری که کردند تمام آنها را به اسارت کشید و مسلمانان با غنایم بسیار به مدینه بازگشتند. زنان و کودکان طایفه‌را به غلامی و کنیزی گرفتند و جویریه دختر رئیس طایفه نصیب کسی شد که علاقه‌ای به نگهداری او نداشت و درصدد فروش وی برآمد. در این مذاکرات محمد صلی‌الله علیه و آله به او پیشنهاد ازدواج‌داد و اوموافقت کرد . این واقعه ظاهراً حاصل موافقت بین او و طایفه بود که در نتیجه تمام زنان و کودکان را میان قبیلهٔ خود بازفرستادند. بعضی می گویند که جویریه در آغاز متعهٔ محمد صلی‌الله علیه و آله بود و پس ازآنکه اسلام آورد به عقد ازدواج او درآمد.

پیش از آنکه‌مسلمانان عازم خانه‌های خود بشوندواقعهٔدیگری رخ داد که تشویشهای داخلی مدینه را آشکار ساخت واین‌واقعه‌بسیار ساده آغاز شد. مهتر عمر که از یك طایفهٔ بدوی و فقیری بود اسب خود را آب می‌داد بدوی‌دیگری که متحد بعضی از انصار بودوامکان دارد که آب برای او می‌برده است اورا کنار زد. هر دو به نـزاع پرداختند و یکی از مهاجران و دیگری از انصار استمدادجست. پس عدهٔ کثیری گرد آمدند و درجنگ شدند ومقداری خون ریخته شد. عبدالله‌بن أبی منافق که در لشکر کشی شرکت کرده‌بودبرای‌وخیمتر ساختن این حادثه ازفرصت استفاده کرد و مردم‌را برانگیخت‌وگفت این مرد (مقصودش محمد صلی‌الله علیه و آله بود) که ظاهراً برای صلح آمده است مردم‌را به جان هم می‌اندازد . مردم مدینه دارایی خود را به این بیگانگان (مهاجران) داده‌اند و اینك این بیگانان می‌خواهند بـر

آنان برتری فروشند. و چون به مدینه بازگشتند مطالبی نیز دربارهٔ استثمار قوی از ضعیف ایراد کرد. چون خبر به محمد صلی الله علیه و آله رسید آن را با خونسردی تلقی کرد و برای آنکه دیگران را نیز آرام کند به آنـان دستور داد که فوری مراجعت کنند ودر بیست وچهار ساعت همه را به حرکت واداشت و چون پسرعبدالله بن أبی ویك تن مسلمان دیگر پیشنهاد کردند که عبدالله بن‌أبی را بکشند آن را رد کرد. هنگامی که مسلمانان به مدینه رسیدند این‌مسئله کاملا فراموش شده بود ولی پیشامد دیگری باز فرصتی به عبدالله بن أبی‌داد که به‌محمد صلی الله علیه و آله حمله کند.

محمد صلی الله علیه و آله را عادت بر این بود که درسفرهایك یا دو تن‌از زنان خود را با خود می‌برد. دراین سفرعایشه‌همراه‌او بود. در آخرین لحظه پیش از ورود به مدینه عایشه مدت کوتاهی از انظار دور شد زیرا بر حسب اتفاق گردن بند او درشنها افتاده بود و عایشه که مدتی برای پیدا کردن آن صرف وقت کرد،موقعی به اردو گاه رسید که‌همه‌رفته بودند. عایشه در هودجی سفر می کرد و هنگامی که افراد هودج را برداشتند تا برشتر بگذارندچون‌عایشه بسیار کم وزن بودمتوجه‌غیبت او نشدند. بنا بر گفتهٔ خود عایشه وی ناچار شد مدتی منتظر بماند تا کسی از پی او بیاید و سر انجام یك نفر مسلمان جوان و زیبا که او نیز از قافله عقب مانده بود عایشه را دید واوراسوار شترخود کردو مستقیماً به‌مدینه برد.

در عربستان نیز مانند هر نقطهٔ دیگر جهان همه‌تصورمی کردند که اگر زن و مردی تنها بمانند امکان وقوع رابطهٔ جنسی بین آن‌دو

بسیار است از این جهت زبانها دراز شد و عبدالله بن أبی تا توانست موضوع را بزرگ جلوه داد و تعجب در این است عده‌ای او را یاری کردندحتی زنان و مردانی که منافق نبودند، و ظاهراً اختلافات شخصی با خانوادهٔ عایشه داشتند، شایعات چندین هفته ادامه داشت تاسرانجام بزرگ شد و نزدیك بود در بین جامعهٔ مسلمان شکاف عظیمی به وجود آید . مخصوصاً محمد صلی الله علیه وآله حس می کرد که دیگر نمی تواند از مساعدتهاویاریهای ابوبکر به عنوان معاون استفاده کند . ابوبکرپدر عایشه بود.

آخرالامر محمد شخصاً به‌حمایت از عایشه برخاست زیرادرحقیقت دلیلی علیه او وجود نداشت. خصوصاً که مدتی‌هم گذشت و ثابت شد آبستن نیست. فقط می‌بایست جواب کسانی که دروغ گفته بودند داده شود . از قرار روایات کسانی را که دروغ کمتر گفته بودند شلاق زدند و با عبدالله بن أبی سختگیری دیگری داشت. عده ای از رؤسای انصاررا دعوت کرد واجازه خواست که یکی از آنان را که به خانوادهٔ او توهین کرده است تنبیه کند. این موضوع نشان‌می‌دهد او هنوز حاکم مطلق مدینه نبوده است واگر پیش ازجلب رضای طایفه یا قبیله علیه یکی ازرؤسا اقدامی می کرد با مخالفت مواجه می شد. تقاضای محمد صلی الله علیه وآله ایجاد تشویش و خشم کرد. دو گروه از طوایف انصار دربارهٔ وفاداری خود نسبت به‌محمد صلی الله علیه وآله به مشاجره پرداختند . هریك دیگری را به بی ایمانی متهم می‌ساخت و نزدیك بود که‌کار به جنگ بکشد و احتمال دارد که خود محمد صلی الله علیه وآله آنهاراتحریك کرده باشد تا خشم خود را نسبت به مهاجران فراموش کنند. در هر حال

هرچه بود کار به سازش پایان یافت.

در این ملاقات روشن شد که اکثر انصار اینك ازمحمد ﷺ پشتیبانی می کنند و عبدالله بن أبی‌پیروان کمی دارد. هرچندوی‌تنبیه نشد (گرچه بعضی از مورخان می‌نویسند که او را شلاق زدند) ولی درك کرده بود که دیگر نفوذی ندارد و کاری از او ساخته نیست و نمی‌توان‌دبرضد محمدﷺ اقدامی کند. اوپیر بود و نمی‌توانست مسلمان فعالی باشد و امکان دارد که فقط گاه به گاه قر و لندی می کرده است. عبدالله به‌سال ۶۲۸ در لشکر کشی به‌حدیبیه‌شرکت جست وچون اهالی مکه خواستنداامتیاززیارت‌را که‌از مسلمانان دیگر دریغ می داشتند به او ارزانی دارند وی از قبول آن امتناع کرد و همکاری خود را با مسلمانان اعلام داشت. هنگام مرگ او که در آغاز سال ۶۳۱ رخ دادمحمد ﷺ شخصاً در تشییع جنازهٔ‌اوشرکت جست وآیین دینی را اجرا کرد.

قضیهٔ تهمت (همراه باشکست محاصرهٔیك ماه بعد) نشانهٔخاتمه مخالفت عبدالله و پیروان منافق او با محمدﷺ است وعلت ضعف او آن بود که کارهای وی اساس عقلایی و منطقی نداشت. از قراری که یکی از رؤسای یهود گفته‌است عبداللهخودنمی‌دانست‌چه‌می‌خواهد او قلباًنه تابع‌اسلام بود نه پیرو یهود ونه‌از یك دین قدیم عرب‌تبعیت می کرد. محرك او در حقیقت حس جاه طلبی بود که نه سیاست و تدبیری همراه داشت تا موضوعات رابا دید وسیعتری ببیندونه‌بصیرت کافی که‌راهی را بگزیند تا مردم به سوی او جلب شوند. احتیاج به صلح را در مدینه حس می کرد ولی نمی‌توانست چگونه‌آن‌را به دست

آورد. وی در نتیجهٔ مخالفت با محمد صلی الله علیه وآله نتوانسته بود بازمان پیش برود . چنانکه در یکی از منابع آمده است در بین منافقان فقط یك مرد جوان بود و این خالی از اهمیت و معنایی نیست.

محاصرهٔ مدینه

محاصرهٔ مدینه که در نزد مسلمانان به نام جنگ خندق معروف است در ۳۱ مارس ۶۲۷ آغاز شد ودر حدود دو هفته طول کشید و حد اعلای کوشش مکیان برای درهم شکستن قدرت محمد صلی الله علیه وآله به‌شمار می‌رفت. مکیان برای این کار اتحادیهٔ بزرگی تشکیل داده بودند و حتی عده‌ای از طوایف بدوی که هیچ گونه تبعیت و بستگی به آنها نداشتند در آن شرکت جسته بودند. طایفهٔ یهودی نضیر که اینك در خیبر به‌حال تبعید به‌سر می‌بردند و علاقه به باز گشت به خانه های خود داشتند اهالی مکه را درایجاد این اتحادیه یاری کردند، وحتی به بدویهایی، که در حمله شرکت کنند، قول دادند که نیمی از خرمای خیبررا به آنها بدهند. بنابر گفتهٔ مورخان سپاه مکیان ۱۰۰۰۰ نفر بوده است که به قسمتهای مختلف تقسیم شده بود در صورتی که جمع نفرات دسته‌های مختلف آنچه ذکر شده از ۷۵۰۰ نفر تجاوز نمی کند. مکیان درحدود ۳۰۰ اسب داشتند و تعداد اسبهای قبایل بدوی نیز همین اندازه بود. چون مسلمانان هنوز دارای نیروی سواره نظام نبودند (گفته شده است که هنگام رفتن به‌بدر در سال ۶۲۶ ده اسب داشتند) از سواره نظام دشمن وحشت داشتند، مکیان از همان راهی که دو سال پیش طی کرده بودند به مدینه نزدیك شدند و قسمتی از اردوگاه خودرا در دامنه‌های ملایم کوه احد قرار دادندتا مانع از آن

شود که مسلمانان از ارتفاعات استفاده کنند، چنانکه در جنگ سابق کرده بودند.

محمد صلی الله علیه و آله و مسلمانان هرچند امیدوار بودند ولی نمی توانستند نگرانی خودرا پنهان دارند. کوششهای آنان در ظرف دوسال گذشته نتوانسته بود مانع تشکیل اتحادیه بشود، فقط توانسته بودند از ملحق شدن بعضی‌ازطوایف به‌آن اتحادیه ممانعت کنند ودر عین‌حال برقدرت خود نیز افزوده بودند. افراد و گروههای کوچکی ازنواحی مختلف در مدینه آمده و سکونت اختیار کرده‌بودند. و با مسلمانان همکاری داشتند. ساکنان قدیم مدینه یعنی انصار نیز ازصمیم قلب ازسیاست محمد پشتیبانی می کردند فقط‌جمعی از منافقان‌ازروش محمد صلی الله علیه و آله انتقادداشتند ودر موفقیت او مردد بودند. چنانکه درقرآن آمده است عده‌ای از آنان میل داشتند ازجنگ خودداری کنند و اگرفرصتی دست می داد حاضر بودند به‌دشمن بپیوندند. طایفهٔ یهودی قریظه (که درمدینه‌باقی مانده بودند) سعی داشتند بیطرفی خود را حفظ کنند، به طور کلی محمد صلی الله علیه و آله نتوانست بیش‌از ۳۰۰۰نفر برای این نبردآماده کند.

با برتری افراد و تفوق نیروی دشمن که دو برابر نیروی محمد صلی الله علیه و آله بود وداشتن سواره نظام‌قوی، او نمی‌توانست باآنان در فضای باز رو به‌رو شود، لذا یك‌نوع‌دفاعی که درعربستان مرسوم‌بوداختیار کرد. درنقاطی که مدینه بازبود و سواره‌نظام می‌توانست‌ازآن بگذردو حملهٔ خودرا آغاز کند، خندقی کندند. چون واحه‌ها ازطرف‌مشرق و جنوب ومغرب باتوده‌های گدازه محصور بود، وعبورازسه سمت‌امکان نداشت فقط خندقی درسمت شمال لازم بود تا از آن سمت نیز مانعی

به‌وجود آید ازطرف دیگر در شمال واحه‌ها تپهٔ نسبتاً مرتفعی بود به نام کوه «سلع» که محمد صلی الله علیه وآله از آن برای دفاع استفاده کرد. بدین معنی که ستاد خودرا در آنجا قرارداد تا بتواند تمام جبهه را زیر نظر داشته باشد، اگر دشمن ازخندق عبور می کرد مدافعان می‌توانستنداز کوه « سلع » همان فایده ای را ببرند که در جنگ احد از کوه احد بردند.

فکر حفرخندق یك فکر ایرانی بوده و چنانکه‌نوشته‌اندایرانی مسلمانی به نام سلمان درطرح نقشهٔ آن سهم مهمی داشته‌است، همینکه خبر عزیمت‌مکیان به‌محمد صلی الله علیه وآله رسیدحفر خندق شروع‌شد (بر انگیختن وادار کردن مسلمانان به‌این کار پیش از دریافت خبر عزیمت‌مکیان مشکل بود) و اغلب مسلمانان شش روز کار کردند تا آن را به‌اتمام رسانیدند (احتمال دارد که بعدآن را امتدادداده به طرف‌حاشیهٔ غربی واحه‌ها برده‌اند).مکیان برای‌مقابله بااین‌مانع به کلی غیرمجهز بودند در جنگهای‌عربستان محاصره‌مرسوم و معمول‌بود. تنها کاری که‌مکیان می‌توانستند انجام دهند این بود که گروه سواره نظام به سوی خندق بتازند شاید راهی باز شود ولی اهالی مدینه در عقب خندق موضع گرفته بودند و خندق به آنان تفوق اندکی در برابر سواره نظام می داد .

روزی گروه کوچکی از سواره نظام‌ازخندق گذشتندولی‌تعداد آنها به اندازه‌ای کم بود که نتوانستند کاری انجام دهند و سر انجام با ازدست دادن دوتن‌باز گشتند و پس ازآن عبور از خندق‌اصلاممکن نگردید. چندین بار خواستند در شب حمله برند ولی مسلمانان شب‌و

روز از آن محافظت می کردند. بعضی را عقیده بر آن است که بهتر بود مکیان پیاده نظام خودرا در امتداد خندق مستقر می کردند وخط دفاع مدینه را بدین ترتیب درهم می‌شکستند ولی ظاهراً پیاده‌نظام از روبه رو شدن مستقیم بامسلمانان امتناع داشته‌است‌چه آنان‌رادرجنگ تن به‌تن از خودبرترمی‌دانستنددرتحت‌این‌شرایط‌تنها امید مکیان آن بود که در آن واحد از چند نقطه حمله کنند، آنها سعی داشتند طایفهٔ یهودی قریظه را وادار کنند که از جنوب به مسلمانان بتازند ولی از مذاکره با آنان نتیجه‌ای گرفته نشد.

درحدود یك هفته بدین گونه سپری شد. مسلمانان‌ثابت کردند که عدهٔ آنان کافی است ودارای سازمان مرتبی هستند که می‌توانند تمام حملات شمال را دفع کنند و برعکس روحیهٔ دشمن متزلزل‌شد. رؤسای آنها از موفقیت خود ناامید گشتند، اتحادیهٔ بزرگ‌به‌دسته‌های کوچك تقسیم گردید و متدرجاً آهنگ بازگشت کردند. بر حسب تصادف هوا نیز سرد و توفانی شد و آنها را در بازگشت مصمم‌تر ساخت. در اواسط آوریل بود که تهدید مدینه بر طرف شد و کوشش مکیـان به‌جایی نرسید. هرچند این عملیات‌نظامی دارای‌اهمیت‌بسیار بود ولی بنا بر گفتهٔ مورخان عدهٔ کشته شدگان آن فقط شش تن از مردم مدینه و سه تن از مکیان بوده است. از لحاظ نظامی‌علت شکست مکیان تفوق قدرت‌سوق‌الجیشی محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله و احتمالاقدرت‌ادارهٔ‌جاسوسی و نمایندگان سری او بوده است. استفاده از خندق با موفقیت کامل همراه بود، امیدواری مکیان درپیروزی فقط به سواره نظام بود زیرا جنگهای سابق نشان داده‌بود که جز با کثرت عده نمی توان در یك

جنگ برمسلمانان غلبه کرد. امید سواره نظام را نیز خندق از میان برد و مکیان به‌اجبار در جنگی شرکت‌جستند که شرایط آن اجازهٔ استفاده از ۶۰۰ تن سواره نظام را نمی‌داد.

دراین‌جنگ مکیان‌ازامتیاز دیگری نیزمحروم بودند.درجنگ احد ده روز بیش‌از آنکه‌محصول درو جمع آوری شود به‌اطراف‌مدینه رسیدند و اسبها توانستنددرمزارع بچرند و بدین‌ترتیب‌مشاهدهٔ‌خرابی‌و تضییع مزارع اهالی مدینه را برانگیخت چنانکه از سنگرهای‌خود بیرون آمدند و به دشمن حمله بردند. اما در این سال محصول یك ماه پیش ازآنکه مکیان برسند درو و جمع شده‌بود، (شایددراثر پیش‌بینی محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله زودتر از موعد معمول)، و اهل مکه درتهیهٔ علوفه برای‌اسبان‌خوددچار مشکل‌بودندوچون دیگر محلی‌برای برانگیختن صاحبان مزارع نبود انصار به‌ماندن درآن سوی خندقها راضی بودند. این نکته نشان می دهد که رهبران مکی‌فاقدهرگونه بصیرت و‌مآل اندیشی بوده‌اند.

مسلمانان از لحاظ اتحاد وانضباط نیز برمکیان‌برتری‌داشتند، چه در بین گروههای مختلف آنهااعتماد متقابل وجودنداشت وسیاست محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله از این‌عدم اعتماد حداکثر استفاده را کرد. اکثر بدویان اتحادیه را باپول ودادن رشوه همراه آورده بودند ومحمد صلی‌الله‌علیه‌وآله به آنان قول مساعدت ورشوهٔ بیشتری داد تاتفرقه درمیان به‌وجود آمد. بدین معنی که قول داد ثلث محصول خرمای مدینه را به‌آنان‌واگذارد. در ابتدا آن جماعت نصف محصول خودرا می‌خواستند ولی چندی بعد به ثلث رضا دادند. در این هنگام بعضی ازرؤسای انصار اعتراض کردند

که مدینه تا کنون تا این اندازه در بدنامی فرو نرفته بوده است و اصرار داشتند که مذاکرات قطع شود، محمد صلی الله علیه و آله مذاکرات را قطع کرد. ولی جزئیات واقعی هرچه بود بدویان با مذاکره درباب این مسائل سرانجام با محمد صلی الله علیه و آله مصالحه کرده‌اند. این جنگ مجموعاً یك جنگ هوش وزیر کی بود که مسلمانان بهترین آن‌را داشتند و بی آنکه برای آنان مستلزم خرجی باشد دشمن را ضعیف کرده و خود را قویتر ساخته‌اند.

یکی دیگر از نظایر آن تحریکاتی بود که قبیلهٔ یهود قریظه در آن شرکت‌داشت و نتایج تأثر آوری به بار آورد. این قبیله ظاهراً معاهده‌ای با محمد صلی الله علیه و آله داشتند ولی شرایط آن برما معلوم نیست تا روشن شود که آیا درصورت حمله به مدینه تعهد پشتیبانی از محمد صلی الله علیه و آله را داشته‌اند یا خیر. از قراری که گفته شده برای حفر خندق ابزار هایی فراهم کرده‌اند بعداً یکی از یهودیان خیبر نزد آنها آمده و گفته است که محمد صلی الله علیه و آله بی‌شك مغلوب خواهد شد و در نتیجه آنان تغییر عقیده داده‌اند و چون می‌دانستند که اگر اتحادیهٔ مکیان نتواند محمد صلی الله علیه و آله را معدوم کند، محمد صلی الله علیه و آله درصدد تلافی و انتقام برخواهد آمد، لذا از مکیان و متحدان بدوی آنان تقاضای گروگان کردند. مذاکرات در این باره مدتی به طول کشید. یکی از عمال محمد صلی الله علیه و آله به اشارت او در هر دو دسته تولید تردید وسوء ظن کرد چنانکه مذاکرات به نتیجه نرسید و «جبههٔ دوم» باز نشد. اهمیت این موقعیت سیاسی را از نظر نمی توان دور داشت زیرا اگر ازپشت سر ازطرف قریظه حمله‌ای به مسلمانان می‌شد امکان داشت که زندگی محمد صلی الله علیه و آله را به پایان برساند.

شکست و از هم پاشیدن سپاه اتحادیهٔ مکه نشانهٔ شکست مکیان در برابر محمد صلی الله علیه وآله بود و آینده را برای آنان تاریك می کرد، آنان نهایت کوشش را به کار بردند که محمد صلی الله علیه وآله را از مدینه برانند ولی موفق نشدند و با پاشیده شدن اتحادیه محمد صلی الله علیه وآله هر روز از روز پیش قویتر می‌شد. تجارت آنان با سوریه قطع گردیده و از حیثیت و اعتبارشان کاسته بود. حتی اگر محمد صلی الله علیه وآله هم به آنان حمله نمی کرد باز امیدی به تحصیل مجدد ثروت ومقام خود نداشتند ولی هرلحظه انتظار آن می‌رفت که محمد صلی الله علیه وآله علیه آنان دست به حمله زند و درصدد ازبین بردن آنان برآید. همچنانکه آنان در صدد از بین بردن محمد صلی الله علیه وآله بر آمده بودند. تعجب نیست اگر بعضی از مکیان (مردانی که عملی فکر می کنند) به این فکر افتاده‌اند که آیا بهتر نیست که محمد صلی الله علیه وآله و دین اورا بپذیرند.

اعدام یهودیان قریظه

به زودی معلوم شد که اتحادیهٔ مکیان حرکت کرده ورفته اندو محمد صلی الله علیه وآله به مسلمانان که در صدد استراحت بودند دستور داد که پیش از غروب آفتاب در برابر پناهگاهها و سنگرهای قبیلهٔ قریظه گرد آیند. مسلمانان فوری اطاعت کردند و قبیله را در محاصره گرفتند. این محاصره بیست و پنج روز طول کشید علت این اقدام آن بود که قبیلهٔ قریظه باوجود حسن رفتار که به ظاهر داشتند درباطن بادشمنان محمد صلی الله علیه وآله مربوط بودند و در یك مورد قصد آن داشته‌اند که از پشت سر به محمد صلی الله علیه وآله و سپاه‌او حمله کنند. پس متهم به اعمال خیانت آمیز علیه جامعهٔ اسلامی بوده‌اند و محمد صلی الله علیه وآله نیز که پس از شکست مکیان

موقعیت او استوارتر شده‌است دیگر نمی‌توانست چنین رفتاری را تحمل کند لذا در صدد بر آمد این منبع ضعیف را از مدینه براندازد و درس عبرتی به دشمنان خود بدهد.

قبیلهٔ قریظه مقاومت چندانی نشان ندادند و ظاهراً در بین آنها نفاق و دو دستگی رخ داد که ناچار و فوری پیامی برای محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله فرستادند و تسلیم خود را بر اساس قراردادی که با قبیلهٔ نضیر داشت اعلام داشتند. ولی محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله جواب داد که باید بی قید و شرط تسلیم شوند. سپس تقاضا کردند با یکی از دوستان مسلمان خود به نام ابولبابه مشورت کنند و محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله اجازه داد. وقتی از او پرسیدند که آیا تسلیم را مصلحت می‌داند؟ گفت: «بلی» ولی دست خود را بر گردن گذاشت تا به آنان بفهماند که کشته‌خواهند شد. منابع ظاهراً مطالبی را حذف کرده‌اند زیرا چنانکه نوشته‌اند ابولبابه در مراجعت از نزد یهودیان دریافت که به مسلمانان خیانت کرده است. شاید او نخواسته بود منکر اتحاد قدیم طایفهٔ خویش یا طایفهٔ قریظه بشود و از نفوذ خود به نفع آنان استفاده کرده است.

با وجود تذکار ابولبابه طایفهٔ قریظه بی‌قید و شرط تسلیم شدند. گفته شده است که بعضی از طوایف عربی اوس از محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله خواهش کردند که به خاطر آنان از گناه قبیلهٔ قریظه در گذرد چنانکه سابقاً به خواهش عبدالله بن ابی و قبیلهٔ خزرج از گناه قبیلهٔ قینقاع در گذشت ظاهراً قبیلهٔ اوس می‌خواستند به اتحاد قدیم خود با قریظه احترام بگذارند محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله در جواب این پیشنهاد گفت که سر نوشت یهود باید توسط متحدان مسلمان مدینه تعیین گردد و بدین ترتیب از خونریزی اجتناب

گرد. یهودیان با این پیشنهاد موافقت کردند و محمد ﷺ سعدبن‌معاذ را که در بین اوس و به طور کلی در بین انصار شهرت ومعروفیت‌داشت به قضا و داوری برگزید. (سعدبن معاذ در محاصرۀ مدینه به سختی مجروح شده بود و پس از مدت کوتاهی در گذشت)، وقتی اورا نزد محمد ﷺ آوردند تمام افراد قبایل اوس‌و دیگر حاضران‌سوگند یاد کردند که طبق دستور و تصمیم او رفتار نمایند. او حکم داد که تمام مردان قریظه باید به قتل برسند و زنان و کودکان آنان به بندگی‌و غلامی به مسلمانان فروخته شوند. این دستور روز بعد به موقع اجرا گذاشته شد. بعضی از نویسندگان اروپایی به این دستور انتقاد و اعتراض کرده وآن را وحشیانه وغیر انسانی شمرده‌اند. اما باید به خاطر داشت که درآن زمان در عربستان‌هنگامی که طوایف باهم در جنگ بودند یا پیمانی بین آنها نبود تعهدی نیز از هیچ باب نسبت به هم نداشتند و آنچه ما آن را کمال انسانی می نامیم برای آنها مفهومی نداشت. برای‌دشمن و بیگانگان‌حقی قائل نبودند. اگر کسی از کشتن و از ظلم خودداری‌می کرد از باب نوع دوستی نبود بلکه‌از ترس آن بود که مبادا مورد خشم و انتقام خویشاوندان اوقرار گیرد آنچه موجب تعجب معاصران محمد ﷺ گردید این بود که چگونه محمد به کشتن‌تمام مردان قریظه رضا داد و چگونه از نتایج این اقدام وحشت نکرد هرچند که رفتار این قبیله به هنگام محاصرۀ مدینه به پیمان شکنی و ابطال پیمان نامه با محمد ﷺ تلقی شد.

اما در مورد مسلمانانی که در این قتل و کشتارشرکت‌داشتند باید توجه داشت که بنابر عقیدۀ آنان‌سنت قدیم عرب بر این بود که

هر قبیله از متحد خود حمایت می کرد و رفتار او با دیگران هر چه بود مبتنی بر طرز رفتار آنها با متحدان او بود. قبیلهٔ اوس که شفاعت قریظه را می کردند معتقد بودند که آنها با محمد ﷺ بیوفایی کرده‌اند نه با آنها. و معنای این عقیده آن است که قبیلهٔ اوس در مرحلهٔ نخست خود را عضو قبیله می‌دانست نه جامعهٔ اسلامی. احتیاجی بدان نیست که تصور کنیم محمد ﷺ به سعدبن معاذ فشار آورده است که رأی به تنبیه قبیلهٔ قریظه بدهد. چه مرد پیش بینی مانند سعد خود درك می کرده است که اگر اجازه دهد وفاداری با قبیله، برتر و بالاتر از وفاداری به جامعهٔ اسلامی باشد، منجر به نا رضاییهایی خواهد شد که انتظار داشتند محمد ﷺ پس از آمدن به مدینه آنها را از بین ببرد نوشته‌اند وقتی سعد را برای اعلام رأی و حکم خود به حضور محمد ﷺ بردند به وی گفته شد که این نکته را متذکر باشد که مرگ را با او فاصله‌ای نیست، بنابر این بالاتر از همه باید فقط به وظیفه‌ای که در برابر خدا و جامعهٔ اسلامی دارد توجه کند هر چند این توجه به قیمت به هم خوردن پیمانهای گذشته پایان گیرد،

از جزئیات آنچه بعد رخ داد جدی تلقی شدن این موضوع به خوبی آشکار است. پس از چندی دو تن از رؤسای طایفهٔ عربی خزرج توجه محمد ﷺ را به ناخشنودیی که در نتیجهٔ این قتل و کشتار در قبیلهٔ اوس به وجود آمده بود جلب کردند مقصود آن دو این بود که از حدت قبیلهٔ اوس بکاهند و سعدبن معاذ به محمد ﷺ اطمینان داده بود که تمام مؤمنان قبیلهٔ اوس با حکم او موافقت دارند. در نتیجه به هر یك از شش قبیله دو تن محکوم شدگان داده شد که آنها را به قتل

رساندند. بنابر این تمام قبایل در ریختن خون افراد قبیلهٔ قریظه شرکت داشتند اکثر محکوم شدگان (که عدهٔ آنها ۶۰۰ نفر بوده است) به دست مهاجران کشته شدند وعده‌ای از افراد قبایل خزرج که اتحادی با قبیلهٔ قریظه نداشتند بامهاجران همکاری کردند. نخلهای قبیله بین افرادی که درعملیات جنگی شرکت کرده بودند تقسیم شد. این سند که حاکی ازفشار مصرانهٔ وابستگیهای قبیله وعقاید قدیم مربوط به آن است نشان می‌دهد که در تعیین سعد به‌عنوان حکم، محمد صلی الله علیه و آله در صدد پنهان ساختن آن نبوده است که می‌خواهد آن قدرت آمریت مطلق را، که هنوز به‌دست نیاورده بود کسب کند، و از هرفرصتی که پیش می‌آمد برای به‌دست آوردن آن استفاده می کرد.

پس ازقتل عام مردان قریظه قبیلهٔ مهم دیگری از یهودیان در مدینه باقی نماند و شاید گروههای کوچکی وجود داشته است. نام یك تاجر یهودی برده‌شده که تعدادی از زنان و کودکان قریظه را خریداری کرد. یهودیانی که باقی مانده بودند ناچار بسیار محتاط بودند و سعی داشتند هیچ گونه رفتار خصمانه از آنان سرنزند و با مسلمانان روابط نزدیك داشته‌باشند، هرچند هنگام لشکرکشی به‌خیبر عواطف آنان طبعاً باهمکیشان خود همراه بوده‌است باقی ماندن چندیهودی در مدینه خود دلیل مخالف نظریهٔ بعضی از محققان اروپایی است که می گویند، در سال دوم هجرت محمد صلی الله علیه و آله سیاستی درپیش گرفت که مدینه‌را از وجود یهود به‌علت یهود بودنشان پاك سازد و این‌سیاست‌را باخشونت انجام داد. محمد صلی الله علیه و آله دارای این گونه سیاست نبود او همیشه می‌خواست بین اصول سیاست روز و هدفهای آینده و نهایی تعادلی بر

قرار باشد و نقشه‌های خودرا با تغییر عوامل واتفاقات‌مطابقت‌می‌داد. حمله‌های او علیه‌دوقبیلهٔ‌یهودی جز پیشامدی نبوده گرچه‌علل‌دیگری نیز در نهان داشته است. یهود به‌طور کلی، با انتقاد شفاهی از آیات قرآن، سعی داشتند. اساس جامعهٔ اسلامی را درهم بریزند وبادشمنان و مخالفان محمد صلی الله علیه و آله نظیر منافقان همکاری‌سیاسی می کردند. زمانی که یهود این روش خصمانه‌را ترک گفتند محمد صلی الله علیه و آله نیز به‌آنان اجازه‌داد که بی‌زحمت و تشویش در مدینه‌زندگی کنند.

٦

پیروزیهای مکیان

افقهای تازه

آنچه پس ازپایان یافتن محاصرهٔ مدینه، قتل عام یهود قریظه و امضای پیمان حدیبیه در مارس ٦٢٨ قابل توجه می باشد تغییرات جدیدی است که در سیاست محمد صلی الله علیه وآله دیده می‌شود. از نقطهٔ نظر تغییر جهت و موقعیت اغراق است اگر بگوییم که تا کنون کسی سیاست اورا چنانکه باید درك نکرده‌است. تا آن زمان سیاست‌اومتوجه‌مبارزه با مکّه بود و طبیعی است که بگوییم فکر دیگری جز شکست دادن مکیان و گرفتن شهر آنها نداشت. لیکن پس از رفع محاصرهٔ مدینه دیده می‌شد که هدفهای او وسیعتر و مدبرانه‌تر شده است‌وچون کسی سالهای زندگی اورا تحت مطالعه قراردهد خواهد دید که این هدفها همیشه وجود داشته است یا حداقل آنکه پیروزی در بدر نشان داد که این تغییرات ممکن‌است‌حاصل‌شود.

برای مطالعه دربارهٔ هدفهایی که محمّد صلی الله علیه وآله از اقدامات خودداشته است لازم است نوعی فکر تحلیلی و برهانی به کار بریم، هرچند خود محمّد صلی الله علیه وآله همیشه به طریق حسی و مکاشفی وغیر تحلیلی فکر می کرد نه به طریق تجزیه‌وتحلیل. او ازتمام عواملی که ما به‌زحمت‌می‌توانیم نام ببریم آگاه‌بود، و بی‌آنکه‌آنهارا در مفکرهٔ خود از هم‌جدا کند، قادر بود در جریان کار تصمیم بگیرد، تصمیمی که جواب مناسب به همهٔ عوامل بود. حتی در مواردی که از عواقب سیاسی امری مطلع بود، جنبهٔ دینی وقایع برای او مهمتر به شمار می‌رفت و بی شك هدف اصلی خودرا در آن زمان دعوت مسلمانان به اسلام بیان می کرد. اتحاد سیاسی تمام اعراب نیز ازنظر وی دور نبوده ولی دردرجهٔ دوم قرارداشته است.

صحبت از تمام اعراب شاید نوعی زیاده روی باشد زیرادر آن موقع اسلام فقط با چند طایفهٔ مجاور مکّه و مدینه بیشتر تماس نگرفته بود، ولی محمّد صلی الله علیه وآله دارای آن اندازه بصیرت بود که مسائل آتی را مورد توجه قرار دهد و طبیعی است که برای تکمیل واحد خود شبه جزیرهٔ عربستان و به‌طور کلی طوایفی‌را که نام عرب برخودنهاده‌اند از نظر دور نداشت. روایات اسلامی ادعا می کنند که در سال ۶۲۸ فرمانروایان امپراتوریهای‌اطراف‌را به‌اسلام دعوت کرد ولی این‌ادعا را چندان اعتباری نیست.

آنچه مسلماً رخ داد این است که بعضی از طوایف چادرنشین اطراف مدینه در صدد بر آمدند که تقدیر و سر نوشت خود را با محمّد صلی الله علیه وآله یکی سازند. در بین آنان می‌توان طایفه اشجع (یا قسمتی از

آن) را نام برد. آنها گروهی از افراد خود را مرکب از ۴۰۰ نفر به مکّه فرستاده بودند تا در محاصرهٔ مدینه شرکت جویند. اما در همان هنگام یکی از رؤسای آنها به اسلام گرویده بود و در پنهان به عنوان عامل محمد صلی الله علیه وآله کار می کرد چه هنوز مسلمان بودن او آشکار نشده بود. پس از شکست، مکیان نماینده‌ای نزد محمد صلی الله علیه وآله فرستادند و تقاضای صلح کردند و علت آن را چنین توجیه کردند که محل سکونت آنها به محل محمد صلی الله علیه وآله از محل متحدان ایشان نزدیکتر است و عدهٔ آنها نیز کمتر است همچنین از جنگ ناراحت و متنفرند. لذاً محمد صلی الله علیه وآله آنها را به عنوان متحد پذیرفت و مدرکی که در دست است اگر مربوط به این مطلب باشد محمد اصراری در مسلمان شدن آنها نکرد و از آنها مطالبه زکات، که از دیگر متحدان خود می‌خواست، ننمود، از قرار معلوم طوایف دیگر نیز در صدد اتحاد با محمد صلی الله علیه وآله بر آمده‌اند ولی تاریخ آن معلوم نیست.

از وقایع این دوره پیشامدی است که می‌توان آن را واقعهٔ پس از شکست مکیان دانست، و آن حمله‌ای است که یکی از رؤسای خشمگین قبایل، به گله اختصاصی اشتران محمد صلی الله علیه وآله برد. این شخص عیینه بود که احتمال دارد قبلا معاملاتی با محمد صلی الله علیه وآله داشته وسپس در اثر تحریك و رشوه به اتحادیهٔ مکیان پیوسته است. محمد صلی الله علیه وآله وعده داده بود که یك سوم محصول خرمای مدینه را به او بدهد و چون وی به وعدهٔ خود وفا نکرد وغنیمتی نیز به عیینه نرسید وی بی اندازه ناراحت شد و برای گرفتن انتقام از این رفتار غیر عادلانه چهل تن از سواران خود را به مراتع نزدیك مدینه فرستاد ودر حدود بیست شتر به غارت

برد، هشت تن از مسلمانان سواره به تعقیب آنان پرداختند. ده‌نفر از شترها را باز گرفتند و چهارتن از غارت کنندگان را کشتند و در برابر یک تن نیز ازخود آنان کشته شد. ظاهراً محمد صلی الله علیه وآله آن‌را نشانهٔ حمله بزرگتری دانسته و به‌وحشت افتاده است لذا ۵۰۰ (یا ۷۰۰) تن گرد آورده ونماینده‌ای با ۳۰۰ نفر برای محافظت مدینه گماشته‌است. معلوم نیست که آیا واقعاً تهدیدی وجود داشته است یا خیر، ولی اقدام محمد صلی الله علیه وآله نشان می‌دهد که نگرانیی در مدینه بوده است. چندی بعد (در حدود ماه نوامبر) برای زیدبن حارثه و گروه کوچک او اتفاقی رخ‌داد که قسمتی از طایفهٔ عیینه در آن شرکت داشتندو بعد در ژانویه ۶۲۸ انتقام آن را گرفت. در این دوره لشکر کشیهای دیگری صورت گرفت و اغلب آنها علیه طوایفی بود که با مکیان یاری کرده بودند. از قراری که منابع نوشته‌اند در آن سال باران و علوفه کم بوده است و بعضی از طوایف مشرق مدینه در نتیجهٔ کمی باران مراتع خود را ترک گفته وبه واحه‌ها نزدیکتر شده بودند. لذا می‌توان گفت که حمله‌های مسلمانان، تنها جنبهٔ انتقامجویی نداشته بلکه هوشداری به آنها بوده‌است که به مدینه نزدیک نشوند. در بین اعراب رسم براین بوده است که همیشه می‌خواستند نشان دهند که از عهدهٔ کشیدن انتقام صدماتی که به شخص یا طایفه یا متحدطایفهٔ آنها وارد آید بر می‌آیند همین محرک ممکن است در لشکر کشی ژوئیه ۶۲۷ وجود داشته است که تحت ریاست خود محمد صلی الله علیه وآله علیه طایفهٔ سفیان لحیانی صورت گرفت، چه دو سال پیش به‌طور خیانت آمیزی علیه گروه کوچکی ازمسلمانان حمله کرده بودند.

یهودیانی که در اتحادیهٔ مکّه شرکت داشتند به تحریکات خود ادامه می‌دادند و طوایف عرب را با دادن رشوه تشویق می کردند که همکاری نظامی بکنند. اتفاقاً یکی‌از طوایف تمایلی پیدا کرده بود که چنین کاری بکند وچون مسلمانان آگاه شدند لشکری فرستادند(در حدود دسامبر ۶۲۷) و درحدود ۵۰۰ شتر و ۲۰۰۰ گوسفند آنها را به غنیمت بردند ودر ضمن خواستند به آنها هوشداری دهند که همدردی با دشمنان اسلام برای آنان گران تمام خواهد شد. این هوشداری بود که با کشته شدن رؤسای آنان در خیبر (در فوریه ۶۲۸) به‌یهود نیز داده شد. وقایع دیگری که در همان فاصله رخ داد نشانهٔ بهبود روابط با طوایف کنار جاده سوریه می‌باشد. زیرا پس از لشکرکشی به دومة الجندل (در اوت وسپتامبر ۶۲۶) محمدﷺ به اهمیت سوق ـ الجیشی این منطقه پی‌برد. چون دیگر خطری از طرف مکیان مدینه را تهدید نمی کرد توجه‌خود را معطوف این جاده شمالی کرد.

بعد از آن‌وقایع دیگری رخ داد که مردی‌به‌نام دحیة‌بن‌خلیفهٔ کلبی و طایفه جرهم در آن شرکت داشتند. از قراری که نوشته اند دحیه را به رسولی نزد قیصر فرستادند که ظاهراً باید نزدیکترین حکومت نشین بیزانس یعنی «بصری» باشد. این واقعه به احتمال‌در سال ۶۲۷ رخ داده است ولی ازمتن پیام اطلاعی در دست نیست. احتمال دارد که پیام شامل شکست مکیان بوده و خواسته است مانع استمداد آنان از این حاکم بشود. در بازگشت از بیزانس‌دحیه‌مورد دستبرد دزدان واقع شد و هدایایی که بیزانس برای محمدﷺ فرستاده بود به‌دست افرادجرهم‌افتاد. دحیه چون به مدینه رسید

ماجرا را به محمد صلی‌الله علیه وآله گزارش داد و محمد صلی‌الله علیه وآله نیز زیدبن‌حارثه را مأمور سر کوبی طایفۀ جرهم کرد. در این موقع عده‌ای از قبیلۀ جرهم در صدد پذیرفتن اسلام بر آمده بودند و به محمد صلی‌الله علیه وآله شکایت کردند که اقدامات تنبیهی زید غیر قانونی بوده است و تقاضا کردند برای بهبود اوضاع، علی علیه‌السلام به آن‌حدود فرستاده‌شود. جزئیات تاریک است فقط آنچه می‌دانیم این است که سرانجام قسمتی ازطایفۀ جرهم با محمد صلی‌الله علیه وآله پیمان بستند.

چندی بعد (در حدود نوامبر ۶۱۷) زید برای تجارت عازم سوریه شد و این نخستین مسافرت تجارتی مسلمانان از مدینه‌بوده‌است هرچند در راه مورد تجاوز بدویان‌قرار گرفت و خود نیززخمی شدو اموالش به غارت رفت ولی از اهمیت این اقدام هر گز کاسته نشد، یك ماه بعد عبدالرحمن بن عوف که به زیر کی و ثروت در بین مسلمانان مشهور بود باعده‌ای مر کب از ۷۰۰ نفر عازم‌دومة‌الجندل شد. ظاهراً مقصود او تجارت نیز بوده است. چندی بعد یعنی پس از رحلت محمد صلی‌الله علیه وآله نام این شخص مکرر برده شده و دارای کاروانی مر کب از ۵۰۰ شتر بوده است، در سال ۶۲۷ شاهزادۀ دومة‌الجندل پیمان اتحادی با محمد صلی‌الله علیه وآله منعقد ساخت و دختر خود را به ازدواج عبدالرحمن در آورد. هرچند احتمال دارد که عبد آلرحمن مسیحی باقی مانده باشد.

تمام آنچه گفته شد علاقۀ محمد صلی‌الله علیه وآله را به جادۀ شمال‌می‌رساندو این علاقه اتفاقی نبوده‌است. از طرف دیگر نمی‌توان گفت که‌علاقۀ محمد صلی‌الله علیه وآله به طوایف‌شمالی ازنقطۀ نظر اسلام آوردن آنها یك‌جانبه‌بوده

است، بلکه ممکن است آنها بیش‌از کفار جنوب به‌دین اسلام علاقه نشان داده‌اند زیرا طوایف شمالی تاحدودی مسیحی بودند و از اینکه سوریه به تصرف ایرانیان درآمده بود (ازسال ۶۱٤ تا۶۲۹) نومید و ناراحت بودند. پس علاقهٔ محمد صلی‌الله علیه و آله به جادهٔ شمالی به‌علت‌اهمیتی است که در تجارت و اقتصاد مکّه داشته است. در اثر حمله‌های متوالی به کاروانها جادهٔ‌شمال به‌روی مکیان بسته شده بود و اتحاد با طـوایف شمالی این آرزوی محمد صلی‌الله علیه و آله را بهتر برآورده می کرد. احتمال دارد که هدف اصلی از حمله‌های زید و عبد الرحمن بن عوف آن بوده است که قسمتی از تجارت سوریه را به‌مدینه منتقل ســازداهمیت این تجارت در زندگی واحه‌ها بیش ازآن چیزی است که در منابع ذکر شده است به‌این معنی که اولا با توسعهٔ‌اسلام و افزایش جمعیت جامعه اسلامی وارد کردن آذوقه ضرورت پیدا کرده بود ثانیاً چنـانکه ذکر شد لزوم نظارت برانگیزه های یغماگرانهٔ اعراب نیز توجه به جادهٔ شمالی را ایجاب می کرده است. بامرور زمان این موضوع برای محمد صلی‌الله علیه و آله اهمیت بیشتری پیدا کرده است و این حقیقت مسلم است که علاقهٔ او به این جاده حتی پس‌از فتح مکّه نیز باقی‌مانده و ادامه داشته است.

پیشامدهای دیگری نیز رخ داده است که مربوط بـه رابطهٔ مستقیم محمد صلی‌الله علیه و آله با مکّه است. محمد صلی‌الله علیه و آله بر خلاف تمام کوششهایی که در اطراف شمال وشرق مدینه به‌کار برد کوششی برای حمله به خود مکّه به‌کار نبست. ظاهراً در هنگام لشکرکشی ژوئیهٔ ۶۲۷ حمله ای به مکّه کرده ولی هدف آن فقط ایجاد آشفتگی بوده است وبس

حملهٔ جدی‌تر در دو ماه بعد به‌یکی از کاروانهای مکه‌صورت گرفت. این حملهٔ به ریاست زیدبن حارث و به‌یاری ۱۷۰ نفر انجام‌شد. کاروانی از سوریه به‌مکه باز می گشت و در جزء کالای آن مقداری‌نقره بود که به صفوان‌بن امیه تعلق داشت و ما بااو بیشتر آشنا خواهیم شد. تمام دارایی کاروان به غنیمت برده شد و عده‌ای نیز به اسارت افتادند. رفتار ملایم بایکی از اسیران نشانهٔ آن است که محمد صلی الله علیه وآله سیاست جدیدی در پیش گرفته بوده و می‌خواسته است بدین وسیله‌بر مکیان پیروز آید. این مرد که با او به ملایمت رفتار شدابوالعاص‌بن ربیع شوهر زینب دختر محمد صلی الله علیه وآله بود. وی آشکارا خواستار وپذیرای حمایت «جوار» زن خود زینب شد، هرچند این‌عمل احتمالابرخلاف قانون اساسی اسلام بوده‌است. محمد صلی الله علیه وآله منکر آن‌شد که‌قبلا ازاعلام زینب درآن باب آگاه بوده است ولی اظهار کرد که حاضر به‌قبول آن می باشد و دارایی ابو العاص را که در بین غنایم بود به او باز گردانید.

این وقایع که در سال ۶۲۷ رخ داد و آنچه بعدها پیش‌آمد نشان می‌دهد که محمد صلی الله علیه وآله آمادهٔ حملهٔ مستقیم به مکه نبوده است. سیاست او در این بود که با ممانعت از حرکت کاروانها از سوریه به مکه را ضعیف کند و در عین حال برتعداد طوایف متحد خود بیفزاید و قدرت‌این گروه را افزونترو ثابت‌تر کند. تسلیم و اطاعت اشجع‌یکی از طوایف ضعیفی که در محاصره شرکت کرده‌بودندنشانهٔ آن است که مکیان و متحدان آنها چنانکه باید دیگرقادربه حمایت از متحدان خود نبودند و برعکس محمد صلی الله علیه وآله چنین اقتداری پیدا کرده

بود. اسلام در دست آهنین محمد صلی‌الله علیه وآله موجب کامیابی وسعادت اعراب شده بود وفقط می‌بایست که وسایل آن فراهم می‌شد. اما افزایش تعداد شتران و گوسفندهای بیابان دیگر ممکن نبود در صورتی که دولت اسلام ناچار بود دائماً بر محیط نفوذ خود بیفزاید. در نتیجه از این پس محمد صلی‌الله علیه وآله بیشتر از آنچه به فکر شکست مکیان باشد، که یك هدف منفی بود، در فکر توسعهٔ قدرت مالی و دارایی اسلام افتاده بود و به زودی خواهیم دید که مکیان نیز سهم بزرگی را در این سیاست مثبت پیدا کردند.

لشکرکشی و پیمان الحدیبیه

بدین شکل بود که رابطهٔ محمد صلی‌الله علیه وآله بامکیان قطع گردید و با لشکرکشی محمد صلی‌الله علیه وآله به الحدیبیه کار دشوارتر شد. نکات اصلی این داستان ازاین قرار است: براثر رؤیائی محمد صلی‌الله علیه وآله تصمیم گرفت برای عمره (حج کوچك) به مکه برود واز مسلمانان (وشاید دیگران) دعوت کرد که بااو همراه شوند و تعدادی دواب برای قربانی همراه ببرند. در ۱۳ مارس ۶۲۸ به اتفاق ۱۴۰۰ تا ۱۶۰۰ نفر آهنگ مکه کرد که دربین آنان افرادی ازقبیلهٔ خزاعی بودند ولی طوایف دیگر به بهانه‌هایی از رفتن خودداری کردند. چون مکیان از نزدیك شدن این عده آگاه شدند گمان کردند که هدف محمد صلی‌الله علیه وآله خصمانه است و دویست نفر سواره نظام برای بستن راه برلشکریان اوروانه داشتند. محمد صلی‌الله علیه وآله با عبور ازیك بیراهه در کنار تپه‌ها اقدامات سواره نظام مکیان را عقیم گذاشت و خود را به الحدیبیه در کنار حریم مکه رسانید در آن نقطه شتر او از رفتن باز ماند و محمد صلی‌الله علیه وآله تصمیم گرفت در همان جا توقف کند.

مکیان محمد صلی الله علیه وآله را تهدید کردند که اگر بخواهد زیارت کند با او خواهند جنگید. پیامهایی بین دو طرف رد و بدل شد و سرانجام به پیمانی منجر گردید و بناشد در آن سال مسلمانان باز گردندودر سال آینده مکیان سه روز شهر را خالی کنند تا مسلمانان بتوانند این عمره را به جای آرند. در همان آنی که ظاهراً چنین به نظر می‌رسید که‌مذاکرات‌قطع خواهد شد مسلمانان با پیغمبر پیمانی بستند که به پیمان بیعت رضوان یا پیمان «تحت‌الشجره» معروف‌است. در نتیجهٔ این پیمان محمد صلی الله علیه وآله قربانی‌هارا کشت وموی‌سرخودراتراشیدو مسلمانان نیز پس از اندك تردیدی از او تبعیت کردند. سپس به مدینه باز گشتند اینك جای آن دارد اندکی در جزئیات این واقعه دقت شود تا معلوم گردد در ماورای آن چه‌وقایع و نظریاتی نهفته است چون یکی از آیات قرآن (سوره ٤٨ آیه ٢٧) در بارهٔ خدا چنین می گوید،

« لَقَدْ صَدَقَ اللهُ رَسُولَهُ الرؤْيا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلُنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرامَ إِنْ شاءَ اللهُ آمِنِينَ مُحَلِّقِينَ رُؤُسَكُمْ وَ مُقَصِّرِينَ لا تَخافُونَ فَعَلِمَ ما لَمْ تَعْلَمُوا فَجَعَلَ مِنْ دُونِ ذٰلِكَ فَتْحاً قَرِيباً ».

می‌توان این ادعا را باور کرد که رفتن به زیارت در خواب بر محمد صلی الله علیه وآله آشکار شد. محمد صلی الله علیه وآله این موضوع را وعده‌ای‌ازخدادانست که می‌تواند آیین حج را به جا آورد و چون مکیان مانع او شدند طبعاً متعجب گردید، اما اگر این فکر در عالم رؤیا به او الهام شده بود دلایل علمی سیاسی نیزدربر داشته است. محمد صلی الله علیه وآله امیدبسیاری

به مغلوب ساختن مردم مکه نداشت زیرا می‌دانست که روحیهٔ آنها
هنوز خوب است و نیروی او نیز هنوز به اندازه‌ای نیست که بتواند
آنها را مغلوب سازد. البته هدف، وقصد اصلی او چنانکه خود گفته‌بود
زیارت بوده است ولی‌این زیارت‌مقاصدسیاسی نیز در بر داشته‌واحتمالا
علاقهٔ او نیز بیشتر از این لحاظ بوده‌است. انجام زیارت تجلی آن
بود که اسلام یك دین بیگانه نیست بلکه‌اصولادین‌عربی‌است مخصوصاً
از این جهت که‌مرکزو کانون آن درمکه می‌باشد. چنین تظاهری‌در
آن موقع مکیان را تحت تأثیر قرار می‌داد و به آنان می گفت که
اسلام تهدیدی برای اهمیت‌دینی‌مکّه‌نیست. از طرف‌دیگر نشان می‌دهد
که محمد صلی الله علیه وآله به ایجاد روابط دوستانه با مکیان آماده بوده است‌اما
طبق شرایط خود او، نه آنچه مکیان مایل بودند ، متأسفانه شرایط
محمد صلی الله علیه وآله طوری بود که اگر مکیان قبول می کردند ضعف آنان
آشکار می‌شد این واقعه در یکی از ماههای محرم اتفاق افتاد که
خونریزی در آن ماه‌حرام بود. ولی محمد صلی الله علیه وآله نشان داد که‌توجهی
به ایام محرم ندارد و به تقدس فصل و ایام نیز متکی نیست بلکه‌فقط
به تعداد پیروان خود امیدوار است. با شکست اتحادیهٔ بزرگ مدینه
عدم پیشرفت محمد صلی الله علیه وآله در مکه جلوه خوبی در انظار نداشت ، پس
اهالی مکه می‌دانستند که بایدمخالفت کنند. پیمانی بسته‌شد که‌ظاهراً
حیثیت و اعتبار آنهارا حفظ کرد و محمد صلی الله علیه وآله نیز آنچه‌رامی‌خواست
درحقیقت به‌دست آورده بود.

شرط اول آن بود که هر دو طرف برای مدت ده‌سال دست از
خصومت بردارند. این موضوع علاقهٔ صلح‌جویانهٔ محمد صلی الله علیه وآله رانسبت

به مکیان نشان می‌داد و آنها را از مبارزه برضد قدرت روز افزون او آزاد می کرد. شرط به تأخیر افکندن زیارت به مدت یک سال نیز از یک طرف حیثیت مکیان را حفظ کرد، واز طرف دیگر با کسب اجازه برای انجام دادن آیین حج در سال بعد محمد ﷺ هدف خود را که نشان دادن مقاصد و نظریاتش بود به‌دست آورد.

شرط دیگر آنکه محمد ﷺ می بایست هر فرد مکی را که بی‌رضای حامی خود نزد او می‌رود باز گرداند ظاهراً مقصود پیروان مکیان و غلامان بوده‌اند والا اگر مسلمانی از مکه نزد محمد می‌رفت محمد الزامی به‌باز گردانیدن او نداشت. این شرط مخالف احساسات مکیان بود و ارزش بسیاری برای مسلمانان نداشت. هنگامی که مذاکرات ادامه داشت پسر یکی از سفیران نزد محمد ﷺ آمد و خواست با او برود اما به او گفته شد که باید درمکه بماند. ولیکن محمد ﷺ از دو سفیر دیگر خواست که امنیت و سلامت را دروضع جدیدی که بین پدر و پسر ایجاد شده است تأمین و تضمین کنند. در اینکه این شرط متقابل و دو جانبه نبوده است دلیل آن است که محمد ﷺ اعتقاد داشته است که اسلام برتر است.

باز شرط دیگر این پیمان آن بود که طوایف و افراد آزاد باشند تا با محمد ﷺ یا مکیان هر کدام که بخواهند وارد اتحاد شوند. در این شرط ضرری دیده نمی‌شود ولی ظاهر آن فریبنده است و محمد ﷺ اهمیت بسیاری برای آن قایل بود، چه هنگام عزیمت به مکه گفته بود حاضر است با مکیان صلح کند به شرط آن که دست او را در موضوع طوایف بدوی آزاد بگذارند. ظاهراً شرایط

پیمان برای هردو طرف مساوی است وشرط شناسایی تساوی محمد صلی الله علیه وآله با مکیان است. اما عملا این شرط امتیازی است که به محمد صلی الله علیه وآله داده شده است، چه طبق این پیمان مکیان به طوایف متحد خود اجـازه می‌دهند که اتحادخود را به خاطر محمد صلی الله علیه وآله با آنها قطع نمایندچنانکه طایفهٔ خزاعی فوری ازاین امتیاز استفاده کرد.

این وقایع قسمتی از برنامه محمد صلی الله علیه وآله برای تثبیت قدرت‌ومتحد کردن طوایف باخود بود، بی‌آنکه مکیان‌را ضعیف کرده باشد. وی با عقد پیمان عدم تجاوز برای ده سال موافقت کرد در ضمن دست از محاصرهٔ تجارتی آنان بر داشت و مکیان از آن پس توانستند کاروانهای خود را به سوریه بفرستند هرچند که انحصار تجارت راز دست داده بودند وچنین چیزی وجود خارجی نداشت. اما محمد صلی الله علیه وآله وسلم اگرچه اسلحه را کنار گذاشته بود ولی قدرت نظامی خود را بیشتر کرده بود چنانکه در صورت لزوم می توانست در آیندهٔ نزدیکی با مکیان رو به رو شود و امید موفقیت او بسیار بود. از طرف دیگر از فشار خود بر مکه می‌کاست و بدین وسیله خودرا دوست آنها نشان می‌داد، دوستی که حاضر بود به احساسات مردم مکه احترام بگذارد این حقایق نشان می‌دهد که محمد صلی الله علیه وآله بیش از آن در صدد مبارزه با مردم مکه نبود بلکه هدف او بیشتر آوردن آنها به سوی اسلام بود. بی‌شك هدفهای دیگری نیز در ماورای آن داشته است. شاید وی‌از- اینکه بعضی ازطوایف بدوی دعوت اورا برای مهاجرت رد کرده‌بودند آزرده خاطر بوده وحس می کرده است که می‌تواند اعتمادهمشهریان خود را جلب کند و آنان شالودهٔ بهتری برای سیاست جدیدی که در

نظر داشت خواهند بود. شاید هم فکر می کرد در دولت جدید اسلامی قدرت اداری و سازمانی آنها مورد نیاز خواهد بود. شك نیست که از این زمان به‌بعد بی‌توجه به آنچه سابقاً گذشته است هدف محمد ﷺ این بوده است که اهالی مکه را به‌آیین اسلام بکشانند و آنان را در حلقهٔ دولت اسلامی درآورد پس معاهدهٔ الحدیبیه با هدف قدیم محمد ﷺ متوافق بوده‌است ولی در آن موقع مجبور بود ناامیدی ویأس پیروان خودرا ، که از عدم موفقیت در لشکر کشی پیدا شده بود، به نوعی مرمت و مداوا کند . در این حالت بحرانی بود که آتش نارضایی خود محمد ﷺ نیز شعله‌ور گردید و او را به شدت عمل وا داشت. این آتش هنگامی شعله‌ور تر شد که عده ای از بدویان متحد از ملحق شدن به او امتناع ورزیدند وعلت آن بود که غنیمتی به‌دست نیاوردند و فکر کردند که شاید مسلمانان اصلا نتوانند به سلامت باز گردند. علاوه بر کاستن از تأثیر نقشهٔ محمد ﷺ با این اقدام ناچیز بودن توجه و علاقـه خود را به اسلام و سست عهدی نسبت به محمد ﷺ را نیز نشان دادند.

در چنین موقعیتی بود که محمد ﷺ از فرصت استفاده کرد و در صدد بر آمد که موقعیت خود را در جامعهٔ اسلامی تقویت کند. وقتی گفتگو با مردم مکه دچار اشکال شد، محمد ﷺ عثمان را ، که بعدها خلیفه سوم شد، به نمایند گی خود در مذا کرات تعیین کرد . عثمان متعلق به همان قبیله ابوسفیان بود از این رو حامی بزر گی‌در مکه داشت زیرا در آن روزها فرستاد گان امنیتی نداشتند. چون باز-گشت عثمان به درازا کشید همچنین شایع شد که وی کشته‌شده‌است.

محمد صلی الله علیه و آله و سلم مسلمانان را زیر درختی گرد آورد و آنان را تشویق کرد با او عهد و وفاداری ببندند. داستانهای چندی در بارهٔ اهمیت این عهد و پیمان نوشته شده است ولی به طور کلی مفاد آن با آنچه محمد صلی الله علیه و آله در فکر خود می داشت مطابق بوده است و آن پیمان را رضای خدا (بیعت رضوان) نامیده‌اند زیرا چنانکه در قرآن آمده‌است، (سوره ۴۸ آیه ۱۸):

«لَقَدْ رَضِيَ اللهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مافي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثابَهُمْ فَتْحاً قَرِيباً».

این پیمان و بیعت مؤمنان با محمد صلی الله علیه و آله موجب رضا و خشنودی خداوند شده است. بنای پیمان بر آن بود که تصمیم محمد صلی الله علیه و آله را در تمام کارها بپذیرند یا لااقل به خاطر امنیت هم که باشد در این مورد بی‌اجازهٔ او اقدامی نکنند، این تنها چیزی بود که موقعیت خود آن را ایجاب می کرد، احتمالا یك فرد عادی لشکری می‌دانست که چه خطری متوجه محمد صلی الله علیه و آله است و از عدم امکان زیارت نیز آگاه بود. چنین فردی محتملا نمی‌توانست به وسعت اهمیت موفقیت سیاسی محمد صلی الله علیه و آله پی ببرد و از آن قدردانی کند. این موضوع خود نشانهٔ قدرت محمد صلی الله علیه و آله است که چگونه در این گونه موارد توانست پیروان خود را متقاعد کند که با تأخیر زیارت ، به مدت یکسال ، موافقت نمایند نظارت او بر مسلمانان اثر بسیاری در فرستادگان مکیان داشت مخصوصاً وقتی که می‌دیدند مقاومت در بارهٔ این تصمیم در بین افراد و طبقات نیز وجود دارد چنانکه حتی عمر هم به آن اعتراض کرد و مدتی پس از

امضای پیمان بعضی ازمسلمانان حاضر نبودند چارپایان‌خودرا قربانی کنند و موی سر خود را بتراشند واین خود واکنشی است که قسمتی از آن بر اساس معتقدات دینی قرار داشت و قسمتی بر عدم رضا مندی از مواد پیمان.

محمد صلی‌الله علیه وآله وقتی در آخر مارس به مدینه باز گشت. از نتایج لشکر کشی خود کاملا راضی بود. با انعقاد یك معاهدهٔ متساوی دو جانبه با مکه مقامی را که پس از شکست محاصرهٔ مدینه به دست آورده بود تثبیت کرد و مردم آن‌را شناختند. مهمتر آنکه با خاتمه دادن به‌جنگ بامکه، آزادانه می‌توانست نفوذ سازمان سیاسی و دینی‌خودرا گسترش دهد و کارهای آن را به طور مطلق تحت نظر خود در آورد. از این تاریخ به‌بعد شرایط اتحاد با خود را قبول اسلام و اطاعت از پیامبر خدا معین کرد.

از طرف دیگر با برداشتن محاصره، محمد صلی‌الله علیه وآله گذشت اقتصادی و نظامی بسیار کرده بود و آنچه در عوض به دست آورده بود بسیار ناچیز بود. اما این پیمان فقط از نظر مسلمانان و احتمالا کسی که به اسلام و قدرت جالب توجه آن اعتقاد داشت، راضی کننده بود. اگر محمد صلی‌الله علیه وآله نمی‌توانست قدرت خود را در میان مسلمانان از راه دین و افکار دینی گسترش دهد قهراً نمی‌توانست دیگران را به‌اسلام بکشاند و در آن صورت معاهده به نفع او نبود. مسائل مادی نیز بی شك در گرویدن عده‌ای از اعراب بدین اسلام مؤثر بوده‌است. اما آنچه از همه مهمتر بود ایمان خود محمد صلی‌الله علیه وآله به پیام قرآن و ایمان او به‌آیندهٔ اسلام بود که آن را یك دین و روش سیاسی می دانست و کوشش

خستگی ناپذیر برای رواج آن به کار می‌برد زیرا عقیده داشت که
که خدا او را به این کار دعوت و مأمور کرده است ، این نظرها در
سیاستی نهفته است که محمد صلی الله علیه و آله در الحدیبیه به‌کار برد.

این لشکر کشی و عهدنامه نشانهٔ آغاز کار دیگری است. او پس
از هجرت شروع به اقداماتی کرد که مکیان را برانگیخت و واکنش
آنان با شکست مواجه شد اینك بهترین راه برای محمد صلی الله علیه و آله آن بود که
شروع به کار کند و نفوذ مکیان را درهم شکند، ولی به‌جای آن کار
دیگری آغاز کرد.

فتح خیبر (مه- ژوئن ۶۲۸)

احتمال دارد که فکر حمله به ناحیهٔ ثروتمند یهودی نشین خیبر
پس از بازگشت از زیارت نیمه‌کارهٔ مکه به فکر محمد صلی الله علیه و آله خطور کرده
است. مسلمانان ظاهراً از لشکر کشی بی‌ثمر خود به الحدیبیه مأیوس
شده بودند و برای شخصی مانند محمد صلی الله علیه و آله مسلم بود که نمی‌بایست
بگذارد که این احساسات ریشه پیدا کند لذا هنگامی که شش هفته بعد
از بازگشت از مکه عازم خیبر شد فقط به کسانی اجازه داد که همراه
او باشند که در پیمان «بیعت رضوان» شرکت داشتند .

هرچند ممکن است این فکر در محمد صلی الله علیه و آله بود ولی لشکر کشی به
خیبر دلایل نظامی مهمی نیز داشته است. یهود خیبر مخصوصاً رؤسای
قبایل النضیر که از مکه تبعید شده بودند هنوز مخالف محمد صلی الله علیه و آله بودند
آنها با استفاده از ثروت خود اعراب را علیه محمد صلی الله علیه و آله تحریك می‌کردند و
همین دلیل برای حمله به خیبر کافی بود.

مردم خیبر از آمادگی محمد صلی الله علیه و آله برای حمله به آنجا اطلاع

یافتند ولی این حمله به اندازه‌ای سریع و پنهانی صورت گرفت که یهود غافلگیر شدند و قدرت مقاومت چنین محاصره‌ای را نداشتند. خیبر شامل پنج رشته استحکامات یا قلعه بود که بعضی از آنها در قلهٔ کوهها قرار داشت و غیر قابل تصرف به نظر می‌رسید. تیراندازی و مبارزات تن به‌تن چندی صورت گرفت و وقتی محاصره‌شدگان حمله کردند مسلمانان به شدت مبارزه کردند و یك بار آنها را تا دروازهٔ قلاع تعقیب کردند. مقداری از موفقیت مسلمانان نتیجهٔ یاری خود یهود بود که می‌خواستند بدین وسیله امنیت و سلامت خانوادهٔ خود را تضمین کرده باشند. وقتی دو قلعهٔ اول سقوط کرد دیگر مقاومت چندانی صورت نگرفت و شرایط تسلیم فوری پیشنهاد شد.

درعهدنامهٔ منعقد بین محمد صلی الله علیه وآله و مردم خیبر اصل جدیدی نمایان‌شده است که اساس امپراتوری آیندهٔ اسلامی گردید. بنا بر این عهد نامه قرار شد یهود به کسب و زراعت بپردازند و آن را ادامه دهند ولی محصول را به‌مالکان مسلمان تسلیم کنند. عدهٔ این مالکان ۱۶۰۰ نفر بود که در لشکر کشی شرکت کرده بودند یا کسانی که سهم این عده را خریده بودند. زمینها به افراد (یا چنانکه بعداً معمول‌شد) به جامعه تعلق نداشت. آنها را به هجده‌قرعه تقسیم کردند وهرقرعه‌ای را به یك قبیله یا بیشتر دادند. افراد از محصول خرما یا دیگر محصولات زمین متعلق به خود سهمی در یافت می‌کردند. محمد صلی الله علیه وآله بنا بر قاعده و رسم یك پنجم غنایم را دریافت کرد و ازمحصول خرما که سالانه دریافت می کرد هر سال چندین بار (بار شتر) به هر یك‌از زنان‌خود، به مهاجران قبیله بنی هاشم و کسان دیگری که‌مسئولیت

نگهداری آنها را داشتند می‌داده وجمع آوری وفروش محصول به‌عهده ناظری بود که از طرف محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله تعیین می‌شد.

با این قرارداد نفوذ سیاسی یهودیان خیبر به پایان رسید و از لحاظ اقتصادی و سیاسی تابع مدینه شدند، اگرچه می خواستند به نیرنگ و دسیسهٔ خود ادامه دهند دیگر ثروت و پولی برای این کار نداشتند و از طرفی رهبری هم که آنها را هدایت کند در کار نبود. عده‌ای از رؤسای آنها درمحاصره کشته شدند و دو تن نیز که باقی مانده بودند پس از تسلیم اعدام گردیدند زیرا بر خلاف عهدنامه ثروت خانوادگی خود راپنهان کرده بودند. سه یهودی نشین کوچک دیگر بنا برهمان شرایط به محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله تسلیم شدند

عوامل چندی به پیروزی‌مسلمانان در این جنگ یاری کرد. نخست آنکه یهودیان به استحکام موقعیت خود در خیبر سخت اعتماد داشتند ولی از ذخیره کردن آب که بتوانند مدتی محاصره‌را تحمل کنند غفلت کرده بودند. از لحاظ جنگ تن به تن مسلمانان تفوق داشتند ولی این امر در محاصره‌چندان‌اهمیت نداشت مگر موقعی که محاصره شدگان به علت‌بی آبی مجبور شدند استحکامات خود راترک گویند. از قرار معلوم مسلمانان نیز مدتی از لحاظ غذا در مضیقه بودند تا یکی از قلاع را تصرف کردند و آذوقهٔ کافی به‌دست‌آوردند عدم اتحاد در بین‌یهود نیز موجب تضعیف آنها شده بودوعده‌ای‌حاضر بودند که به محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله یاری کنند. متحدان عربی یهودنیز که‌از نقطهٔ نظر مالی با آنها ارتباط داشتند به زودی در اثر ترس از مسلمانان‌یا مهارت سیاسی محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله از آنها جدا شدند.

سقوط خیبر و تسلیم یهودی نشینهای دیگر نشانه خاتمهٔ کار یهود در زمان محمد صلی الله علیه وآله بود زیرا اخراج یهود از حجاز در زمان خلافت عمر مربوط به زمانهای بعد است. یهودیان که با تمام قدرت با محمد صلی الله علیه وآله مخالفت کرده بودند به طور کلی خرد شدند، وعده‌ای که هنوز در خانه‌های سابق خود در مدینه و جاهای دیگر می‌زیستند ثروت خود را کاملا از دست داده و از لحاظ سیاسی فاقد هر گونه قدرتی شده بودند.

بررسی این مطلب که اگر یهودیان در عوض مخالفت با محمد صلی الله علیه وآله با او کنار می آمدند نتیجه چه می‌شد مشکل ودر عین حال جالب است. در بعضی از موارد می‌توانستند شرایط بهتری به‌دست آورند و حتی در دین خود آزاد باشند و براین اساس ممکن بود درامپراتوری عرب و اسلام سهمی داشته باشند. اگر چنین می شد وضع دنیا اینک صورت دیگری داشت. در ماههای اول اقامت محمد صلی الله علیه وآله در مدینه بذر این فاجعه کاشته شد و یهود اقبال و فرصت بزرگی را ازدست دادند.

علت آنکه قضایا بدین گونه درآمد چه بود؟ آیا برخورد یهودیان و مسلمانان در حقیقت غیر قابل اجتناب بود؟ پاسخ دادن به این سؤال آسان نیست، فقط می‌توان در چهارچوب فلسفه به آن جواب گفت، آنچه از یك مورخ ساخته است این است که عواملی را که این وقایع را به وجود آورده است بیان دارد و اهمیت نسبی آنها را برآورد کند.

علت اساسی جنگ بین محمد صلی الله علیه وآله و یهود تضاد افکار وعقاید آنها بود درضمن عوامل مالی نیز از هردو طرف وجود داشت. محمد صلی الله علیه وآله بی شك ازدارایی یهود اطلاع داشته و می‌دانسته‌است که تصرف این دارایی

چه فواید و مزایایی برای اودربر خواهد داشت. دور از حقیقت‌است اگر گفته شود که محرك محمد صلی‌الله علیه و آله، قسمتی، بهبود بخشیدن به وضع مالی نبوده است. این موضوع در تعیین تاریخ حمله‌های او بریهودیان نیز اثر فراوان داشته‌است. از آن طرف یهودیان نیز امیدوار بوده‌اند که شاید باوساطت و یاری عبدالله بن أبی برتری سیاسی خودرا به دست آورند ولی‌فروغ این امیدبا پیشرفت سریع محمد صلی‌الله علیه و آله خاموش گردیده است. کسانی که عقیده دارند محرك بشر تنها عوامل مالی است ، با نکاتی که ذکر شد به علل تصادم یهودیان و مسلمانان به خوبی پـی می‌برند ولی این نکته از نقطهٔ نظری که نویسنده دارد بیگانه وبعید است. هرچند گفته‌ام که عوامل مادی موقعیتی ایجاد کرد که‌موجب بهٔ وجود آمدن اسلام گردیداما در ضمن گفته‌ام که‌نارضایی‌اجتماعی که معلول این‌وضع است موجب نهضت اجتماعی نمی گرددمگر آنکه افکاری در آن مرکوز شود. لذا با وجود این تأکید که‌عوامل‌مادی موجب تولید اسلام گردیده است اختلاف بین یهودیان و محمد صلی‌الله علیه و آله تنها بر سر امور مالی نبوده بلکه بر اصل افکار با هم تباین داشته اند و اجازه می‌خواهد به این موضوع بادید وسیعتری نگریسته شود.

نظریه‌ای که اساس این کتاب بر آن گذاشته شده است‌این‌است که یك موقعیت جدید (که‌مخلوق عوامل مادی است) احتیاج به‌افکار جدید دارد. وسعت این تجدّد در افکار تقریباً به نسبت وسعت تجدّد موقعیت تغییر می کند. گاهی از اوقات، نظیر مواقعی که‌دین‌جدیدی تأسیس می‌یابد، آنچه‌مرکز زندگی آدمیان به شمار می‌رودتحت‌تاثیر قرارمی گیرد، سپس‌تجدّد درافکار و عقایدمورد توجه واقع می‌شود .

وقتی عقاید، مانند عقاید یك دین جدید، نه با شرطی خاص، بلکه با مجموع رشته شرایطی که به نسلها متعلق است مناسبت پیدا کند، با تار وپود زندگی اجتماعی و فرهنگی کسانی که آنهارامی‌پذیرند به هم بافته می‌شود. هنگامی که چنین اتفاقی بیفتد افکاری که مدت درازی مردم را راضی کرده و قسمتی بازندگی آنان به هم بافته‌است به‌آسانی قابل تغییر نیست. این چیزی است که برای یهود اتفاق افتاد. آنان معتقد و مؤمن بودند به این که قوم بر گزیدهٔ خداهستندو خدا فقط به وسیلهٔ آنان خود را بر آدمیان آشکار ساخته است بنا-براین درك این مطلب برای آنها مشکل بود که، چرا این عقیده را به خاطر بیسوادی (به خیال خودشان) مانند محمد صلی الله علیه وآله تغییر دهند.

برای محمد صلی الله علیه وآله ، این فکر، که وی پیغمبر بود و پیامهایی از جانب خدا دریافت می کرد وماموریتی ازطرف او داشت. اساس همهٔ جنبشهای‌سیاسی ودینی‌بود که‌او آنهارارهبری‌می کرد. باتغییروجا به جا کردن این عقیده، نهضت‌اسلام، با اینکه بیست سال ازتولدآن گذشته بود، از هم می‌پاشید. قسمتی از افکار اسلام هنوزمنجمدنشده بود وبنا-براین محمد صلی الله علیه وآله می‌توانست به وسیلهٔ دین‌ابراهیم با اعتراضات‌یهودیان مبارزه کند و بگوید این دین توسط یهود منحرف شده واو باردیگر آن را به صورت نخستین در آورده‌است. مبارزات فکری ومرامی‌بین محمد صلی الله علیه وآله و یهودیان هر روز سختتر می‌شد زیرا هر یك به افکار دینی یکدیگر حمله و آن را تهدید می کردند. اگر محمد صلی الله علیه وآله بر یهودیان پیروز می‌شد آنها دیگر قوم بر گزیدهٔ خدا نبودند ودینی برای آنها باقی نمی‌ماند. اگر محمد صلی الله علیه وآله پیامبر و نبی خدا نبود پس از نظر مردم

شخص فریبکاری بیش به شمار نمی آمد ، ریشهٔ مبارزه بین آنها همین بود.

مطالب به اینجا ختم نمی‌شود. روابط افراد و گروهها؛ مخصوصاً در امور دینی اغلب دوره‌هایی است که خصوصیات رابطهٔ آنها نا معین است. سپس ناگهان یا به‌تدریج به نقطه‌ای می‌رسند که‌در آنجالااقل رابطه برای یکی از آنها معین و روشن است. آنان قبول می کنند که آنان و دیگران دوست هستند یا دشمن، به یکدیگر تعلق دارند یا به یکدیگر متعلق نیستند. از همین نقطه است که قضایا یا صحیح و یا غلط پیش می‌رود. احتمال دارد که یهودیان از زمان هجرت به این نقطه رسیدند که دیگر جای برگشت برای آنها نبود درحالی که‌محمد صلی الله علیه وآله تا یك یا یکسال و نیم بعد به این مرحله نرسیده بود همینکه یهود تصمیم گرفتند که محمد صلی الله علیه وآله را رد کنند لازم بود حداقل برای این تصمیم خود دلیلی بیاورند و به همین علت بود که در انتقاد از محمد صلی الله علیه وآله زیاده روی کردند و محمد صلی الله علیه وآله چون پس از کوششهای بسیار نتوانست فکر آنها را عوض کند با آنها قطع رابطه کرد و وقایعی که می‌دانیم رخ داد.

افزایش قدرت

دورهٔ بین سقوط خیبر در مه ۶۲۸ و تسلیم مکه در ژانویه ۶۳۰ دوره‌ای است که محمد صلی الله علیه وآله سعی داشت، به هر طریق که‌ممکن بود برقدرت خود بیفزاید ودولت خود را به طور آرام و صحیح سازمان دهد . در حقیقت هدف اصلی او پس از شکست محاصرهٔ مدینه همین بوده است اما پس از معاهده‌ای که با مکیان‌بست توانست‌آن

را باشدت بیشتر ودر تمام جهات ادامه دهد،

روایات تاریخی معمول اسلامی بر این است که محمد صلی الله علیه و آله بلافاصله پس از امضای عهدنامه، شش فرستاده (که اسامی آنان برده شده است) نزد حکمرانان کشورهای همسایه فرستاد و آنان را به قبول دین اسلام دعوت کرد. روش انتقادی کنونی نشان می دهد که این بیان قابل اعتماد نیست و احتمال دارد علت اصلی آن علاقهٔ مفرط مسلمانان به این نکته بوده است که محمد صلی الله علیه و آله دین خود را دین جهانی می دانست (وشاید برای منطقی جلوه دادن جنگهای خود علیه ایران و بیزانس بوده است چه این جنگها پس از دعوت آنها به اسلام صورت گرفت). حقیقتی که ورای این داستان است آن است که محمد صلی الله علیه و آله رسولانی به نزد حکمرانان ایران و روم و غیره فرستاده است. بعضی از این فرستادگان چند ماه پیش از انعقاد عهدنامهٔ مکیان و بعضی چند ماه بعد از آن تاریخ رفته اند. از متن پیام اطلاعی در دست نیست فقط احتمال دارد محمد شرحی از آنچه در عربستان رخ داده بود بیان داشته است و پیش بینی خود را در اینکه ممکن است اهالی مکه از آنها استمداد کنند شرح داده و تقاضای نوعی توافق سیاسی کرده است. البته محمد صلی الله علیه و آله خود را برای انعقاد چنین عهد نامه هایی به اندازهٔ کافی قوی و معتبر می دیده است.

پیام محمد صلی الله علیه و آله به نجاشی سلطان حبشه منجر به ازدواج او با ام‌حبیبه گردید و همچنین موجب شد که جعفر پسرعم محمد صلی الله علیه و آله وعدهٔ دیگری از مسلمانان که هنوز در حبشه می‌زیستند به وطن بازگردند، این عده باقیماندهٔ مهاجرانی بودند که در سال ٦١٥ به‌حبشه رفتند.

از اقامت دوازده سالهٔ آنان در حبشه چنین بر می آید که زندگی در آنجا برای آنها مساعد بوده است و محمد صلی الله علیه وآله مجبور شده است انگیزه ـ هایی به کار برد تا آنان را به وطن باز گرداند. آنان در خاتمهٔ موفقیت آمیز جنگ خیبر باز گشتند و سهم خود را از غنایـم به دست آوردند.

ام‌حبیبه که با این گروه به مدینه باز گشت بیوهٔ برادر زینب بنت جحش یکی از مسلمانان بود که به دین مسیح گرویده بود. ام‌حبیبه که خود مسلمان بود دختر ابوسفیان بود و ازدواج محمد صلی الله علیه وآله با وی، که بلافاصله پس از باز گشت او انجام شد، به منظور ایجاد صلح و آشتی با ابوسفیان بوده است.

فرستادهٔ محمد صلی الله علیه وآله به مصر، از این سفر باز گشت (بین ژانویه ۶۲۷ و آوریل ۶۱۹) و هدایایی برای محمد صلی الله علیه وآله آورده بود که در بین آنها دو کنیز زیباروی بودند که محمد صلی الله علیه وآله یکی از آن دو را، به نام ماریه به عنوان متعه برای خود نگهداشت و چون وی از گرویدن به اسلام خودداری کرد زن محمد صلی الله علیه وآله نشد. پس از فتح خیبر محمد صلی الله علیه وآله صفیه دختر یکی از رؤسای قبیله النضیر را به عنوان متعه پذیرفت و ظاهراً پس از آنکه وی به اسلام در آمد زن شرعی محمد صلی الله علیه وآله شد. در این مورد نیز محمد صلی الله علیه وآله فکر کرده است که شاید بتواند با یهود صلح کند. محمد صلی الله علیه وآله به هر ترتیب بود متوسل می‌شد تا مردم او را به ریاست دولت قبول کنند.

از لشکر کشیهایی که در فاصلهٔ فتح خیبر و فتح مکه صورت گرفته است بعضی علیه طوایفی بوده که عملا از مخالفت با محمـد

ﷺ دست برداشتندولی کاملا آرام نشده بودند. از جملهٔ آنهاقسمتی از طوایف معروف به غطفان و سلیم بود . در بعضی از موارد عده‌ای از طایفه که مسلمان شده بودند گروهی را تجهیز می کردند تا به دستهٔ دیگر طایفه که کافر باقی مانده بودند حمله کنند و ظاهراً همیشه بین طوایف محار باتی نظیر همان جنگهای قدیم، نهایت به نام اسلام تعقیب می‌شده است. لشکر کشیهای دوم علیه طوایف هوازن صورت گرفته است. ممکن است این لشکر کشیها خود به خود اهمیتی نداشته باشد ولی مقدمهٔ توسعهٔ جغرافیایی قدرت محمد ﷺ به شمار می رود که منجر به مقاومت طایفهٔ هوازن شد و جنگ حنین‌را به‌وجود آورد.

از لشکر کشیهایی که‌در ژوئیه وسپتامبر و اکتبر ۶۲۹ صورت گرفته است سه فقرهٔ آن از فقرات دیگر مهمتر است و درامتداد جادهٔ سوریه واقع شده است اما اطلاعات ما دربارهٔ آنها کم است. درلشکر کشی‌اول گروه کوچکی از مسلمانان مرکب‌از پانزده نفر کلا کشته شدند و فقط رئیس آنان نجات یافت. لشکر کشی دوم علیه موته بود که کاری بزرگ به شمار می‌رفت و محمد ﷺ مدتی در فکر بوده است که‌خود فرماندهی آن را بر عهده گیرد ولی بعد تغییر عقیده داده این کار را به پسر خواندهٔ خویش زیدبن حارثه واگذار کرده و ۳۰۰۰ نفررادراختیاراو گذاشته است. آنچه‌در این جنگ رخ داده است کاملا پوشیده است . اطلاعات مختصری هم که مورخان داده‌اند، در کوششی که برای بدنام کردن خالدبن ولید به کار رفته، محو شده است. آنچه مسلم است برخورد با نیروی‌دشمن‌رخ‌داده است و زید و دو معاون نزدیك او و عدهٔ کمی از مسلمانان کشته

شده‌اند و ارتش مکه به فرماندهی خالدبن ولید سالم به مکه باز گشته است. آنچه به نظر عجیب می‌آید این حقیقت است که چگونه ممکن است برخوردی بین دو گروه مرکب از ۴۰۰۰ نفر از یک طرف و ۱۰،۰۰۰ نفر از سوی دیگر (یکی از منابع، نیروی طرف را ۱۰،۰۰۰ نفر نوشته است) رخ دهد و ضایعات آن فقط دو رئیس و در حدود ۱۲ نفر مرد باشد. آیا این نبرد حملهٔ ناگهانی بوده است؟ نمی‌دانیم لشکر کشی دیگری در ماه بعد صورت گرفته است که هدف آن پاک کردن هر گونه بی حرمتی و توهین از مسلمانان بوده است. مجموعاً این لشکر کشی نشان می‌دهد که محمد صلی الله علیه وآله به جادهٔ شمال همواره علاقه داشته است.

اینک محمد صلی الله علیه وآله با داشتن تسلط بر محوطه وسیعی از عربستان می‌توانست هر آن که فرصت دست می‌داد به مکه حمله کند.

مکه در سراشیب زوال

چند سال بود که در بین تجار بر جستهٔ مکه دو گروه رقیب وجود داشت. یکی از آنها گروه مخزوم بود که رئیس آن ابوجهل بود و در سال ۶۲۴ در بدر کشته شد و ریاست گروه دیگر با ابو-سفیان بود. از حادثهٔ بدر تا لشکر کشی بی نتیجه‌ای که منجر به عقد معاهده با مکیان شد. سیاست ابوسفیان بر مکه مسلط بود، علت آن یکی از بین رفتن عده‌ای از رؤسا در بدر بود و نسل جوان طایفهٔ مخزوم هنوز رشد نکرده بودند. البته امارات و نشانه‌هایی است که لااقل در موارد جزئی مخالفت مردم را با ابوسفیان می رساند ولی فوریت و ضرورت موقعیتی که برای مکه پیش آمده بود آنها را

وادار به اتحاد می گرد. ابوسفیان پس از به هم ریختن اتحادیه‌درسال ۶۲۷ در چشم عدهٔ کثیری از مردم مکه حتی طایفهٔ خود بی اعتبار شد و احتمال دارد خود نیز به وضع خویشتن اعتماد نداشته‌است زیرا حس می کرد که انهدام مکه قابل احتراز نیست و از طرفی در اثر کوششهای فراوان خسته‌شده بود و می‌خواست اشخاص جوانتری‌زمام امور رادردست گیرند.

در زمان لشکر کشی محمد ﷺ به الحدیبیه زمام امورظاهراً در دست گروهی مرکب از سه تن بوده است‌صفوان‌بن امیه-سهیل‌بن عمرو ، وعکرمه پسر ابوجهل، که همگی‌متعلق به طایفهٔ مخزوم بودند ولی به اصطلاح چشم دیدار یکدیگررا نداشتند. صفوان‌ازهمه مهمتر بود و از جنگ بدر به بعدرقیب ابوسفیان به شمار می رفت‌ولی عکرمه با نظریات او شدیداً مخالفت می کرد. ظاهراً سهیل حد تعادل بین این دو رانگاه می‌داشت و مذاکرات‌نهایی معاهده بامحمد ﷺ به او وا گذارشد.

پس از آنکه عهدنامه‌امضا شد شهر مکه دریأس‌وناامیدی‌فرو-رفت. شیوخ شهر و سرمایه داران میل به ادامهٔ زندگی داشتند ولی جوانان می‌دیدند که این شهر برای آنان آتیه‌ای ندارد. گفته شده است . که پسرسهیل‌بن عمرو راه خود پیش گرفت و به اردو گاه مسلمانان رفت تا دین اسلام را بپذیرد، در حالی که پدر او سر گرم تنظیم عهدنامه بود. چنانکه در گذشته گفته‌شد، بنا برمواد عهدنامه‌او را نزد پدرش باز گردانیدند. این نخستین فرد از عدهٔ کثیری بود که اسلام آوردند. برای کسانی که تبعه بودند هیچ مانعی نبود که در

صورت تمایل خود را در دامن محمد صلی الله علیه و آله بیندازند ؛

وقایع چندی که پس از امضای عهد نامه رخ داده است نشان می‌دهد که رسوم و عادات عرب تا چه اندازه در کارها مؤثر بوده است شخصی به نام ابو بصیر که در تحت حمایت یکی از قبایل مکه بود به علت ابراز همدردی با مسلمانان زندانی شد اما توانست فرار کند و خود را به اردوی مسلمانان برساند، ولیکن در اندک زمانی رسولی با نامه‌ای از طرف قبیله نزد محمد صلی الله علیه و آله آمد و تقاضا کرد که طبق مفاد عهدنامه او را باز گردانند. محمد صلی الله علیه و آله به صحت این تقاضا اعتراف کرد و چون ابو بصیر اعتراض کرد، گفت که خدا راهی برای نجات او از سختیها ارائه خواهد کرد، و اجازه نخواهد داد که او از دین خود باز گردد.

فرستاده و غلام او و زندانی هنوز چند میلی به سوی مکه نرفته بودند که ابو بصیر فرصتی به دست آورد و به هنگام توقف برای ناهار سهم خرمای خود را بین دیگران تقسیم کرد و اعتماد آنها را جلب کرد . مکیان فقط نان خشك داشتند و خرما محصول مدینه بود . فرستاده شمشیر خود را بیرون آورد که راحتتر باشد ابو بصیر شمشیر را برداشت و به تحسین آن پرداخت و اجازه خواست آن را امتحان کند و ببیند که تیز هست یا نه و در ظرف یك لحظه نگهبان بی احتیاط خود را به قتل رسانید ولی غلام فرار کرد و نزد محمد صلی الله علیه و آله رفت. پس از چندی ابو بصیر نیز پیدا شد و محمد صلی الله علیه و آله به غلام آزاده اجازه داد که همراه ابو بصیر به مکه برود ولی او امتناع کرد. ابو بصیر چون تحویل قبیلهٔ مکیان شده بود دیگر عضو جامعهٔ

اسلامی به شمار نمی‌رفت و محمد صلی الله علیه و آله اصولا مسئولیتی در ازای نگهبان مقتول و خونبهای او نداشت.

مکیان اینك بیشتر از بیش علیه ابو بصیر بر انگیخته شده بودند و او را، اگر در مدینه می‌ماند از محمد صلی الله علیه و آله می‌خواستند، بنابر این محمد صلی الله علیه و آله او را به نوعی تشویق کرد که به نقطهٔ نزدیك ساحل که به‌جادهٔ مکه به سوریه مسلط بود برود. در اینجا نیز (احتمال دارد بی تحریك و تشویق محمد صلی الله علیه و آله) درحدود هفتاد تن از مسلمانان مکه‌دوراو جمع شدند و آنها کسانی بودند که اگر به مدینه می‌رفتند محمد صلی الله علیه و آله مجبور بود آنها را به مدینه باز گرداند این گروه کوچك به کاروان کوچکی از مردم مکه‌حمله بردند و هر کسی را که‌دردسترس بود کشتند. بدین ترتیب محمد (ص) بی آنکه مواد عهدنامه را نقض کرده باشد محاصره را دوباره برقرار کرد. این مردان‌رسماً ازجامعهٔ او نبودند و اومسئولیتی از لحاظ اقدامات آنهانداشت. ازطرف دیگر هرچند آزادی هر گونه شدت عمل داشتند ولی به اندازه‌ای ضعیف بودند که مشکل‌می توانستند کاری در این نقطهٔ دور افتاده‌انجام‌دهند سر انجام از محمد صلی الله علیه و آله خواستند که این اشخاص را به جامعهٔ‌خود وارد کند و موافقت کردند که حقوق‌آنها را تحت مواد عهدنامه‌به‌رسمیت بشناسند. متاسفانه ابو بصیر پیش از آنکه نامهٔ محمد (ص) به او برسد در گذشت. در تمام این جریانات هرچند علمای مغرب زمین ازمحمد (ص) انتقادمی کنند که‌او این اشخاص‌را تحریك کرده و یکی ازمواد عهدنامه را شکسته است ولی بنا بر سنت قدیم عرب رفتار او کاملا درست بوده است و رسماً نیز مورد باز خواست خود مکیان قرار

نگرفته است.

در مارس ۶۲۹ محمد صلی الله علیه وآله به اتفاق ۲۰۰۰ نفر برای انجام دادن مراسم حج عازم مکه شد. این حج به جای سفری بود که در سال پیش انجام نگرفت و بنا برمواد عهدنامهٔ الحدیبیه مکیان برای احتراز از هر گونه پیشامد نا گوار سه روز از شهر خارج شدند، عدهٔ کثیری از اهالی مکه تحت تأثیر قدرت روز افزون اسلام قرار گرفتند و بی‌شك همین موضوع بود که موجب اسلام آوردن دوتن از بزرگان مکه شد اول خالدبن ولید از قبیلهٔ مخزوم بود و دیگری عمربن عاص ازقبیلهٔ سهم. اولی‌از لحاظ قدرت اداری، مخصوصاً درسالهای پس ازرحلت محمد صلی الله علیه وآله، یکی از ایجاد کنندگان امپراتوری عرب محسوب‌است‌ودومی شخصی بود زیرك و سیاستمدار واورا فاتح مصر می‌دانند. محمد صلی الله علیه وآله نیز به قدرت آن دواعتمادداشت چه یك‌یادو ماه پس‌ازورود به‌مدینه‌آنان را به تصدی لشکر کشیهای مسلمانان بر گماشت. هنگامی که محمد صلی الله علیه وآله در مکه‌بود سعی کرد که با بقیهٔ خاندان بنی‌هاشم که‌خودنیز از آنان بود صلح کند. ابولهب که عموی محمد صلی الله علیه وآله بود، و محمد صلی الله علیه وآله به سبب بدبینی حمایت خود را از او باز گرفته بود، در سال ٦٢٤ در گذشته بود ودر این زمان ریاست قبیله با عموی دیگر اوعباس بود. می گویند که او از ابتدا مسلمان بوده ولی دین خودرامخفی‌می‌داشته است، امااین کوششی است که مورخان‌خلفای‌عباسی (۷۵۰ تا۱۲۵۸ م.) در آثار خود به کار برده‌اند تاجد این سلسله‌رااز کفر بری‌سازند. احتمال دارد که عباس حتی علیه محمد صلی الله علیه وآله به مبارزه بر خاسته‌باشد. وی‌ماننذخزانه‌دارو بانکدارساده‌ای‌متصدی آب زوار بوده و ناچاراهمیتی

در کارهای مکه داشته، ولی زندگی او چندان راحت نمی گذشته است. جای آن بوده است که او بیش از دیگر مکّیان به افزایش قدرت برادر زادهٔ خود به دیدهٔ امید بنگرد، و این موجب آن شده است که محمد صلی الله علیه و آله نیز از گذشته‌ها چشم بپوشد.

محمد صلی الله علیه و آله با تبعیت از اصل خود، که هرجا ممکن باشد باید سازش کرد. به زودی نشان داد که عباس نباید از نظریات خود ترس و واهمه ای داشته باشد و فوری ترتیبی داد که میمونه خواهرزن عباس را به ازدواج خود درآورد تا ایجاد رابطهٔ محکمی بین آن دو بشود، زیرا برعکس اغلب خانواده‌های مکه در خاندان عباس خویشاوندی مادری تسلط داشت. تشریفات ازدواج پیش از خروج محمد صلی الله علیه و آله ازمکه به پایان نرسید و در راه مدینه انجام گرفت. عباس نیز به اسلام گروید ولی در مکه باقی ماند تا به نفع آن کار کند.

وقایعی که منجر به قطع رابطهٔ محمد صلی الله علیه و آله با مکه وشکستن پیمان صلح گردیداز نوامبر ۶۲۹ آغاز شد و علت آن منازعات قدیم قبیله‌ای بود که بار دیگر شعله‌ور شده بود و مکیان و مسلمانان در آن دخالت داشتند. یکی از طوایف خزاعه با استفاده از مواد عهد نامه الحدیبیه خود را متحد محمد صلی الله علیه و آله اعلام کرد و مردی را ازقبیلهٔ دیگر که اشعاری علیه محمد صلی الله علیه و آله سروده بود گشت. این قبیلهٔ دیگر قبیله‌ای به نام بکر-بن عبد منات از متحدان قدیم مکیان بود و محرمانه مقداری اسلحه از پیشوایان بنی‌مخزوم به‌دست آورده بود. نقشه به خوبی طرح‌شده بود طایفهٔ خزاعه عافلگیر شدند، و پس‌از آنکه‌عده‌ای کشته دادند به‌خانهٔ هم قبیله‌های خود در مکه گریختند. یکی از اعضای طایفه‌ترتیبی‌داد

که این اخبار فوری در مدینه به محمد صلی الله علیه و آله برسد.

اهالی مکه پس از فرو نشاندن نایرهٔ جنگ و بیرون کردن مردان بکر از شهر پی بردند که اوضاع وخیم است و اگر محمد صلی الله علیه و آله کشف کند که آنها به این افرادیاری کرده و با کنگاش کنندگان همراه بوده‌اند کار بدتر نیز خواهدشد. اگر آنان نمی بایست تسلیم محمد صلی الله علیه و آله شوند می بایست یکی ازاین‌سه‌راه را انتخاب کنند: طایفه راازخود ندانند و اجازه دهند محمد صلی الله علیه و آله هر گونه مایل است با آنهارفتار کند، یا خونبها بپردازند، و یا علیه محمد صلی الله علیه و آله اعلان جنگ بدهند. در هریك ازاین‌سه راه‌مشخصاتی وجود داشت‌به طوری که توافق‌مشکل بود، پرداختن خونبها موجب آبروریزی می‌شد و شکستن مواد عهد-نامه نیز موجب شکست اقتصادی بود و امیدی به مغلوب کردن‌محمد صلی الله علیه و آله نیز نداشتند.

سرانجام ابوسفیان که اینك مجدداً وارد صحنه می‌شود به‌مکیان اصرار کرد که کوششی برای‌سازش کنند و خود او برای‌انجام‌دادن این کار به مدینه فرستاده شد. این خود نشانهٔ‌آن است که قدرت‌مکه تا چه اندازه کم شده بود که مجبور بودند متواضعانه برای جلب‌نظر محمد صلی الله علیه و آله به مدینه بروند. از آنچه مکیان می‌خواستند و امیدوار بودند که به دست آورند اطلاع درستی‌نداریم، اما احتمالا راه حلی که ارائه شده از نوع همان اصولی بوده است که محمد صلی الله علیه و آله درمورد ابوبصیر از آنها استفاده کرد. مکیان اعتراف کرده‌اند که اشتباهی رخ داده است ولی مسؤل آنها نبوده‌اند، زیرا محتملا خطاکاران جزء معاهده نبوده‌اند و یا خودسرانه‌به این کار دست زده بودند، پس لازم

می آمد که در معاهده تجدید نظر کنند تا شامل این عده نیز بشود.
از بخت بد مکیان محمد صلی الله علیه وآله حاضر نبود که قانون آنهارا رعایت کند و موقعیت خوبی داشت که می‌توانست نیروی خود را علیه قبیلهٔ بکر به کار برد بهتر از آنچه قبیلهٔ بکر علیه ابوبصیر به کار بردند.
پس ابوسفیان و همراهان با سه و یا چهار شرط و پیشنهاد از مدینه بیرون رفتند، اما أبوسفیان مادهٔ چهارم یعنی اطاعت از محمد صلی الله علیه وآله را پذیرفت.

سهمی که أبوسفیان در تصرف مکه توسط مسلمانان داشته است مهمتر از آن چیزی‌است که تا کنون تلقی شده است. مورخان‌اسلامی حقیقت را مکتوم داشته‌اند تا نگذارند معلوم شود که او سهمی بیشتر از عباس داشته است. شرح مسافرت أبوسفیان را به مدینه به صورت خیال انگیزی در آورده و گفته‌انداو‌ابتدا نزددخترش أم حبیبه که‌در این زمان زن محمد صلی الله علیه وآله بود رفته است اما أم‌حبیبه حتی اجازه نداده است که پدرش روی بستر وی بنشیند زیرا او کافر بود و بستر مورد استفادهٔ پیغمبرقرار می گرفته است. همچنین می گویند که‌محمد صلی الله علیه وآله نیز از دیدن و پذیرفتن او امتناع کرده است و او از دیگر رؤسای مهاجر نیز ناامید شده و اجباراً بی آنکه کاری انجام داده باشدمدینه را ترك گفته است.

در این داستان انحرافهای چندی دیده می‌شود و حقیقت طوری دیگر است. سیاست و تدبیر أبوسفیان بیش از همگان و رقیبان اودر مکه بود، لذا پس از شکست اتحادیه به بی نتیجه بودن مقاومت پی برده است. شایدهم عقیده‌به کاهش اهمیت و پایین آوردن‌سطح‌زندگی

داشته وپیش از محاصره وپس از آن خواسته است از نفوذ خود برای اصلاح و ایجاد اتحاد داخلی استفاده کند. ازدواج محمد ﷺ با دختر او نیز او را امیدوار ساخته که بتواند بی آنکه حیثیت و اعتبارخود را از دست بدهد با محمد ﷺ سازش کند. او پیش از آنکه به‌مدینه برود این افکار را داشته است و چنانکه وقایع بعدی نشان می دهد وی هنگام اقامت درمدینه با محمد ﷺ تفاهم پیدا کرده است که مکه را بی‌جنگ به او تسلیم کند. او در «جوار» بودن را برای همه آزاد گذاشته و محمد ﷺ نیز آن را قبول کرده است که از آنها حمایت کند . البته چنین قرار دادی با نظریات و هدفهای محمد ﷺ مناسب بوده است.

تسلیم مکه

تصرف مکّه مطلوب محمد ﷺ نبوده است چه همان طور که گفته شد محمد ﷺ در نظر داشت قلمروخودرا درخارج‌از عربستان به سمت شمال توسعه دهد اما مکّه ومکیان برای او دارای‌اهمیت بسیار بودند. مکه از همان زمانهای قدیم به عنوان کانون جغرافیایی اسلام انتخاب شده بود و برای مسلمانان نیز واجب بود که آزادانه‌بتوانند بدانجا آمد وشد کنند اگر مکه‌به تصرف آنها در می‌آمد بر قدرت‌واعتبار آنها افزوده می‌شد وبی در دست‌داشتن مکه موقعیت آنها نسبتاً ضعیف بود. از طرف دیگر هرچه بروسعت امور جامعهٔ اسلامی افزوده‌می‌شد محمد ﷺ به قدرت اداری و نظامی مکیان‌بیشتر احتیاج پیدامی کردو بنا براین کوشش او تمام معطوف بر این بود که روزی آنها با طیب خاطر باوی همکاری کنند .

در ظرف یکسال و نیمی که از امضای عهدنامهٔ الحدیبیه می گذشت قدرت مسلمانان به سرعت افزایش یافته بود. وقتی متحدان محمد صلی‌الله علیه و آله یعنی طایفهٔ خزاعه از او طلب یاری کردند وی دریافت که هنگام عمل رسیده است. بازدید ابوسفیان از او نشان داد که عدهٔ کثیری ازمردم مکه مقاومت نخواهند کرد و رؤسای نیمه‌جان گروه مخزوم چندان حمایتی معمول نخواهندداشت لذا شروع به جمع آوری نیرویی کرد که بتواند مکه را از پای درآورد و مطمئن گردد که فقط مخالفان سر سخت پایداری خواهند کرد.

هنگام تجهیز، اقدامات احتیاطی انجام گرفت، تااین موضوع کاملا مخفی بماند. در مدینه کسی از هدف لشکر کشی آگاه نبود، ابتدا برای اغفال عده‌ای به سوی سوریه فرستاده شدند وراههای مکه بسته شد. یکی از مجروحان جنگ بدر بر اثر یك سهو عجیب (که بعداً اقرار کرد در اثر نگرانیهایی بوده است که از زن و فرزندانش در مکه داشته) در صدد برآمد اطلاعاتی را به مردم مکه برساند، ولی نامهٔ او ضبط شد. به طور کلی محمد صلی‌الله علیه و آله در اول ژانویه ۶۳۰ باسپاهی که عدهٔ آن به اضافهٔ افرادی که در راه به آن ملحق شدند به ۱۰٫۰۰۰ نفر می‌رسید عازم مکه شد.

اهل مکه اطلاعات کمی دربارهٔ این نیروی عظیم و مقصد آن دریافت کرده بودند و حتی هنگامی که در دو منزلی مکه اردوزدند تصور می کردندممکن است هدف آنها طوایف مشرق مکه باشد. برای گمراه کردن مکیان به دستور محمد صلی‌الله علیه و آله ده هزار آتش روشن کردند. در این موقع ابوسفیان به اتفاق جمعی ازرؤسای مکه، جزطایفهٔ مخزوم

نزد محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله رفتند و خود را رسماً در اختیار او گذاشتند. در عوض محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله نیز وعدهٔ عفو عمومی داد، یعنی تمام کسانی که‌مدعی‌بودند که تحت الحمایه ابوسفیان هستند و یا کسانی که خانه‌های خود را بستند و از آنجا بیرون نیامدند، در امان بودند. با این‌اعلامیه ابو-سفیان به مکه باز گشت.

شب بعد محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله اردوگاه خود را به نزدیک مکه منتقل ساخت و سحر گاهان نیروی خود را به چهار دسته تقسیم کرد وازچهارجهت به سوی مکه به‌پیشروی‌پرداخت. فقط ستونی که تحت‌ریاست‌خالدبن ولید بود با مقاومت برخورد کرد ولی آن نیز به زودی شکسته شد. پس از آنکه بیست و چهار تن از مکیان و چهار تن از متحدان آنها کشته شدند بقیه فرار کردند وفقط دو تن از مسلمانان کشته شد ند که علت آن‌هم این بود که به اشتباه در بین سپاه دشمن رفتند. بااین کمی تلفات محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله پیروزی بزرگی به دست آورد.

تنی چند از کسانی که نام آنان معین شده بود از عفو عمومی محروم شدند، که همهٔ آنان جزعکرمه پسر ابوجهل‌هریك‌به‌خیانت‌و جنایت خاصی متهم بودند. چندتن از آنها نیز بعداً موردعفو قرار گرفتند و عده‌ای اعدام‌شدند با اعلام عفو عمومی حتی‌ازفرارمشرکان نیز ممانعت جدی نشد. رؤسای گروه مخزوم نیز که‌درصددمقاومت بودند چون در یافتند که امنیت آنها تضمین شده است از نهانگاهها بیرون آمدند وبه مکه‌باز گشتند، بعد محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله از بعضی ازثروتمندان تقاضای قرضه کرد. او با آنان بزرگوارانه رفتار کرده بود و چون غارت نیز ممنوع شده بود پیروان فقیر وی اینك در احتیاج بودندواز

قرضه‌ای که گرفت به هریك پنجاه درهم داده شد.

محمّد پانزده یا بیست روز در مکه اقامت کرد و نیروهایی برای مطیع ساختن طوایف اطراف و خراب کردن دو بتخانهٔ مهم منات وعزی روانه کرد. درمکه نیز کعبه و خانه‌های خصوصی ازوجود بتها پاك ومنزه گردید. مسائل اداری چندی هم مورد بحث قرار گرفت مخصوصاً حدود سرزمین مقدس مکه تعیین شد. اغلب ادارات و امتیازات مکیان از بین رفت ولی ادارهٔ کعبه در همان خانواده باقی ماند و عباس سمت سقایه و رساندن آب به زوار را برای خود حفظ کرد.

یکی از علل اصلی موفقیت محمد صلی‌الله علیه وآله کشش و جاذبهٔ دین اسلام و مناسب بودن آن با نیازمندیها و اصول اجتماعی عرب بود. رؤسای قبایل ممکن بود از عادات و رسوم قدیم عشیره‌ای استفاده کنند، ولی مردم معمولی به طور کلی ازسستی ومضرات اصول قدیم آگاه بودند و چون در اثر محاصرهٔ مسلمانان کار سخت شد منافع شخصی رؤسا باهم تصادم کرد و حفظ اتحاد بیش ازپیش دشوارتر گردید.

مهارت سیاسی و قدرت اداری محمّد صلی‌الله علیه وآله نیز مؤثر بوده است. ازدواج او با میمونه و أم حبیبه سبب گردید که عباس و ابوسفیان از او پشتیبانی کنند شاید امتیازات دیگری نیز از اختلافات وعدم توافق داخلی مکیان به دست آورده است که از آنها اطلاعی نداریم. برتر از همه آنکه مهارت کامل او در ادارهٔ اتحادیه‌ای که اینك بر آن حکومت می کرد ومعتقد ساختن همه، جز یك اقلیت ناچیز، به این، که با آنان منصانه رفتار شده‌است تضاد هماهنگی و رضا مندی ورغبت موجود در جامعهٔ اسلامی را با نارضایی و بیقراری جوامع دیگر آشکارتر

و عمیق‌تر کرد و این حقیقت بوده است که برای عده کثیری روشن شده‌و آنان را در گرایش به اسلام بر انگیخته است.

به طور کلی ایمان محمد ﷺ به کار خود و بصیرت وحکمت و پیش بینی و دور اندیشی‌او بسیار مؤثر و گیراست. هنگامی که‌جامعهٔ او بسیار کوچك بود، و همهٔ‌نیروهای خودرا بر آن گمارده بود که از خرابی و انهدام احتراز شود، ایجاد عربستان متحدی را در دماغ خود می‌پرورانید که در آن مکیان می‌بایست نقش نوینی ایفا کنند، نقشی که از نقش سابق آنان در امور بازرگانی کمتر نباشد محمد ﷺ مکیان را بر انگیخته بود و سپس تهدید کرده بود واینك همهٔ آنان از برزگ و کوچك مطیع او بودند. محمد ﷺ با مشکلات عجیب ولی بااطمینان خاطر به سوی هدف رفته بود. اگردلایل‌تاریخی این مسائل را اثبات نمی کرد عدهٔ کمی باور می کردند که محمدی که مورد نفرت مردم مکه بود بار دیگر چگونه توانست فاتح پیروزمندی به این شهر باز گردد.

جنگ حنین (۳۱ ژانویه ۶۳۰)

هنگامی که محمد ﷺ سر گرم رتق و فتق امور مکه بود و مسئولیت کارها را خود به عهده داشت خبر رسید که از سوی مشرق مورد تهدید قرار گرفته است و در فاصلهٔ دو یا سه روز راه طوایف معروف به هوازن مشغول گردآوری سپاهی دو برابر سپاهیان محمد ﷺ هستند. این طوایف با مردم مکه دشمنی قدیم داشتند و درزمان محمد ﷺ جنگهایی بین آنها رخ داده بود و طایفهٔ ثقیف که در طایف می‌زیستند جزء آنها بودند. تجارت این شهر در دست تجارمکه

بود که به‌وسیلهٔ دسته‌ای ازمکیان انجام می گرفت. کاهش قدرت مکه تعادل قوا را به نفع مخالفان آنها به‌هم زد و در ژانویه تمام طـایفهٔ ثقیف به طایفهٔ هوازن پیوستند در حالی که عدهٔ کثیری از آنان امیدوار بودند که استقلال خود را از دست مکیان آزاد سازند. انتظارات و آرزوهای باقی طوایف هوازن، که بدوی بودند، تاریك و نامعلوم است ولی به طوری که مورخان نوشته‌اند همینکه هوازن ازتجهیز محمد صلی‌الله علیه وآله در مدینه آگاهی یافتند خود را آماده کردند. شاید توسعهٔ قدرت محمد صلی‌الله علیه وآله را برای خود تهدیدی می دانستند و یا امیدوار بودند از امتیازات گذشته که به‌مکیان داده بودند آزاد شوند. یا احتمال می‌رود انتظار داشتند که پس از آنکه محمد صلی‌الله علیه وآله و مکیان از جنگ خسته شدند غنیمتی به آنها برسد.

مکیان نیز تا این اندازه متوجه این خطر بودندو هیچ ذکری نشده است تادلالت کند که رؤسای قبـایلی که می‌خواستند در برابر محمد صلی‌الله علیه وآله مقاومت کنند از هوازن استمداد کرده باشند حتی هنگامی که فرار کردند هیچیك بدان طرف نرفتند. ناچاربین این طوایف و اهالی مکه احساسات مخالف شدید وجود داشته است ودر نتیجه وقتی محمد صلی‌الله علیه وآله مکه را فتح کرد قهرمان مخالف سپاهی شد که مکه‌را تهدید می کرد: پس آنچه کفار مکه را وادار کرد که با محمد صلی‌الله علیه وآله به‌حنین بروند در مرحلهٔ نخست حفاظت جان و حیات بود نه امید تحصیل غنیمت. صفوان بن امیه اطاعت از محمد صلی‌الله علیه وآله را براطاعت از ثقیف یا هوازن ترجیح داد و پول و اسلحه‌ای را که محمد صلی‌الله علیه وآله می‌خواست در اختیاراو گذاشت. محمد صلی‌الله علیه وآله مجموعاً دوهزار نفر بر نیروی خود افزودو

احساس کرد که به اندازهٔ کافی قوی است و می‌تواند باد‌شمنی که تعداد افرادش به ۲۰۰۰۰ نفر می‌رسید مصاف کند.

محمد ﷺ در تاریخ ۲۷ ژانویه از مکه حرکت کرد و در شب سی‌ام در حنین نزدیك منطقهٔ دشمن اردو زد. صبح روز بعد مسلمانان به‌سیاق جنگ به سوی وادی به حرکت در آمدند، پیشتازان به‌ریاست خالد بن‌ولید و از طایفه سلیم بودند. مسلمانان هرچند اعتماد کامل داشتند ولی از دیدن آنهمه اسب و نفر نگران شدند زیرا طایفهٔ هوازن تمام زنان و کودکان و دواب را همراه آورده بودند. ناگهان سواره نظام دشمن که شب در کنار وادی موضع گرفته بودند به‌جبههٔ مسلمانان حمله بردند.

افراد سلیم ، که بعدها اعتراض کردند و گفتند که باشجاعت جنگیده‌اند ، از قرارمعلوم یکباره پا به گریز نهادند و آشفتگی آنان در قسمت اعظم سپاه محمد ﷺ مؤثر شد.

در همین لحظهٔ خطرناك بود که محمد ﷺ وعدهٔ کمی ازمهاجران و انصار به مقاومت پرداختند ووضع بیدرنگ عوض شد وطولی نکشید که دشمن به هزیمت رفت. تعدادی ازافراد ثقیف نیز مدتی باشجاعت جنگیدند و سپس فرار کردند و به خانه‌های خود پناه بردند. رئیس اتحادیه مالك بن عوف مجبور شد با طایفهٔ خود مدتی مقاومت نماید تا پیاده نظام عقب نشینی کند و بدین طریق در برابر اردوی دشمن جنگ‌دیگری در گرفت. آخر کار تمام کوششها بی‌ثمر شد وجنگاوران یا کشته یا اسیر ویا متفرق‌شدند وزنان و کودکان ودواب و کالاها همه به‌دست مسلمانان افتاد.

شمارهٔ کسانی که در جنگ حنین شرکت داشتند از تمام جنگهای سابق محمد صلی الله علیه وآله بیشتر بود. این جنگ شدید و سخت نبود و در آن کمتر به مبارزهٔ تن به تن پرداخته اند در نتیجه ضایعات مسلمانان کم وبا این همه پیروزی کامل قطعی بوده است. جنگ‌حنین بزرگترین برخوردی بود که در زمان‌حیات محمد صلی الله علیه وآله بین مسلمانان‌و طوایف بدوی رخ داد. گرد آوردن یك نیروی ۲۰،۰۰۰ نفری و مرکزیت بخشیدن به‌آنها از چالاکی‌یك رئیس بدوی‌حکایت می کندو پس از شکست مالك بن عوف هیچیك از رؤسا جرئت نکردند که آن را باردیگر علیه محمد صلی الله علیه وآله تکرار کنند.

تحکیم پیروزی

محمد صلی الله علیه وآله ازحنین‌فوری عازم طایف شد و به‌محاصره آن‌پرداخت. او در این محاصره چند دستگاه منجنیق محاصره داشت که احتمال دارد از رومیان دریافت و یا تقلید کرده باشد. اما بااین‌همه پیشرفت مختصری کرد. پس از پانزده روز تصمیم گرفت محاصره‌را بردارد. اهالی طایف با شجاعت جنگیدند و ضایعاتی نیز به مسلمانان وارد ساختند. محمد صلی الله علیه وآله می دانست که اگر محاصره به درازا کشیده شود سربازان او خسته خواهند شد وخونها ریخته خواهد شد، و بنابر این مصالحه با طایف دشوارتر خواهد گشت. از طرف دیگر محاصرهٔ طولانی ممکن بود اعتباری را که در حنین به‌دست آورده بود کم کند همچنین می‌بایست به کار هوازن و غنایم جنگ‌حنین نیزرسیدگی شود پس با برداشتن محاصره چیزی از دست نخواهد داد و می‌تواند به وسایل دیگر طایفه ثقیف را به سوی خود بکشاند. با وجوداین گویا

ناامید یا ناراحت بوده است و شاید علت بدرفتاری او با شخصی که اتفاقاً او را به هنگام مراجعت لگد زده بود همین باشد.

غنایم را در محلی به نام‌الجیرانه گذاشته بودند که محمد ﷺ از ۲۴ فوریه تا ۹ مارس در آنجا گذرانید. علاوه بر چند زنی که به رؤسای اسلام داده شده بود تعدادی اسیر و مقداری غنیمت نیز بود که به هر یك از سپاهیان چهار شتر یا معادل آن می‌رسید. سازمان توزیع کار دشواری در پیش داشته است و تعجبی نیست که از این حیث مشکلاتی پیش آمده و شکایاتی به‌سبب تأخیر در توزیع غنایم شده‌است رؤسای قبایل و رهبران مکی هر یك بنابه رتبه و مقام صد یا پنجاه شتر دریافت کردند. ابوسفیان و مردی که همراه او نزد محمد ﷺ رفته و به اطاعت از او اقرار کرده بودند محتمل است هر یك ۳۰۰ شتر دریافت کرده باشندو این پاداش آنان در برابر حفظ صلح مکّه بوده است. دادن این هدایا به رؤسا نشانهٔ آن است که عضو فنی جامعهٔ محمد ﷺ نبوده‌اند بلکه فرماندهان نیروهای متحد بوده‌اند.

مذاکرات با طایفهٔ هوازن به‌هنگام محاصرهٔ طایف ادامه‌داشت و موقعی که محمد ﷺ در الجیرانه بود. مالك بن عوف وهوازن تصمیم به قبول اسلام گرفتند و تقاضا کردند زنان و کودکان آنها پس‌داده شوند. این تقاضا مورد اجابت واقع شده و ظاهراً آنان مبلغی درازای آن پرداخته‌اند.

محمد ﷺ از الجیرانه برای انجام دادن مراسم حج به مکّه رفت و از آنجا به مدینه بازگشت. در غیبت خود برای ادارهٔ امور

مکّه جوانی را از طایفه ابوسفیان گماشته بود و این خود نشانهٔ آن است که خواسته است نشان دهد هر چند با مردم مکه روابط‌دوستانه دارد ولی ابوسفیان را بر رقبای او ترجیح می‌دهد.

یکی از بزرگترین موفقیتهای محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله که نبوغ او را می‌رساند مصالحه او با رؤسای مکّه است، همان کسانی که تا چند ماه پیش دشمن او بودند. لذا تعجبی نیست که می‌بینیم ابوسفیان در خراب و منهدم کردن بتخانهٔ لات در طایف یاری کرده و مدتی حکومت ناحیهٔ جنوب عربستان را داشته است و بعدها نیز در جنگ یرموک (٦٣٦) حضور داشته و تا سال ٦٥٢ می زیسته است. تعجب آور تر آنکه پس از رحلت محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله وقتی که نفوذ او در بعضی از طوایف کم شده بود سهیل بن عمرو سعی کرده است مکیان را نسبت به او وفادار نگهدارد و جالبتر از همه داستان عکرمه پسر ابوجهل است که در ابتدا نام او جزء اعدام شدگان بود و محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله از تقصیر او در گذشت و وی اسلام آورد و مقامات مهم سیاسی و نظامی به او واگذار گردید. علاقهٔ او به اسلام به اندازه ای افزایش یافت که می گویند گفته است: «معادل پولی که در جنگ با شما مصرف کردم در راه خدا صرف خواهم کرد. حیات خود را برای لات و عزی به خطر افکندم آیا از درخطر افکندن آن در راه خدا امتناع دارم؟» ظاهراً عکرمه در یکی از جنگهای سوریه به شهادت رسیده است.

تمام رؤسای مکّه اگر درحقیقت مسلمان نشدند رسماً اسلام را قبول کردند. این واقعه چه وقت رخ داد معلوم نیست شاید پس از

تقسیم غنایم در الجیرانه صورت گرفته باشد، ولی بیان مورخان بعدی اسلام که می‌نویسند همگی به سبب هدایایی که در آنجا دریافت کردند مسلمان شدند محققاً یك تهمت «ضد اموی» است. به‌طوری که در بالا ذکر شد ممکن است تحت تأثیر این حقیقت قرار گرفته اند که محمد صلی الله علیه وآله با دشمنان آنها یعنی هوازن و طایف جنگیده‌اند.



حاکم عربستان

موفقیت پس از حنین

تصرف مکّه و پیروزی حنین تأثیر چندانی در موقعیت محمّد ﷺ در مدینه نداشت او هنوز رئیس قبیله مهاجران و پیامبر خدا بود که گاه به گاه وحی‌هایی بر وی نازل می‌شد که مناسب جامعهٔ اسلامی بود. وی پیامبر خدا و فرمانده کل بود، زیرا لشکر کشیهای مسلمانان همه «جهاد در راه خدا» به شمار می‌رفت. با افزایش حیثیت واعتبار مسلمانان به تدریج اختلافات کمی پیش آمده ولی اصولا تغییری رخ نداده است. اینک اغلب رؤسای قبایل مدینه می‌دانستند که کدام طرف قوی‌تر است و هیچ علاقه‌ای به ترک محمد ﷺ ومخالفت با او نداشتندو احتمال دارد هنگامی که پیمان را در الحدیبیه قبول کردند قسم خوردند که همیشه از او اطاعت کنند.

اختلاف دیگر آنکه تعداد قبیلهٔ مهاجران افزایش بسیار یافته

بود و تنها افرادی مانند خالدبن ولید به اسلام گرویده بودند بلکه عده‌ای از طوایف بدوی نیز به مدینه رفته و در لشکر کشیها شرکت کرده بودند، زیرا این شغل از کار فعالی مانند شترچرانی سودمندتر بود. بعدها این افراد در ردیف مهاجران در آمدند، زیرا مستقیماً تحت حمایت خود محمد ﷺ بودند. در یك یا دو مورد نیز به‌نام‌طایفه‌یا قبیله اجازه داده شد که‌خود را مهاجر بنامند واین کلمه‌عنوان‌افتخار شده بود. لذا احتمال دارد که در جنگ حنین ۷۰۰ تن مهاجرحضور داشته‌اند در صورتی که‌در جنگ بدر بیش از۹۰ تن نبودند.

مهمترین تغییری که رخ داد آن بود که تمام طوایف وقبایل یا شعب مهم آنها رسولانی به مدینه فرستادند و تقاضای اتحاد با محمد ﷺ کردند. پس از بازگشت محمد ﷺ از حنین‌به مدینه آمد و شد تدریجی این رسولان به صورت آب‌جاری‌درآمده کار محمد ﷺ و مشاوران او را سنگین کرده بود. در حدود چندین دوجین طایفه‌و نیم طایفه گروههای کوچك بودند. درهر گروه نیز، کوچك یا بزرگ حد اقل دوعامل رقابت یا دسته بندی‌وجودداشت ،اگر هیئتی‌ازجانب قبیله‌ای به مدینه می‌آمد، از یك شعبهٔ قبیله‌ای بود که به ندرت در تلاش سبقت بر هیئت نمایندگی شعبهٔ دیگر نبود. برای بر خورد با این رسولان ناچار محمد ﷺ دانش و سیاست کامل داشته‌و ازسیاست داخلی آنها نیز آگاه می‌بوده است. نکتهٔ مهمتر این است که‌معاون او ابوبکر نیز شجره شناس ونسابی استاد بود و از روابط‌بین گروهها آگاهی داشت. این کارها چنان به آرامی صورت گرفت که‌نشانه‌ای از قدرت محمد ﷺ در ادارهٔ امور به شمار می‌رود.

در این ایام تحول بود که مردم به جامعهٔ اسلامی به نظر دیگری نگاه می کردند. کلمهٔ امّت که ما آن را به جامعه ترجمه کرده ایم دیگر در قرآن و اسناد این دوره به کار برده نشده است، مقصود از اسناد متن عهدنامه ها و نامه هاست (که به نظر نگارنده اصیل است) که در آنها به جای امّت از جامعه و حزب الله نام می برد که به معنای گروه و حزب خداست. عملا احتیاجی به داشتن کلمهٔ مخصوص برای جامعه یا دولت اسلامی نبود، زیرا کارهای اداری و سیاسی به نام محمد ﷺ و یا به نام خدا انجام می گرفت.

دربارهٔ روابط طوایف مختلف با محمد ﷺ مواد بسیاری در دست است مخصوصاً هنگامی که مآخذ مربوط به اعضای قبایل جمع آوری شود. جای تأسف است که مقدار کثیری از این مواد تاریخ ندارد و بعضی از قسمتهای آنها محو شده است. تعدادی از عهدنامه ها و نامه ها را نمی ـ توان ترجمه کرد زیرا به زبان عربی قدیم و مغلق نوشته شده و در بعضی از آنها تحریفاتی نیز رخ داده است.

وضع کلی از قرار معلوم به این شرح بوده است: در روز های نخست (شاید تا سال ۶۲۷) محمد ﷺ حاضر و آماده بوده است که عهدنامه های دوستی و عدم تجاوز با قبایل غیر مسلمان منعقد سازد و وقتی قوت گرفت می توانست برای شرایط دیگری از قبیل شناختن او به نام «پیامبر خدا» و دادن جزیه به خزانهٔ خدا (بیت المال) اصرار بورزد. این شرایط نسبت به طوایف تفاوت می کرد. در اواخر مایل بوده است با طوایف قوی (مخصوصاً آنها که قدرت حمله به عراق داشتند) عهد اتحاد ببندند، بی آنکه اصراری در مسلمان شدن آنها داشته باشد.

نخستین طوایفی که با محمد صلی الله علیه و آله تشکیل اتحادیه دادند طوایف کوچك مدینه بودند. پس از جنگ اغلب طوایف نزدیك مکه و مدینه قرارداد-هایی با او منعقد ساختند. سپس دایرهٔ اتحادیه توسعه پیدا کرد تا تمام عربستان را در بر گرفت.

در این هنگام که جامعهٔ اسلامی به صورت اتحادیهٔ بزرگی در آمده بود لشکرکشی به نام غزوه، دیگر جا نداشت. دو یا سه لشکرکشی از این نوع در تابستان ۶۳۰ صورت گرفته و پس از آن خاتمه یافته است. نتیجهٔ یکی از این غزوه‌ها آن بود که یکی از طوایف نماینده‌ای نزد محمد صلی الله علیه و آله فرستاد و تقاضای عقد اتحاد کرد و نتیجهٔ غزوهٔ دیگری خراب کردن یکی از بتخانه‌های مهم بود.

با توسعهٔ این گونه اتحادیه‌ها بر ثروت محمد صلی الله علیه و آله نیز افزوده شد تا زمان فتح خیبر وضع مالی جامعه اسلامی مشکوك و ناپایدار بود و زندگی مهاجران بیشتر با صدقه و مهمان نوازی انصار می گذشت ولی مساعدتهای مالی متحدان جدید درآمد محمد صلی الله علیه و آله را بالا برد و در نتیجه به مسئولیتهای او نیز افزوده شد.

یکی از نشانه‌های جالب افزایش ثروت محمد صلی الله علیه و آله تعداد اسبهایی است که در لشکرکشیها به کار برده است. در بدر یعنی به سال ۶۲۴ بیش از ۳۰۰ نفر و فقط دو اسب داشت. در سال ۶۲۶ که مجدداً بدانجا بازگشت تعداد نفرات او به ۱۰۰۰ می‌رسید ولی دارای ده اسب بود. دو سال بعد تعداد نفرات در خیبر همان عده بود اما ۲۰۰ اسب سوار همراه داشتند، دو سال پس از آن در حنین مهاجران ۳۰۰ اسب و انصار که عده خود آنها ۴۰۰۰ نفر بود ۵۰۰ اسب داشتند سپس توسعهٔ بزرگ

آغاز شد و چنانکه نوشته‌اند در همان سال ۶۳۰ در لشکر کشی تبوك عدهٔ افراد به ۳۰۰۰۰ و عدد اسبان به ۱۰۰۰۰ رسیده بود. اهمیت نظامی این ارقام از آنجا پیداست که سواره نظام مکه که در جنگ احد سهم بزرگی داشت ۲۰۰ نفر از ۲۰۰۰ نفر بوده است. پس از جنگ حنین قدرت و ثروت محمد صلی الله علیه وآله از دوران پر اقتدار مکه نیز بیشتر بود.

زوال موقت ایران و نتایج آن

مقارن با هجرت، ایرانیان دولت روم را شکست داده ومصر و سوریه و آسیای صغیر را تصرف کرده بودند، و حتی بربرها را به حمله وغارت ایالات اروپایی امپراتوری روم تشویق وترغیب می کردند در همان زمان بود که اوضاع بر گشت. از ۶۲۲ تا ۶۲۵ هراکلیوس امپراتور روم در آسیای صغیر اردوزده و موقعیتهایی به دست آورده بود. یك محاصرهٔ کوتاه قسطنطنیه از طرف ایرانیان در سال ۶۲۶ با شکست مواجه شد. در سال بعد هراکلیوس به امپراتوری ایران حمله کرد و در دسامبر همان سال در نزدیکی نینوای قدیم پیروزی بزرگی به دست آورد هرچند مجبور شد به زودی عقب نشینی کند. با وجود این شاهنشاهی ایران در اثر جنگهای طولانی به ناتوانی گراییده و در داخل آن شکاف ایجاد شده بود، در فوریهٔ سال ۶۲۸ شاهنشاه آن به قتل رسید و پسرش چون به تخت نشست از آنجا که از موقعیت خود مطمئن نبود تقاضای صلح کرد. در مارس ۶۲۷ هراکلیوس می‌توانست خود را فاتح بداند اما مذاکرات برای تخلیهٔ امپراتوری روم تا ژوئن ۶۲۹ ادامه یافت. در سپتامبر ۶۲۹ هراکلیوس به عنوان

فاتح وارد قسطنطنیه شدو در مارس ۶۳۰ صلیب مقدس را به‌اورشلیم باز گردانید.

محمد صلی‌الله علیه وآله از این وقایع بی‌خبر نبود و در افکار طوایف کنار جادهٔ سوریه نیز نفوذ داشت و آنها را حاضر و آماده کرده بود که باوی کنار آیند. در بین طوایفی که در این قسمت پیشقدم شدند جامعه‌های کوچکی بودند که اتکای آنان به ایران بود. در امتداد خلیج فارس و جنوب عربستان ایالات کوچکی بود که بیشترزیرنفوذ احزاب و معمولا اقلیتهای طرفدار ایران بودند و بالقوه نمی‌توانستند بی‌حمایت ایران، خود را نگهدارند. همینکه معلوم شد دیگر از دولت ایران کاری برای آنها ساخته نیست به‌سوی دوست‌جدیدالولادهٔ عربستان روی آوردند و از محمد صلی‌الله علیه وآله تقاضای حمایت و پشتیبانی کردند. در مارس ۶۳۰ محمد صلی‌الله علیه وآله از الجیرانه رسولی به بحرین و مقارن آن رسول دیگری به عمان فرستاد. هر دو محل حزب‌طرفدار اسلام ضعیف بود و فقط پس از رحلت محمد صلی‌الله علیه وآله و محاربات «ردّه» و ورود یك سپاه قوی از مسلمانان به این منطقه بود که اسلام بااستحکام تمام تثبیت شد.

حاکم ایرانی‌یمن و عربستان جنوبی به نام باذان درسال ۶۳۰ با محمد صلی‌الله علیه وآله قراردادی‌منعقد ساخت و خود را تحت حمایت‌اودرآورد. اما در اینکه او دین اسلام را پذیرفته است یا خیر جای بحث است،و ظاهراً باید پذیرفته باشد ، زیرا ایرانیان آنجا از دولت ایران مساعدتهای منظم دریافت نمی کردند. پس از مرگ باذان محمد صلی‌الله علیه وآله پسر او را به حکومت صنعامنصوب کرد و نمایندگان‌اورادر قسمتهای

مختلف به رسمیت شناخت. لشکر کشیهای خالدبن ولیددر ژوئن و ژوئیه و لشکر کشیهای محلی در دسامبر ۶۳۱ باید باناامنی هاواغتشاشهای این منطقه مربوط باشد.

در مارس ۶۳۲ رئیس یکی از طوایف آنجا به نام الاسود دو تن از نمایندگان محمد صلی الله علیه و آله را بیرون کرد و پسر باذان را کشت و صنعا را متصرف گردید و قسمتی از یمن را تحت تسلط خود در آورد که به‌نام نخستین جنگ رده‌در یمن معروف است. این اوضاع بیش‌از یك یا دو ماه طول نکشید زیرا الاسود نیز در اوایل ژوئن ، به دست یکی از عمال خود به نام قیس‌بن مکشوح از قبیلهٔ مراد کشته شد . او نیز احساسات ضد اسلامی‌داشت چه از اینکه محمد صلی الله علیه و آله شخص دیگری را به ریاست قبیلهٔ مراد شناخته بود عصبانی بود. موقوف ماندن ردهٔ دوم که درزمان قیس‌و پس از رحلت محمد صلی الله علیه و آله صورت گرفت با بحث‌ما در اینجا ارتباطی ندارد جز ذکر این نکته که در تمام مدت عناصر ایرانی(اولادپدران‌ایرانی و مادران عرب) در یمن‌یکی‌از بزرگترین پناهگاههای سیاست اسلام بوده‌اند.

تنها در حاشیهٔ دولت عربستان نیست که ضعف دولت ایران به پیشرفت‌دولت اسلامی‌یاری کرده‌است. بلکه‌محمد صلی الله علیه و آله پیش‌ازرحلت از امکان حمله به خود عراق اطلاع داشته است وما نع کار ،فقط طوایف مسیحی بکر بن وائل و تغلب بوده‌اند که قدرت بسیارداشتند. درزمانی که تعیین تاریخ آن به درستی ممکن نیست (ممکن است ۶۱۱ یا ۶۲٤ یا زودتر یا دیرتر باشد) جنگی در ذوقار رخ داده‌است‌وسر بازان ایرانی از نیروی عرب شکست خورده‌اند.دستهٔ اصلی این عده‌ازطایفهٔ

شیبان یعنی طایفهٔ منسوب به بکر بوده‌اند. اهمیت این جنگ درروح جدیدی است که به اعراب دمیده تا بتوانند با ایرانیان روبه‌روشوند با ضعیف شدن ایران پس از ۶۲۸ . این طوایف بار دیگر به فکر افتادند که به‌داخل سرزمینهای مسکونی آنان حمله‌هایی ببرند. تقریباً در همان موقع، توسعهٔ دولت اسلامی، این طوایف را از منطقهٔ نظر و نفوذ محمد صلی الله علیه و آله بدر آورد. آنچه رخ داده است به طور روشن درمنابع ذکر نشده است ولی احتمال دارد محمد صلی الله علیه و آله اتحادیه‌ای با این طوایف تشکیل داده و از آنها خواسته است که یا مسلمان شوند و یا جزیه بپردازند. مقصود محمد صلی الله علیه و آله از این اتحاد حمله به عراق بود ودر ضمن فکر حمله به سوریه نیز داشته است.

اگر این حساب صحیح باشد پس حمله به عراق نه جنبش قبیله‌ای بوده است تا مسلمانان خود را در آن داخل کنند، و نه یک نقشهٔ کاملا اسلامی که طوایف مجبور به قبول آن شده باشند. تمایل طوایف به جنگ با عراق نتیجهٔ تبلیغ افکار اسلامی بوده است. محمد صلی الله علیه و آله درسال ۶۳۰ کمتر حدس می‌زد که امپراتوری ایران در ظرف مدتی کمتر از بیست سال از صفحهٔ تاریخ ناپدید شود اما ناچار ضعف آن را حس می کرده‌است وتصمیم گرفته است که مواظب حرکات داخل امپراتوری باشد. در اثر همین الهام بود که دولت اسلامی علاوه بر حکومتهای دیگر جانشین ووارث امپراتوری ایران نیز شد.

پیشرفت به سوی شمال

به طوری که گفته شد محمد صلی الله علیه و آله علاقهٔ بسیار به جادهٔ سوریه داشته و به اهمیت سوق الجیشی این راه برای پیشرفت دولت اسلامی

واقف بوده است، این نکات در بزرگترین لشکرکشی محمد صلی الله علیه و آله به تبوک در نزدیکی خلیج عقبه مشهود می‌شود که از اکتبر تا دسامبر ۶۳۰ طول کشیده است. به طوری که گفته شده است برای این جنگ محمد صلی الله علیه و آله نیرویی مرکب از ۳۰،۰۰۰ نفر گرد آورد (درمقایسه با جنگ حنین که ۱۲۰۰۰ نفر بود). این جنگ مقدمهٔ جنگهای کشور گشایی محمد صلی الله علیه و آله است نه خاتمهٔ لشکرکشیهای او.

قبایل کنار جادهٔ سوریه کمتر ازدیگر قبایل که محمد صلی الله علیه و آله با آنها تماس داشته است حاضر به قبول اسلام بودند. تمام یا اکثر آنها مسیحی بودند و از قدیم باامپراتوری بیزانس رابطه داشتند. هنگامی که ستارهٔ آن دولت رو به افول گذاشت، شاید بعضی از آنها درصدد بر آمده‌اند که خود را دردامان محمد صلی الله علیه و آله اندازند، اما در آن موقع که محمد صلی الله علیه و آله برای چنین پیشنهاد جالبی به اندازهٔ کافی قدرت یافته بود، اعتبار دولت بیزانس نیز پس ازشکست ایرانیان به حد اعلای خودرسیده بود.

این زمینهٔ لشکرکشی به تبوک است. محمد صلی الله علیه و آله ناچارشنیده بود که چگونه هراکلیوس در ماه مارس صلیب مسیح را با پیروزی بر اورشلیم بر گردانیده است، ومی‌دانست که امکان پیروز شدن برطوایف این منطقه برای او وجود ندارد، مگر آنکه نیرویی بزرگتر ازنیروی هراکلیوس به آنجا بیاورد. انجام دادن این لشکرکشی بزرگ در اکتبر مقابله‌ای با عملیات هراکلیوس در ماه مارس بود. علاوه بر آن می‌خواست اطلاعاتی از جادهٔ سوریه به دست آورد و چنان وانمود کند که نفوذ دنیای اسلام برقسمتی از آن سرزمین توسعه یافته است. انعقاد عهدنامه‌هایی با طوایف کوچک مسیحی و یهودی نزدیک خلیج عقبه و

تضمین حمایت آنان در برابر پرداخت مبلغی این عقیده را تأیید می کند که او میل داشته است که این نقطه منطقهٔ نفوذ دائم مسلمانان باشد. پیمان مشابهی که در فرماندهی خالدبن ولید به وسیلهٔ او با حاکم جوامع اسکان شدهٔ دومة الجندل بسته شد از همان اصل کلی بیرون آمده است. تمام این حقایق مبین آن است که، هنگامی که محمد صلی الله علیه و آله در اکتبر ۶۳۰ با سپاه نسبتاً گرانی عازم آن سامان شد، کم و بیش می‌دانست که ممکن است با امپراتوری بیزانس در افتد.

معاهداتی که نام برده شد قسمتی از سازمان امپراتوری آیندهٔ اسلام را تشکیل می‌داد. از مسیحیان یا یهودیان آن طرف دعوت به اسلام نشد. از آنان خواستند که فقط از دولت اسلام بر اساس شرایط چندی اطاعت کنند و مهمترین آن شرایط پرداخت جزیهٔ سالیانهٔ نقدی یا جنسی معادل آن بود.

در عوض به آنها اجازه داده شد که در امور داخلی مانند سابق مستقل باشند و در رابطه با خارج تحت حمایت «خدا و پیغمبر او» یعنی دولت اسلام خواهند بود. اگر جامعه‌ای بی‌جنگ تسلیم می شد جزیه‌ای کمتر از آن مقدار که در خیبر درخواست شد می‌پرداخت. با این ترتیب برای عده‌ای از جوامع کوچك بهتر آن بود که تحت لوای اسلام در آیند. فکر چنین رفتار و روشی ممکن است از عادات بدویها گرفته شده باشد که یك طایفهٔ قوی طایفهٔ ضعیف را تحت حمایت خود می گیرد و این برای او نوعی افتخار و شرف به شمار می‌رود. تاریخ اسلام نشان می‌دهد که وجود اقلیتهای دینی را بر خود هموار کرده است و این ناشی از این عقیده بوده است که تا قول دادند که

از گروهی حمایت خواهند کرد باید آن را به بهترین وجه به‌جای آورند زیرا شرف و افتخارشان در گرو آن است. به نظر آنان حتی در عالم سیاست نیز حمایت از اقلیتها بسیار سودمند است. اینک قسمت بزرگی از گرفتاریهای دنیای عرب زبان امروز در حقیقت مربوط به این است که این سنت را از بین برده‌اند و چیز دیگری جای آن را نگرفته است.

اهمیت لشکر کشی به تبوک برای توسعهٔ عالم اسلام در این است که محمد صلی الله علیه و آله اصرار داشته است که تمام کسانی که قدرت داشته‌اند؛ در آن شرکت جویند. بدان هنگام که مدینه در اشعه آفتاب پیروزی تن گرم می کرد، بعضی از کشاورزان باارج تصور می کردند که دیگر زمان آسایش فرا رسیده است و باید از کامیابیهایی که به دشواری به دست آمده بود استفاده کنند و ثروتمندان از اینکه می بایست راحت و آسایش فرو گذارند و در لشکر کشی شرکت کنند و مساعده‌های مالی بدهند ناراحت بودند. این افراد نمی‌توانستند درک نمایند که عمر این گونه پیروزیها کم است و برای ادامهٔ آن دولت اسلام باید به سوی شمال پیش برود و نیروی خود را به کار اندازد. محمد تمام این نکات را می‌دانست و درک می کرد که راه سوریه را فقط به وسیلهٔ نیروی نظامی می‌توان در دست داشت و باید تمام پیروان او در آن شرکت جویند و آن را وظیفه دینی خود بدانند،

سه واقعه‌ای که در خلال لشکر کشی به تبوک رخ داده است اهمیت و میزان مخالفت با سیاست جدید محمد صلی الله علیه و آله را نشان می دهد. چنانکه گفته‌اند توطئه‌ای علیه محمد صلی الله علیه و آله در راه ترتیب داده بودند و

بنا بود در تاریکی شب ، در قسمت خطرناکی از راه حادثهٔ ناگواری رخ دهد و صورت اتفاق و تصادف به آن داده شود، واقعهٔ دوم موضوع مسجد ضرار است. پیش از آنکه محمد ﷺ عازم شود از او درخواست شد که با حضور خود مسجدی را که مسلمانان در یکی از نقاط دور دست واحه‌های مدینه ساخته بودند مفتخر سازد و او این کار را تا بازگشت خود به تأخیر افکند. در راه احساس کرد که نیرنگی برضد او بوده است و همینکه به مدینه باز گشت دو نفر را مأمور کرد تا مسجد را خراب کنند.

سازندگان مسجد ظاهراً أبوعامر راهب مرتاض بود که احتمال دارد خود او در آن موقع در مدینه بوده است و مسجد را برای آن ساخته بودند که هر وقت بخواهند در آنجا گرد آیند و طرح توطئهٔ خود را بریزند.

در همین موقع کسانی که از شرکت در لشکرکشی خودداری کرده بودند تحت تعقیب قرار گرفتند و به معاذیر و بهانه‌های آنها به دقت رسیدگی شد و سه تن از آنها را که در نیرنگ سازندگان مسجد ضرار شرکت نداشتند به پنجاه روز حبس و تبعید و حبس مجرد محکوم کردند و پس از آنکه وحی نازل شد آنها را آزاد گذاشتند. شدت تنبیه نشان می‌دهد که محمد ﷺ در این موضوع تا چه اندازه سختگیر بوده و لازم می دیده است که برای سلامت روحی جامعهٔ اسلام، مسلمانان سالم، بی‌چون وچرا در لشکرکشی شرکت جویند و اگر لازم باشد که مردان جنگی برای مدتی از کشور دور باشند هیچیک از منافقان نتوانند خود را در مدینه پنهان دارند.

اقدامات شدیدی که در این مدت علیه منافقان انجام گرفت نیز به همین علت بوده است. محمد صلی‌الله علیه و آله مصمم شد باخشونت با آنها رفتار کند و آنها را به آتش جهنم بترساند و از جامعه طرد کند. منافقان این دوره دیگر عبدالله بن أبی و گروه او نبودند، اما شاید گروهی بودند که مسئولان مسجد ضرار نیز با آنها همدست بودند. این سختی و خشونت مانع این گونه مخالفتها شد که ممکن بود پس از رحلت پیغمبر به دولت کوچك او لطمه وارد آید.

تجزیه و تحلیلی که از دلایل محمد صلی‌الله علیه و آله در توسعهٔ دولت جدید خود به جانب شمال شد، نباید تصور کرد که خود به طور تحلیلی فکر می کرده است. طرز فکر او بهتر است به الهام تعریف شود (اگر موادی باشد که ما را قادر به چنین تعریفی بکند) . جنبهٔ دینی همواره در افکار او مقام اول را داشته است و انگیزه‌ای که او را پیش می‌برده است شوق و علاقهٔ او به انجام دادن فرمان خدا و گسترش دین اسلام بوده است . اما نمی‌توان گفت که افکار او (مانند غزوه) و سیاستهایی که آغاز کرد برای بیست سال بعد از رحلتش نیز کاملا مناسب بوده است، هر چند این افکار در زمینهٔ دین دور می زد . او به حقایق سیاسی نیز آشنایی کامل داشته است و اگر شخصاً نتوانسته است این حقایق را تجزیه و تحلیل کند قدرت آن را داشته است که جواب آنها را بدهد و همیشه می کوشیده است که اطلاعات سیاسی‌را لااقل با دو پیرو خود أبوبکر و عمر در میان گذارد. در روز های خطرناك پس از رحلت او هنگامی که مدینه خود در خطر آشوبگران بود ، آن دو برای لشکر کشیی که أو طرح کرده بود قدم در پیش

نهاوند که یکی از آنها فرستادن ۳۰۰۰ سپاهی به‌موته در مرز سوریه بود.

وسعت قدرت محمد (ص)

نظر مسلمانان براین است که محمد صلی‌الله علیه و آله در سالهای آخر عمر خود حاکم تقریباً تمام عربستان بوده‌است. اما از طرف دیگر محققان شکاك اروپایی می گویند که محمد صلی‌الله علیه و آله و سلم به هنگام رحلت فقط بر قسمت کوچکی از اطراف مکه و مدینه تسلط داشته است. حقیقت بین‌این‌دو ادعاست ولی تعیین حدود کامل آن دشوار است، دولت اسلامی در ۶۳۲ ترکیبی از طوایف بود که با محمد صلی‌الله علیه و آله تحت شرایط مختلف متحد شده بودند و کانون آن مردم مدینه و شاید مردم مکه بودند. پس از آنکه دولت اسلام به صورت امپراتوری درآمد هر طایفهٔ عرب طبعاً می‌خواست نشان دهد که در زمان حیات محمد صلی‌الله علیه و آله بااومتحد بوده است و بهترین داستانی‌را که ممکن بود، در این باره‌اختراع می کرد که چگونه نمایندهٔ خود را نزد محمد صلی‌الله علیه و آله فرستاده‌اندومسلمان‌شده‌اند. اگر این داستانها را حقیقت تصور کنیم باز اشکالی در بین است که نمایندگان ممکن است‌از طرف طایفه‌نبوده‌اند بلکه مسلمان‌شده‌اند و شرایط اتحاد شاید طوری بوده است که‌اجازهٔ دخالت‌کامل‌درکارهای طایفه به‌محمد صلی‌الله علیه و آله نمی‌داده است وشاید شامل‌اقرار آنها به اسلام نیز نبوده است.

نمونه‌ای از این داستانها که ضعیف است مربوط به نمایندگی طایفه غسّان است که پیش از تسلط رومیان در سوریه مـی زیستند. نمایندگان مرکب از سه تن از اعضای طایفه بودند که نام آنهابرده نشده است. آنان در دسامبر ۶۳۱ نزد محمد صلی‌الله علیه و آله رفتند و به حقیقت

ادعای او به پیغمبری اعتراف کردند. اما وقتی به وطن خود باز گشتند اقدامی نکردند و فقط یکی از آنها زنده باقی ماند که در سال ۶۳۵ به مسلمانی خود اقرار کرد. اگر این را طایفهٔ غسّان اختراع کرده باشد چنین نتیجه گرفته می‌شود که در زمان حیات محمد صلی الله علیه و آله هیچیک از اعضای آن به او ایمان نیاوردند.

با توجه به همهٔ این نکات می توانیم تصویری از وضع موجود به صورتی که در ذیل ذکر می‌شود به دست آوریم: طوایف اطراف مکه و مدینه همگی با محمد صلی الله علیه و آله متحد شده و اسلام آورده بودند. در یک وضع مشابه طوایف، مرکز عربستان و اطراف جادهٔ عراق نیز همین حال را داشتند اما در نزدیکی عراق وضع چنین نبود. در یمن و بقیهٔ جنوب شرقی گروههای بسیاری به اسلام اعتراف کرده بودند. اما معمولا شامل قسمتی از یك طایفه بودند و مجموعاً نصف جمعیت را تشکیل می‌دادند و بیشتر تحت حمایت مدینه بودند. اوضاع در جنوب شرقی و امتداد خلیج فارس نیز همان گونه بود و عدهٔ مسلمانان نصف جمعیت را شامل می‌شد. در مرز سوریه و ماورای خلیج عقبه نتوانسته بود برای انتزاع طوایف از امپراتوری بیزانس موقعیت شایانی کسب کند.

لذا می توان گفت اگر محمد صلی الله علیه و آله حاکم تمام عربستان نبود توانسته بود تمام عربستان را تا اندازه ای متحد سازد. او با تعالیم قرآن که به زبان عربی است، و با اصول سیاسی و دینی که اتخاذ کرده بود اعراب را هوشیار و بیدار کرد که خود را از لحاظ نژاد و فرهنگ واحد یك پارچه بدانند. قرآن عربی نیز به این واحد نازل شده بود و آنها را از مردم حبشه و روم و ایران و یهودیان متمایز

می‌ساخت دین جدید نیز با ادیان این ملل برابری می گرد و می توانست سر خود را در بین آنها بلند نگهدارد و اصول سیاسی که با آن توأم بود از اتکا به بیگانگان و غیر اعراب اجتناب می کرد.

نظر به ترکیب دین با سیاست خواننده ممکن است تصور کند که ورود طوایف عرب در داخل دولت اسلام یك امر سیاسی بوده است دینی. ولی این طور نیست، زیرا خروج بنی اسرائیل ا زمصر هم با سیاست خاور میانه رابطهٔ نزدیك داشته است، و این بیان که نهضتی جنبهٔ ثابت سیاسی داشته ، بدان معنی نیست که فاقد جنبهٔ دینی بوده است (چنانکه در دنیای جدید غرب نیز به همین منوال است).

اسلام یك نظام اقتصادی و اجتماعی و سیاسی به وجود آورد که دین جزء اساسی آن به شمار می‌رفت. زیرا اساس تمام افکار بر آن استوار بود . صلح و امنیتی که در پشت نظام بود، امنیت خدا و پیغمبرش بود. این نظام قبایل بدوی را به انواع گوناگون جلب می کرد و شامل امتیاز برای کسی نبود. تمام مسلمانان برابر بودند و محمد صلی الله علیه وآله با پیروان خود با ادب و احترام رفتار می کرد، چنانکه یك رئیس قبیله با افراد قبیله خود رفتار می کند، وقتی در امپراتوریهای روم و ایران آثار ضعف پدیدار شد و مردم نیازمند چیزی شدند که آنان را نگهدارد، جامعهٔ اسلامی و عدهٔ این ثبات ضروری و لازم را به آنان داد. عرب آن زمان بی‌شك دین اسلام را به طور کلی در نظر داشتند و جنبه‌های اقتصادی و سیاسی و دینی آن را تشخیص نمی‌دادند. مسئلهٔ اصلی برای آنان این بود که آیا وارد آن بشوند یا در بیرون

بمانند استفاده از مزایای اقتصادی و سیاسی بی اعتراف و اقرار به ایمان به خدا و پیغمبر ممکن نبود. تازه نفس اقرار و ایمان مؤثر واقع نمی‌شد، مگر آنکه شخص مؤمن عضو جامعهٔ اسلامی بشود، که نه تنها جامعهٔ دینی بود، بلکه جامعهٔ سیاسی نیز به شمار می‌رفت. پس جای هیچ گونه شك و تردید نیست که انتقال مردم به جامعهٔ اسلامی در سالهای ۶۳۰ و ۶۳۱ یك امر دینی بوده است، در تجزیه‌وتحلیلی که اروپاییان می کنند آن را در مرحلهٔ نخست یك امر سیاسی می دانند اما در حقیقت عوامل سیاسی و دینی قابل تفکیك نیست.

ایجاد یك جامعهٔ اسلامی بی آنکه با مخالفت بر خورد کند ممکن نبود. در آغاز سال ۶۳۲ این مخالفت به صورت مرتبی در آمد. جنبش الاسود را در یمن ذکر کردیم. چندی پیش از آن شخصی به نام مسیلمه خود را به طایفهٔ بزرگ مسیحی حنیفه در مرکز عربستان به عنوان پیغمبر معرفی کرده بود. به طوری که نوشته‌اند وی نامه‌ای به محمد صلی الله علیه و آله نوشت که چنین آغاز می‌شود،

من مسیلمة رحمن الیمامه إلی محمد بن عبدالله بسم الله الرحمن

که در آن منطقهٔ نفوذی برای هر یك پیشنهاد کرده بود. محمد صلی الله علیه و آله در جواب نوشت:

من محمد رسول الله إلی مسیلمة الکذاب بسم الله الرحمن الرحیم

این دو جنبش و دو یا سه نهضت محلی دیگر که پس از رحلت پیغمبر به وقوع پیوست به طور کلی سیاسی بوده است. نکتهٔ جالب

این است که همه لازم دیدند که ابتدا به جامعهٔ اسلامی حمله کنندو چنین کردند، اما نه به نام مسیحیت یا هر دین موجود دیگر، بلکه به نام انبیای خود ساختهٔ عرب. این خود دلیل بارز و مهمی است که قسمتی از آنچه سبب می‌شد که دین اسلام مردم را جلب کند آزادی آن از سیاستهای خارجی بوده است. از آنچه گفته شد این نکته آشکار می‌شود که اگر قبول کنیم مخالفت با دولت اسلام از لحاظ سیاسی بوده است. مسلمانان حق‌داشتند که به‌آن با نظر جنگ‌ردّه‌نگاه کنند، چه حمله‌های آنها متوجه دین اسلام بود.

پس چنین نتیجه گرفته می‌شود که میدان پیروزی محمد صلی الله علیه و آله در زمینهٔ سیاسی، آن نیست که او حاکم تمام عربستان بوده است بلکه سازمانی خلق کرده است که می‌توانست تمام نهضتهای مخالفت‌رادر ظرف دو سال پس از رحلت او درهم‌بکوبد و پایهٔ امپراتوری‌بزرگی را بریزد.

ماههای آخر

در عین پیروزیهای حادثه آمیز و درخشان محمد صلی الله علیه و آله، زندگی خانوادگی و داخلی‌او چندان با خوشی قرین نبود. در آوریل ۶۳۰ ماریهٔ قبطی پسری برای او آورد که نامش را ابراهیم نهادندوموجب مسرت بسیار شد. متأسفانه این پسر در ژانویهٔ ۶۳۲ در گذشت. دو تن از دخترانش نیز در ۶۳۰ در گذشتند. در همان سال نیز، به سبب حسادت فراوان زنانش، دچار تشویش خاطر گردید. احتمال دارد که علت این حسادت افزایش ثروت خود محمد صلی الله علیه و آله بوده است. محمد صلی الله علیه و آله دراین واقعه‌ازهمهٔ‌زنان‌خودبه‌مدت یك‌ماه کناره گرفت‌و همه‌را

را تهدید به طلاق کرد. بعد از نزول وحی به زنان پیشنهاد کرد که
بین طلاق و زندگی براساس شرایط او یکی را انتخاب کنند. احتمال
دارد که بعضی از زنان، که اخیراً به علل سیاسی از طوایف متحد به
ازدواج او در آمده بودند، طلاق را ترجیح داده‌اند، عایشه و هشت زن
دیگر در ازدواج وی باقی ماندند و دارای مقام مهم اجتماعی شدند و
آنان را «ام المؤمنین» گفتند، اما بدان شرط که پس از رحلت محمد
صلی الله علیه و آله بامسلمانان دیگری ازدواج نکنند.

در مارس ۶۳۲ محمد صلی الله علیه و آله شخصاً برای زیارت (حج) به مکه
رفت و این نخستین بار بود که محمد صلی الله علیه و آله رهبری حج را به‌عهده‌داشت،
زیرا در سال پیش رهبری با ابوبکر بود. اینك زیارت جزء آیین
اسلام‌شده بودو بت پرستان‌در آن حق‌حضور نداشتند. این زیارت‌به نام
«حجةالوداع» معروف‌است که در آن محمد اصول‌تشریفات را معین‌ساخت
هرچند بعدها در بین فقها درباره جزئیات آن اختلاف پیدا شده‌است.
برای مسلمانان تقریباً آسانتر بود که آیین شرك را انجام دهند و
معنی و رنگ تازه‌ای برای آن پیدا کنند، و این موضوع مخصوصاً در
مورد زیارت صادقتر است. در این موقع معنای تشریفات فراموش
شده بود و اصول اسلامی می گفت که این تشریفات توسط خدا معین
شده است بی آنکه دلیلی برای آن داده شود. آنچه اسلام هر گز
قبول نمی کرد هر فکری بود که مخالف اصل «لا اله الا الله» باشد.
مثلا تمام بتها می بایست از بین برود. اما رجم ستونهای سنگی
هنگام زیارت به عنوان سنگسار کردن شیطان تعبیر می‌شد و آن را
بی ضرر می‌دانستند.

هنگامی که محمد صلی الله علیه و آله در اواخر مارس به مدینه باز گشت ضعیف و ناتوان شده بود ، شیوع این خبر موجب بروز شورشهایی علیه او شد و اخبار مربوط به پیامبران دروغین نیز وضع او را بدتر کرد. وی تا اوایل ژوئن به‌کار خود ادامه داد سپس در اثر تب شدید و سر درد از زنهای خود خواست که او را از گذراندن هر شب در خانهٔ یکی از آنان معاف دارند و تمام وقت را در خانهٔ عایشه به سر برد . ابوبکر جای او را در نمـاز های روزانه گرفت و سر انجام در دوشنبه هشتم ژوئن ۶۳۲ هنگا می که سرش در دامن عایشه بود رحلت فرمود.

او برای ادامهٔ کارهای دولت اسلامی دستوری نداد فقط ابوبکر را به عنوان رهبر نماز معین کرد. رحلت محمد صلی الله علیه و آله ناگهانی صورت گرفت و برای مدتی اغتشاش و بی‌نظمی در مدینه رخ داد و آخرالامر تصمیم گرفته شد که ابوبکر خلیفه یا جانشین او بشود . تشییع و تدفین جنازه در شب بین سه‌شنبه و چهار شنبه در خانهٔ عایشه صورت گرفت نه درقبرستان عمومی. جالبترین خطبه را ابوبکر ایراد کرد و مسلمانانی را که آفتاب درخشان آنان غروب کرده بود مخاطب قرار داد و گفت، « ای مردمان اگر در میان شما کسی است که محمد صلی الله علیه و آله را می‌پرستد محمد صلی الله علیه و آله در گذشت و اگر کسی است که خدارا می‌پرستد او زنده است و نمی‌میرد. این ایمـان در نتیجهٔ حشر و نشر با محمد صلی الله علیه و آله و تعالیم او پیدا شده بود.

۹

مزایا و مشخصات

منظر و رفتار

بنا بر مدارك و اسناد موثق محمد ﷺ قدی متوسط یا اندکی بلند تر از متوسط، سینه وشانه‌ای پهن وروی هم رفته بنیه‌ای خوش وقوی داشته است. بازوان او دراز و دست و پایش درشت، پیشانی وی بلند و برجسته و بینی او دارای بر آمدگی بود. همچنین چشمانی درشت و سیاه و رنگی تیره داشت. موی سرش بلندو پر ونرم و همواریااندکی مجعد و محاسن او انبوه بود و خطی باریك از موی ظریف بر گردن و سینه کشیده داشت. به هیئت و سیما خوشگل و زیبا بود. و هنگام راه رفتن گفتی به شتاب از تپه‌ای سرازیر می‌شد و دیگران به دشواری با او همراهی می‌توانستند. هنگامی که به سویی بر می گشت باتمام‌تن می گردید. او فرزند غم بود و چون به اندیشه های عمیق فرومی‌رفت ساعات درازی خاموش می ماند و با این همه هر گز آرام نمی گرفت و

خود را سر گرم می کرد. جز به هنگام ضرورت سخن نمی گفت و آنچه می گفت واضح و معنای آن آشکار بود و حشو و زاید نداشت از آغاز تا انجام مطالب را سریع و تند بیان می کرد. بر احساسات خود تسلط کامل داشت. وقتی از چیزی نفرت داشت خود را کنار می کشید و چون مسرتی دست می‌داد چشمان خود را پایین‌می آورد اوقات وی بر اساس تقاضاها و نیازی که‌مردم به‌اوداشتند به‌دقت تقسیم شده بود. در رفتارهای خود با مردم حضور ذهن داشت . در بعضی از موارد شدت عمل نشان‌می‌داد ولی قلباً نه تنها خشن نبود بلکه مهربان نیز بود. خنده‌اش از حدود تبسم تجاوز نمی کرد.

از داستانهایی که دربارهٔ ملایمت رفتار و رأفت او نوشته شده است برخی قابل اعتماد است که از آن جمله یکی این داستان‌است. بیوهٔ پسر عم او جعفر بن ابی طالب شخصاً به نوهٔ خویش گفته بود که محمّد ﷺ چگونه‌خبرمرگ جعفر را فاش کرد. او گفت روزی‌سر گرم کارخانه بود که محمّد ﷺ او را احضار کرد. او فرزندان‌خودرافرا-خواند (از جعفر سه پسر داشت) صورت آنهارا شست وسرووضعشان را پاکیزه کرد. وقتی محمد ﷺ وارد شد از فرزندان جعفر پرسید . مادرشان آنها را نزد وی آورد و او آنها را در آغوش گرفت‌وبویید همچنانکه مادری فرزند خود را می بوید. سپس چشمانش پر از اشک شد و گریستن آغازید. زن پرسید : آیا خبری از جعفر دارید ؟ پیغمبر گفت که او کشته شده است. سپس به کسان خود دستورداد، برای خانوادهٔ جعفر غذا فراهم کنندو گفت آنان امروز چندان‌سر گرمند که نمی‌توانند به فکر خود باشند.

ظاهراً علاقه بسیار به کودکان داشته و با آنان گرم ومهربان بوده است. شاید علت مهربانی فوق‌العادهٔ او به کودکان آن‌بوده‌است که همهٔ فرزندانش در خردی فوت شدند و او این علاقه را به پسر خوانده خود زید منتقل کرد. همچنین تعلق خاطری به‌پسرعم‌جوان خود علی‌بن ابی طالب داشت که مدتی‌عضو خانواده او به‌شمارمی‌رفت اما بی‌شك دریافته بود که علی واجد شرایط و صفات یك سیاستمدار کامروا نبود، برای مدتی علاقهٔ بسیار به نوهٔ خود امامه داشت که‌حتی به هنگام نماز جماعت او را به دوش می گرفت و با خود می برد و هنگام سجود و رکوع او را به زمین می گذاشت و بعد مجدداً اورا بر دوش می گرفت. روزی احساسات زنان خود را بر انگیخت و گردن بندی را به آنان نشان داد و گفت آن را به کسی خواهد داد که‌در نزد او از همه عزیزتر است و چون حس کرد که‌احساسات آنان‌به اندازهٔ کافی بر انگیخته شده است آن را به هیچیـك نداد و به امامه داد.

او می‌دانست‌خود را وارد بازی و روح کودکان بکندودوستان چندی دربین اطفال داشت. با کودکانی که از حبشه آمده بودندبازی می کرد و به زبان حبشی با آنان سخن می گفت دریکی‌از خانه-های مدینه پسری بود که محمد ﷺ با او بازی می کرد. روزی کودك را متأثر یافت و علت را پرسید. وقتی به‌او گفت بلبل محبوب او مرده است آنچه در قدرت داشت برای تسلی خاطر او به کار برد. محبت او حتی شامل حیوانات نیز می‌شد و این در قرنی که محمد ﷺ در آن می‌زیست و در دنیای آن روزگار شایان توجه بود. هنگامی

که کسان او عازم مکه بودند از گودالی گذشتند که چندتوله‌سگ در آن بود. محمد صلی الله علیه و آله و سلم نه تنها دستور داد کسی مزاحم آنها نشود، بلکه کسی را مأمور کرد تا مواظبت کند که این دستور انجام گیرد.

آنچه گفته شد اطلاعات ضمنی است که در بارهٔ شخصیت محمد صلی الله علیه و آله به‌دست آمده است و رفتاراورا به‌طور کلی آشکارمی‌سازد. احترام‌و اعتماد مردم را براساس مجاهدتهای دینی و صفات خوب خود مانند جرئت وقدرت تصمیم واستحکام متمایل به خشونت ولی توأم‌باسخاوت جلب می کرد. علاوه بر اینها دارای اخلاق و رفتار چنان پسندیده‌ای بود که محبت ودوستی مردم را به دست‌می‌آورد و آنان‌را به‌فداکاری بر می‌انگیخت.

نقاط ضعفی که به‌او نسبت داده‌اند

از همه مردان بزرگ دنیا هیچیک به اندازهٔ محمد صلی الله علیه و آله مورد بد گویی واقع نشده است. ما علت آن را در گذشته گفتیم وخلاصهٔ‌آن این بود که اسلام در طی چند قرن دشمن بزرگ‌مسیحیت بوده است‌و مسیحیت با دولتهای دیگری که از حیث قدرت و سازمان مانند مسلمانان باشند تماس مستقیم‌ند اشت امپراتوری روم پس از آنکه بعضی از ایالاتش به دست اعراب افتاد در آسیای صغیرموردحملهٔ مسلمانان قرار گرفت و اروپای غربی از راه اسپانیا و سیسیل تهدید شد، حتی پیش از جنگهای صلیبی، که هدف آن بیرون کردن‌اعراب از سرزمین مقدس بود، اروپای قرون‌وسطادر صدد ایجادارتش‌بزرگی بود تا آنجا که کلمه محمد صلی الله علیه و آله را به «محوند» که به معنای تاریکی است تبدیل کردند. در قرن دوازدهم افکار در بارهٔ اسلام و دخالت

مسلمانان در جنگهای صلیبی چنان ناروا تعبیر شد که اثر نا مطلوبی در روحیهٔ مردم گذاشت، در حالی که دقت و توجه عملی توأم با شرافت و غیرت وامانت تحقیق، برای مطالعه و کسب اطلاعات کامل و صحیح دربارهٔ دین محمد صلی الله علیه و آله لازم است.

از آن زمان تا کنون مخصوصاً در دو قرن اخیر پیشرفتهای بسیاری حاصل شده است. ولی هنوز مقداری ازداوریهای غلط گذشته ادامه دارد. دردنیای کنونی، که رابطهٔ مسلمانان ومسیحیان از گذشته بهتر و محکمتر شده است، جای آن دارد که هردو بکوشند تادربارهٔ رفتار محمد صلی الله علیه و آله و سلم توافق پیدا کنند، بدنام کردن اوتوسط نویسندگان اروپایی موجب آن شده است که جنبهٔ خیالی و تصوری او به وسیلهٔ نویسندگان دیگر اروپا و اسلام به کمال مطلوب برسد. بدنام کردن یا کمال مطلوب نشان دادن‌اساس‌خوب و استواری برای روابط‌متقابل تقریباً نیمی از جمعیت بشری کافی‌نیست. حقایقی در دست است که می‌توان بنای داوری خود را بر آن قرار داد. داوریهای نهایی‌ماچه باید باشد.

یکی از تهمتهایی که معمولا به محمد صلی الله علیه و آله می‌بندند آن است که او را شیادی معرفی می کنند که برای اقناع حس جاه طلبی و شهوت خود، تعالیم دینی را تبلیغ‌می کرد که خود به دروغ بودن‌آن اعتماد داشت. چنانکه در بالا ثابت کردیم اگر این اعتماد وصمیمیت وجود نداشت پیشرفت دین اسلام ممکن نمی‌شد. این نکته نخستین مرتبه درصد سال پیش‌درخطابه‌های توماس کارلایل«دربارهٔقهرمانان» شدیداً مورداعتراض‌قرارگرفت واز آن‌پس‌موردقبول محققان‌نیزواقع

شد که فقط ایمان عمیق به مأموریت خود بود که محمد صلی الله علیه وآله را حاضر
کرد سختیها و آزارهای ایام اقامت در مکه را تحمل کند، در حالی
که از نقطهٔ نظر اوضاع جاری امید موفقیت در آن بسیار ناچیز بود.
او اگر صداقتی نداشت چگونه می‌توانست همکاری و فداکاری مردان
قوی الاراده و درستکاری مانند ابوبکر و عمر را جلب کند؟ از نقطهٔ
نظر یك فرد معتقد به خدا نیز این سؤال پیش می آید که چگونه ممکن
است خدا اجازه دهد، دینی مانند اسلام، بر اساس دروغ و فریب پیشرفت
کند. پس دلایل قوی در دست است که محمد صلی الله علیه وآله در عقاید خود صادق
بوده است اگر از بعضی از جهات اشتباهاتی داشته است این اشتباهات
بر آساس دروغ یا شیادی نبوده است. تهمتهای دیگری که به محمد صلی الله علیه وآله
وارد ساخته اند این است که او را خیانتکار و مردی شهوترانی دانسته اند و
به وقایعی مانند شکستن حرمت ماههای حرام در لشکر کشی نخله
٦٢٤ م. و ازدواج او با زینب بنت جحش زن مطلقه پسر خوانده اش
زید استشهاد کرده اند دربارهٔ وقوع این امور اختلافی نیست ولی
واقعیت آنها طوری نیست که موجب این تهمتها بشود. آیا شکستن حرمت
ماههای حرام یك عمل جنایت آمیز بوده است؟ یا یك نقض بجا و درست
قسمتی از اصول شرك؟ آیا ازدواج با زینب فقط تسلیم به شهوت بوده
است یا بیشتر یك اقدام سیاسی بوده که با اقدام به آن رسم نامطلوب
«فرزند خواندگی» که به درجات نازل اخلاق متعلق بود به پایان
رسیده است در گذشته در باب تفسیر و توضیح این وقایع به اندازهٔ
کافی سخن گفته ایم تا نشان دهیم که دلایل و وقایعی که در رد محمد
صلی الله علیه وآله به آنها استناد می‌شود بیش از حد تصور ضعیف و نامعتبر است.

بحث دربارهٔ این افتراها و تهمتها، سؤال اساسی دیگری را به وجود می آوردو آن این‌است، که، چگونه باید دربارهٔ محمد صلی الله علیه و آله داوری کنیم؟ آیا با معیار زمان و کشور خود؟ یا با روشن ترین عقاید امروزی غرب؟ هنگامي که منابع‌را دقیقاً بررسی می کنیم آشکار می‌شود که قسمتی از رفتار محمد صلی الله علیه و آله، که مورد انتقاد محققان کنونی مغرب زمین است، از طرف معاصران او مورد انتقاد واقع نشده است. بعضی از کردارهای او را مورد انتقاد قرار داده‌اند ولی انگیزهٔ آن یا تعصب توأم با خرافات بوده یاترس‌ازنتایج‌وعواقب آنها. اگر رفتار محمد صلی الله علیه و آله را در نخله مورد انتقاد قرار داده‌اند علت آن بوده است که از مجازات خدایان مشرکان ترس و واهمه‌ای داشتند، یا از انتقام مردم مکه می‌ترسیدند. اگر از قتل عام یهود قریظه ابراز شگفتی می کردند فقط از حیث تعداد و خطر انتقامجویی احتمالی‌خونی‌است که ریخته شده است. ازدواج با زینب ازدواج با محرم تلقی شده‌است ولی‌این گونه مفهوم به عرف و روش قدیم مربوط بوده و به‌سازمانهای خانوادگی طبقات پایین تعلق داشته است که نسب ومنشأ پدری طفل به درستی تعریف و شناخته نشده بود و این رسم پست عملا به وسیلهٔ اسلام از میان‌رفت.

بنابراین از نقطهٔ نظر شرایط زمان نسبت خیانت و نفس پرستی بر محمد صلی الله علیه و آله درست‌نیست. معاصران به هیچ وجه عیبی دراو نیافتند. بعضی از رفتارهای او هم که مورد انتقاد دانشمندان مغرب زمین‌قرار گرفته است نشان می‌دهد که معیار رفتار محمد صلی الله علیه و آله از معیارهای زمان او بالاتر و برتر بوده است. در روزگار خودوبرای نسل خود

مصلح اجتماعی و حتی مصلح عالم اخلاق به شمار می‌رفت. نظام‌امنیت اجتماعی جدید وهمچنین سازمان نوین خانواده که او به‌وجود آورد هردو از آنچه در سابق وجود داشت پیشرفته‌تر و مترقی‌تر بود. با انتخاب نکات اخلاقی‌پسند یده از بدویان و منطبق کردن آنها با احوال جامعه، دین وسرمشق اجتماعی جدیدی برای زندگی نژادهای مختلف بشری بنیاد کرد. این کاری است که از عهدهٔ یك خیانتکار! یا «شیاد پیر»! بر نمی‌آید.

بعضی را عقیده بر آن است که رفتار محمد صلی‌الله علیه وآله پس از رفتن به مدینه‌تغییرو تنزل کردولی‌دلایل قاطعی‌برای اثبات این نظریه‌وجود ندارد. فقط براین اصل سست استناد می‌شود که هر قدرتی منحرف می‌شود و انحراف قدرت مطلق‌انحراف مطلق‌است. تهمت انحرافهای اخلاقی فقط به اتفاقات مدینه وارد آمده‌است نه دوران مکه. اما بنا بر تفسیری که ازآن وقایع در این کتاب شده هیچ گونه اثری که نشانهٔ‌ضعف یاقصور محمد صلی‌الله علیه وآله درعقاید و افکار خود باشد ویاازانحراف او در اصول اخلاقی حکایت کند، مشاهده نشد. واعظ آزار کشیـده و ستمدیدهٔ مکه کمتر ازیك‌فرد زمان خود یا کمتر از حاکم مدینه‌نبود اگر مدارکی از این واعظ دردست نیست تا نشان دهد که نظریات او با افکار اروپای قرن نوزدهم چه اختلافی داشته است دلیل آن نیست که افکار او ازمصلحان دیگر کم ارجتر باشد (بامعیارهای‌ما) اما عکس آن صادق است چه این واعظ به زمینهٔ شرك نزدیکتر بوده است. در دوران مکه ومدینه معاصران به او به‌نظر یك فرد شریف و درستکار نگاه می کردند و درنظر تاریخ نیز او یك مصلح اجتماعی و

اخلاقی است. نیگی رفتار محمد صلی الله علیه وآله هنگامی آشکار می گردد که او را
با اعراب زمان خود مقایسه کنیم. اما ادعای مسلمانان برعکس این
است و محمد صلی الله علیه وآله را سرمشق اخلاق و رفتار برای تمام بشر می‌دانند.
اورا برحسب معیارهای افکار روشن جهانی برای داوری معرفی می کنند.
هرچند دنیا اینك به سوی وحدت پیش می‌رود به محمد صلی الله علیه وآله ، به‌عنوان
یك نمونهٔ اخلاق، کمتر توجه شده است. اما چون عدهٔ مسلمانان بی
شمار است دیر یازود باید جداً در صدد بر آمد که آیا می توان از
زندگی و تعالیم محمد صلی الله علیه وآله اصولی به‌دست آورد که به‌پیشرفت اخلاق
بشر یاری کند.

به این سؤال هنوز جواب قطعی‌داده نشده است. آنچه‌تا کنون
مسلمانان به نفع ادعای خود درбارهٔ محمد صلی الله علیه وآله گفته‌اند مقدماتی بیش
نیست که فقط عدهٔ کمی ازغیرمسلمانان‌را متقاعد ساخته است. هنوز
برای مسلمانان راه باز است که موضوع را بهتر ودقیقتر مورد بحث
قرار دهند. آیا آنان می‌توانند کلیات وخصوصیات زندگی محمد صلی الله علیه وآله را
تفکیك نمایند و آن اصول اخلاقی را! پیدا کنند که به بهبود اوضاع
کنونی جهان یاری کند ؟ یا اگر انجام دادن این کار مشکل است آیا
می‌توانند نشان دهند که زندگی محمد صلی الله علیه وآله سر مشق کمال مطلوب
برای بشریت بوده است؟ اگر خوب تحقیق کنند مسیحیان حاضرند
به آنان گوش فرا دارند. و دانستنیها را فرا گیرند.

در این اقدام مسلمانان با مشکلات عظیمی رو به رو هستند .
ترکیبی از تحقیق سالم و بصیرت اخلاقی عمیق لازم است که‌متأسفانه
این ترکیب بسیار نادر است. نظر شخص نگارنده بر این است که

امید موفقیت برای مسلمانان در تحت نفوذ در آوردن عقاید دنیالااقل در عالم اخلاق کم است. در عالم وسیع دین شاید بتوانند با جهانیان اشتراك و تفاهم پیدا کنند، زیرا مسائلی هست که دربارهٔ آن تأکید دارند مانند مثلا ، حقیقت خدا ، که در شعب مهم دیگر ادیان یکتا-پرستی فراموش شده است ومن شخصاً دراین باب خود رامدیون نوشته-های مردانی مانند غزالی می‌دانم. اما برای متقاعد کردن اروپای مسیحی به این که محمد ﷺ مرد کمال مطلوب است اقدامات کم یا ناچیزی صورت گرفته است.

مبانی بزرك

شرایط زمان ومکان به نفع محمد ﷺ بود. نیروهای مختلف ترکیب‌یافت و اساس کاراوراایجاد کرد و موجب توسعهٔ اسلام گردید مهمترین این شرایط عبارت بود از، نارضائی اجتماعی در مکه‌ومدینه، جنبش به طرف یکتا پرستی، واکنش یونان دوستی در سوریه و مصر، انحطاط امپراتوریهای ایران‌و روم و استفادهٔ اعراب ازفرصت برای غارت کردن سرزمینهای اطراف. لیکن این نیروها ونیروهای دیگرخود به خود دلیل‌ترقی امپراتوریی مانندخلافت‌اموی‌وپیشرفت اسلام در دنیا نشده و نشر و گسترش اسلام به طور خود کار صورت نگرفته است. بی ترکیب قابل ملاحظهٔ صفات محمد ﷺ ، احتمال چنین توسعه‌ای نمی‌رفت و قدرت نظامی عرب ممکن بود صرف حمله به سوریه و عراق گردد و بی نتیجه بماند. این صفات به‌سه دسته تقسیم می‌شود:

۱- موهبت پیامبری محمد ﷺ- به وسیلهٔ او (یا به‌عقیدهٔ‌مسلمانان

متعصب به وسیلهٔ الهاماتی که به او می‌شد) دنیای عرب دارای قالبی از افکار شد که به وسیلهٔ آن از بین بردن ناخرسندیهای اجتماعی امکان پذیر گردید اساس این قالب، توجه به علل ناخرسندیهای اجتماعی زمان و به‌کار بردن آن بود. چنانکه مستمع را تا عمق احساسات و وجودش به حرکت درآورد. اگر یك تن اروپایی ، هنگام خواندن قرآن، توجهی به‌آن نکند ممکن است اورا معذور داشت اما قرآن کاملا با احتیاجات زمان مساعد بوده است.

۲ـ حکمت و تدبیر سیاستمدارانهٔ محمد ﷺ- ساختمانی که در قرآن به‌وجود آمد قالبی بیش نبود. این قالب برای آن بود که بتواند سیاستهای واقعی و سازمانهای واقعی را نگهداری کند. در این کتاب دربارهٔ قدرت پیش بینی و سوق‌الجیشی و اصلاحات اجتماعی محمد ﷺ سخن بسیار گفته‌ایم. حکمت و دانش او در این مسائل باتوسعهٔ سریع دولت او نشان داده شده است که چگونه پس از رحلت وی به‌صورت امپراتوری جهانی درآمد و سازمانهای اجتماعی در بیشتر نقاط از آن کسب و تقلید کردند و سیزده قرن است که این کار ادامه‌دارد .

۳ـ هنر و مهارت او در اداره کردن و حکمت و بینش اودر انتخاب افرادی است که کارهای اداری را به آنان وا گذار کرد . سازمانهای سالم و سیاست‌سالم اگر با اجرای امور به طورصحیح توأم نباشد ادامه نخواهدیافت. وقتی محمد ﷺ در گذشت دولتی که‌اوتأسیس کرده بود پایه گرفته بود. چنانکه می توانست فقدان او را تحمل کند و همینکه از این تشویش و سوگواری شفا یافت با سرعت روبه توسعه گذاشت.

هرچه انسان در بارهٔ تاریخ محمد ﷺ و آغاز دولت اسلامی تعمق می کند از وسعت پیشرفت او بیشتر متعجب می‌شود وقایع وفرصتهایی برای او پیش آمده که برای کمتر کسی دست داده است، اما محمد ﷺ کاملا با دقایق زمان به هم پیوسته بوده‌است. اگر موهبت پیامبری و تدبیر قدرت اداری و بالاتر از همه اعتماد او به خدایی که او را فرستاده‌است ، نبود فصل مهمی از تاریخ بشریت نوشته نمی‌شد.

آیا محمد پیامبر بود ؟

آنچه تا کنون گفته شد از نقطهٔ نظر یك مورخ بود. اما از نقطهٔ نظر آورندهٔ یك دین جهانی لازم است که موضوع از نظر الهیات وخدا شناسی بررسی و داوری‌شود. مثلا امیل برونر، عقیده دارد که‌ادعای پیامبری او « از متن حقیقی الهامات اوتوجیه پذیر نیست». ولی‌اعتراف می کند که اگر محمد ﷺ پیش از مسیحیت در عربستان ادعای پیغمبری می کرد. بیرون کردن او از جرگه پیامبرانی که راه را برای‌دریافت‌وحی باز کردند آسان نبود بی آنکه‌وارد بحث‌از اشکالاتی بشوم که از نظر علم الهیات در ورای عقیدهٔ برونر نهفته است سعی خواهم کرد با توجه به سطح‌معلومات افرادی که اطلاع کامل‌در بارهٔ مسیحیت‌واسلام ندارند نظریاتی مناسب موضوع بیان کنم.

در ابتدا باید گفت که در بعضی اشخاص نیرویی است که آن را « تخیل خلاق » می گویند که نمونه‌های آن هنرمندان، شعرا، و نویسندگان خلاق هستند. این‌اشخاص آنچه رادیگران حس‌می کنند ولی نمی‌توانند بیان نمایند (نقاشی- شعر- نمایش و داستان) به‌شکل محسوس در می‌آورند. کارهای بزرگ‌تخیل خلاق دارای کلیت‌است‌و

مبین احساسات و تمایلات تمام نسل به شمار می‌رود. البته همهٔ آنها تخیلی نیستند زیرا با مسائل واقعی و حقیقی سروکار دارند. ولی آنان تخیلات را، چه به طور بصری و مصور وچه در قالب کلمات برای بیان مطالبی به کار می‌برند که ورای فهم وعقل بشر است.

به عقیدهٔ نگارنده انبیا و رهبران دینی جزء این دسته از صاحبان تخیل خلاق هستند. افکار وعقایدی را بیان می کنند که ارتباط نزدیک با عمیق‌ترین و مرکزی ترین کارهای بشری دارد و مربوط به نیازمندیهای موجود آنها ونسلهای آینده است. نشانهٔ بزرگی یك پیغمبر این است که افکار او مورد توجه مردمی واقع شود که مخاطب او هستند، این افکار از کجا می آید؟ بعضی می گویند از «بیخبری و بیخودی» مردم دیندارمی گویند از «خدا» و بعضی قدم فراتر نهاده‌اند و همصدا با بارون فردریك فن هگل می گویند: «هرجا حقیقتی باشد اصولا از طرف خداست» شاید بتوان گفت که این افکار «تخیل خلاق» حاصل زندگانی کسی است که از خود بزرگتر است و بسیار پایین تر از بیخودی و بیخبری است . برای مسیحیان مفهوم این موضوع اتصال باخداست» زیرا بنابر گفتهٔ یوحنای حواری «حیات در کلمه بود وعیسی گفت : «من حیات هستم».

قبول یکی از این نظریات موضوع را ختم نمی کند زیرا در بارهٔ افکار تخیل خلاق که دروغ و ناسالم است چه باید گفت. بارون فن هگل فقط می گوید، حقیقت ازطرف خداست. سنتهای دینی نیز براین است که بعضی از افکار ممکن است از طرف شیطان باشد. حتی اگر

تخیل خلاق ابزاری باشد که به وسیلهٔ «خدا» یا «حیات» به کار رود
بازنشانهٔ آن نیست که تمام افکار آن صحیح وسالم باشد درادلف هیتلر
تخیل خلاق خوب پیشرفت کرد وافکار او مورد توجه قرار گرفت اما
عموم را عقیده بر آن است که او عصبانی بود و کسانی که از او
پیروی کردند تحت تأثیر عصبانیت وی قرار گرفتند.

باید گفت که در محمد صلی الله علیه وآله تخیل خلاق عظیمی وجودداشت و
افکاری که او به وجود آورد به میزان قابل توجهی صحیح و سالم
است. ولی این دلیل آن نیست که تمام افکار قرآن صحیح و سالم
باشد خصوصاً یك نکتهٔ آن لا اقل ناسالم به نظر می‌رسد و آن این فکر
است که الهام یا حاصل تخیل خلاق مانند یك منبع صرف حقیقت
تاریخی بالاتر ازسنتهای عادی بشری است. در قرآن آیات چندی است
سورهٔ ۱۱ آیهٔ ۵۱ و سورهٔ ۳ آیهٔ ۳۹ و سورهٔ ۱۲ آیهٔ ۱۰۳) که مفهوم
آنها این است: یکی از اخبارغیب است که بر تو وحی می کنیم. بیش
از این تو آن را نمی‌دانستی، نه تو نه مردم تو ، ممکن است کسی
بگوید. تخیل خلاق قدرت آن را داشت که وقایع تاریخی را بهتر
تفسیروتشریح کند ولی استفاده ازآن به عنوان منبع اغراق وخطاست.

این نکته مورد توجه مخصوص مسیحیان است که قرآن منکر
این حقیقت است که مسیح بر بالای صلیب جان داد و مسلمانان عقیده
دارند که این افکار از شهادت تاریخ که مخالف آن است ارزش
بیشتری دارد. نخستین هدف قرآن از این داستان آن بوده است که
خواسته است منکر مصلوب شدن مسیح شود که یهودیان آن‌را پیروزی
بزرگی برای خود می‌دانستند ، اما به طوری که گفته شد موضوع

ریشه‌های عمیق تری دارد. نظیر همین اغراق در اهمیت «وحی» نتایج دیگری نیز به بار آورده است. خدمات عرب را به فرهنگ اسلامی بی جهت بزرگ کرده‌اند و متأسفانه خدمات ملتهای متمدن مصر و سوریه و عراق و ایران را که بعداً به اسلام گرویدند کوچک نشان داده‌اند.

از این مقولهٔ کوچك نباید کوهی ساخت. کدام یك از ماست که از طرف «خدا» دعوت شود که مأموریت مخصوصی انجام دهد و احساس غرور نکند. بلکه به طور کلی محمد صلی الله علیه و آله عاری از تکبر وغرور بود باوجود این همین‌اغراق کوچك در عمل خود نتایج‌بزرگی‌داشته است که نمی‌توان آنها را نادیده گرفت.

بعد از این همه پاسخ سؤال‌ما چیست؟ آیا محمد صلی الله علیه و آله پیغمبر بود؟ او کسی بود که تخیل خلاق وی تا عمیق‌ترین درجات کار می کرد افکاری به‌وجود آورد که بامسائل اساسی بشری را بطه‌داشت. چنانکه دین او نه تنها درزمان‌خود بلکه در قرنهای بعد نیز مورد توجه‌عموم قرار گرفت. تمام افکاری که او طرح و بیان کرد حقیقی‌ومنطقی‌و معتبر نیست (۱) ولی به فیض و عنایت «خدا» توانسته است میلیونها بشر را به دینی در آورد که از دین سابق آنها بهتر است و همگی

---

(۱) البته مؤلف مسیحی است و نباید انتظار داشت باهمهٔ‌مدح‌وستایش که از پیغمبر مسلمانان کرده به‌صحت‌نبوت او معتقد باشد اما آنچه‌وی‌دلیل نقص قرآن دانسته وپاره‌ای مطالب آن‌را غیر منطقی ونامعتبرشمرده حل و جواب آن در نظر مسلمانان آسان است و همهٔ منابع و مدارکی که مؤلف صحیح شمرده و بدان اعتماد کرده واقعاً صحیح نیست.

شهادت داده‌اند «لا إله إلا الله و محمد رسول‌الله»

نکاتی چند درباره منابع

به یک مفهوم نخستین منبع اطلاع در بارهٔ زندگی محمد صلی الله علیه و آله قرآن است که معاصر و قابل اعتماد است. متأسفانه مانند یک پروندهٔ تاریخی جزء جزء است و تفسیر آن مشکل است. زیرا قسمت اعظم وحی و الهام در آیات نسبتاً کوتاهی نازل شده است و بعداً آنها را در فصولی به طولهای مختلف جمع‌آوری کرده و هریك را «سوره» نام نهاده‌اند. ممکن است تجدید نظرهایی نیز در آنها شده باشد. گزارشهایی از شأن نزول بعضی از آیات در دست است که هرچند بعضی از آنها کاملا معتبر است ولی در بعضی از موارد باهم مباینت دارند و به علل چندی مستبعد و نامعقول به نظر می‌رسد. استفاده از قرآن به عنوان منبع تاریخی اطلاعات کلی در بارهٔ زندگی محمد صلی الله علیه و آله به‌دست می‌دهد.

این اطلاع کلی در شرح حالهای اولیه که در بارهٔ محمد صلی الله علیه و آله نوشته شده است یافته می‌شود مانند سیرهٔ ابن اسحق ۷۶۸ که در سال ۸۳۳ توسط ابن هشام تصحیح شده است و مغازی یا لشکرکشیها تألیف واقدی. این کتابها علاوه بر شرح کلی دارای داستانهایی در بارهٔ خود محمد صلی الله علیه و آله و همکاران اوست علاوه بر این مجموعه‌ای از احادیث و روایات موجود است که مربوط به گفته‌ها و کردارهای محمد صلی الله علیه و آله است که معمولا از لحاظ فقه و اصول مورد توجه است نه از لحاظ شرح حال محمد صلی الله علیه و آله. محققان مغرب زمین این منابع را مورد انتقاد قرارداده و قابل اعتماد ندانسته اند. بعضی سوء ظن را تا اندازه‌ای بالا برده‌اند که می گویند هیچیك از منابع به استثنای خود قرآن قابل اعتماد

نیستند پس چنین نتیجه گرفته می‌شود که درك زندگی محمد صلی الله علیه وآله ممکن نیست. ولی کتاب حاضر بر اساس مخالف این نظر تألیف یافته است و معتقد است که اقوال مورخان اولیه را باید حقیقت دانست مگر در موارد استثنایی که دلایلی در دست باشد که انحراف داستان یا اختراع آن‌را نشان دهد که علل سیاسی و مقاصد شرعی یا الهی وفقهی موجب آن شده‌است .همچنین عقیده داریم مطالبی که از کتابهای مختلف گردآوری شده صحیح است و می‌توان ادعا کرد که این نظریه‌مارا به زندگی محمد صلی الله علیه وآله و پیشرفت کارهای او رهبری می کند.

این کتاب خلاصه‌ای است از دو کتاب دیگر من به نـام محمد صلی الله علیه وآله در مکّه و محمد صلی الله علیه وآله در مدینه (اکسفورد۱۹۵۳ـ ۱۹۵۶)اختلاف عمده‌ای که این کتاب با دو کتاب دیگر دارد بیشتر ترتیب تاریخی است که مورد نظر است. ممکن است‌در بعضی از موارد تغییراتی‌داده شده باشد ولی این تغییرات اصولی نیست مگر آنکه ترجمهٔ آیات قرآن را نیز اضافه کرده‌ام،مراجعاتی که به‌قرآن‌داده‌شده‌است بنا- بر اصول شماره گذاریهای‌قدیم‌اروپاییان یعنی گوستاوفلوگل‌است. محققان اینك درصدد هستند اصول شماره گذاری مصریها را قبـول کنند ولی هنوز اغلب کتابهایی که در اروپا چاپ می شود از اصول قدیم متابعت می کنند. چون در دو کتابی که نام برده شد ذکر منابع شده است در اینجا احتیاجی‌به تکرار آنها نمی‌بیند.فقط آنهایی را ذکر کرده‌ایم که در دو کتاب دیگر ذکر نشده است.

تذکراتی درباره کتابها

ترجمه‌هایی چند از قرآن به زبان انگلیسی صورت گرفته‌است

نخستین آنها ژرژسیل است که در ۱۷۳٤ انتشار یافته‌است و تا کنون چندین بار به چاپ رسیده‌است (به طوری که نسخه‌های دست‌دوم آن فراوان است) و هنوز ارزش خودرا از دست نداده است. در برابر آن ترجمهٔ ریچاردبل قرار دارد که روشهای انتقادی عالیتری درپیش گرفته است. گزارنده کوشیده‌است ترجمهٔ آیات را چنانکه‌درمرحلهٔ نخست بیان شده است بگوید وهدف آن درمرحلهٔ اول تحقیق کامل علمی است. بهترین ترجمهٔ قرآن توسط ا. ج. آربری استاد زبان عربی‌دانشگاه‌کامبریج صورت گرفته‌است. از ترجمه‌هایی که‌توسط خود مسلمانان‌صورت گرفته‌است‌ترجمه‌مارمادوك‌پیکتال شایستهٔ‌تحسین‌است‌و ترجمه اخیر ن. ج داود بسیار ساده‌تر است و معانی قابل فهمی داده است. خواندن‌قرآن همیشه آسان نبوده است و آنان که بخواهند فقط افکاری از محتویات آن به دست آورند می‌توانند از ترجمهٔ ا. ج. آربری استفاده کنند. که در آن محتویات قرآن به طرز منظم خلاصه شده و دارای ضمیمه‌ای است که توسط اچ . یو . و . استانتون تحت عنوان « تعلیم قرآن» نوشته شده‌است. خلاصهٔ دیگری توسط و. س. مارگولیوت تحت عنوان محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله تهیه شده و جزء رشته کتابهای «چه تعلیم دادند» قرار دارد. کتاب « مقدمه برقرآن» تألیف ریچارد بل که پس از درگذشت مؤلف به چاپ رسیده است و شامل بحث مهمی در باب مسائل مربوط به هیئت و انشا و ترتیب زمانی و تاریخ متن قرآن است.

از دیگر منابع اولیه خوشبختانه ترجمه انگلیسی کتاب ابن هشام در دست‌است که‌توسط آلفرد گیوم صورت گرفته است به استثنای

اشتباهات چندی که در تجدید نظرها پیش آمده است قابل اعتماد است. از منابع دیگر برای فهم زمینه‌های عربستان کتاب « عربستان پیش از محمد صلی الله علیه وآله » نوشته دولاسی‌الیری، قسمت اول تاریخ ادبیات عربستان تألیف ا.ر. نیکلسن وخطابه‌های « تیرانداز » ریچارد بل در بارهٔ « ریشهٔ اسلام در محیط مسیحی خود» می‌توان نام برد.

از کتابهایی که دربارهٔ زندگی محمد صلی الله علیه وآله به زبان انگلیسی نوشته شده است کتاب سر ویلیام مویر است که جزئیات داستانهای اسلامی را شرح داده است ولی انتقادی از آن نشده است. کتاب محمد صلی الله علیه وآله انسان و ایمان او تألیف «توراندرا » که جنبهٔ کاملادینی داردو شاید به حد غیر لزوم به آخرت گرایی متمایل است. «عناصرسری در محمد صلی الله علیه وآله» تالیف ج.ت. آرچر در یك شرح کوتاه. همچنین دایرة‌المعارف اسلامی شرحی توسط فرانتس بوهل نوشته شده‌است که‌مطالعه مفصلی در این‌خصوص کرده است.

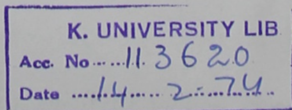
کتاب دیگری که‌جنبهٔ تحقیق دارد کتاب « عایشه‌محبوب‌محمد» است که توسط‌نابیا آبوت نگارش یافته است. از کتابهای دیگری که‌در بارهٔ اسلام نوشته شده ودارای قسمتهای جالبی دربارهٔ محمد صلی الله علیه وآله است اول کتاب «محمدیسم» تالیف هامیلتون گیب و دیگری « دعوت‌مناره » توسط کنت کراگ است.

انتقاد دربارهٔ منابع زندگی محمد صلی الله علیه وآله مسائل چندی را به‌وجود می‌آورد. قسمت آخر کتاب«زندگی» تالیف‌سرویلیام مویر نظریه‌ای را که محققان غربی در آخر قرن هیجدهم داشته‌اند بیان می کند. مطالعهٔ دقیق و مهم درباره سنتها و ریشه‌های کردارها و گفتار های

محمد صلی الله علیه و آله ایگناز گلدزیر با توجه به این مواد مایهٔ افزایش شك و تردید شد. «اصول رویه‌های قضائی و علمی محمد» تالیف ژوزف شاخت درجهٔ تردید بیشتری را می‌رساند. هنری لامنس عضو فرقه ژزئیت بلژیك در آغاز این قرن کتابهای چندی انتشار داد که حاکی از تردید در زمینهٔ تاریخی محض است. بیان لامنس در شرق شناسان فرانسوی نفوذ کرده است و شکاکی متجددانه‌ای اساس « مسئله محمد صلی الله علیه و آله» تالیف راجیز بلاچر قرار گرفته‌است، دوران کاهش تردید که کتاب حاضر بر اساس آن استوار است و در دو کتاب دیگر به نام « محمد در مکه» «محمد در مدینه» نیز ازاو کاملا دفاع شده‌است و همچنین مقالات معروف به «محکومیت یهود بنی‌قریظه» و منابع مورد استفادهٔ ابن اسحق است.

مسائل نوع دیگری نیز هست که توسط ماکسیم رودینسون در کتاب «زندگی محمد و مسائل اجتماعی آغاز اسلام » مورد بحث قرار گرفته است. اصول اساسی جنبه‌های مهم اسلام در کتاب آیندهٔ من تحت عنوان «اسلام و همبستگی جامعه» مورد بحث قرارخواهد گرفت.

پایان



BORROWER'S NO.	ISSUE DATE	BORROWER'S NO.	ISSUE DATE

BORROWER'S NO.	ISSUE DATE	BORROWER'S NO.	ISSUE DATE

ارزش ۱۰۰ ریال

ترجمهٔ ... المهدی

امام دو... تعالی فرجه

تألیف ... طاب ثراه

با مقدمه فر... بر... ی آقا سید رضا صدر

وتر... آقای محمد جواد نجف...

...ؤلف در ایر...

دیگ